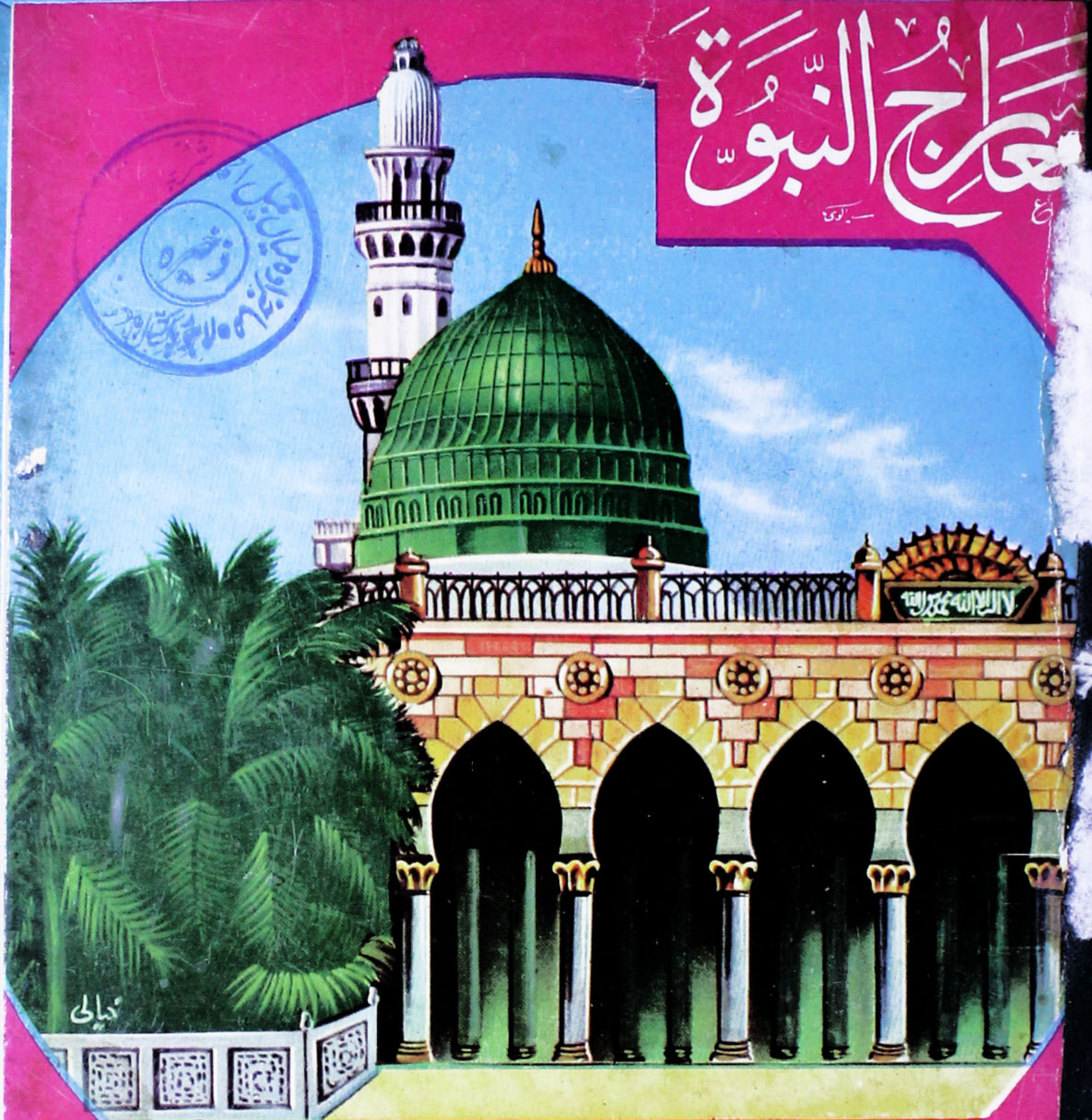


معراج النبوة



نبأ

يُطَلَّبُ مِنْ

صاحب دار ميلا جميل احمد شقوري النقشبند المجدد، تاليف الشبهه نور الانفلاق

شرقبور شريف صنع شيخو بئور الباكستان

۲- المكتبة الشيعية بيشليع دار الشفقة بفتح ۲۷ استانبول تركية

معراج النبوة

في مدارج الفتوة

تأليف

الفاضل العالم الميرزا محمد معين الواعظ الكاشفي الهروي
يطلب من

صاحب دارميد جميل الحلي القوي النفس الجاد ماجد الشهير بنور الانوار
مشرقبور الشرف (شيخو بوره) الباكستان

٢- المكتبة الشيعية بشتاغ دارالشفقة بفاتح ٧٢ استانبول تركيا

86884

~~86884~~

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی جناب شیخ احمد فاروقی سرہندی رضی اللہ عنہ کے

عقائد مکتوبات کی روشنی میں

مسکات

قدس سرہ عزیز

مترتب

صاحبزادہ میاں جمیل احمد شر قنوی نقشبندی مجددی مدنی عنہ

شعبہ نشر و اشاعت

انجمن خیرات الرسول دارالین حضرت میاں صاحب شر قنوی

سنے کا پتہ

صاحبزادہ میاں خلیل احمد و جلیل احمد و سعید احمد شر قنوی شرق پورہ
ضلع شیخوپورہ

تمتعاً بحج النبوة في مدارج القسوة

بسم الله الرحمن الرحيم

تمتعاً ودر بیان خوارق عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بیان نور کلامه بنور الایمان و نضرت بنور الاحسان مقصود از ایجاد عالین و از اتباع فریقین معرفت باری و ادای خدمات و طاعات حق سبحانه و تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و چون طریق موصول بمقصود بر بیشتره خلائق مختفی بود و برای ارشاد بل بار سال رسل محتاج گشتند تا از همه بنی نوع انسانی طائفه از بندگان بصلاح و سداد و دیانت و تقوی و امانت و پاسک طینت و تمامی خلقت و خوبی صورت بلند می همت و صدق مقال و حسن افعال و برگزیدگی نسب و پاکیزگی حسب و کمال عقل و قوت فصاحت آراسته و پیراسته بود خلعت نبوت پوشانیده بر سندر سالت بنشانند و از برای هر یک از ایشان طائفه از متابعان مخصوص گردانید چون منصب نبوت عالی بود آنرا بعدل مات و امارات و حج و بر این که عبارت از معجزات است مؤید و مؤکد گردانید تا بواسطه آن حرام برای نبوت از فراحت مدعیان کاذب خالی ماند و جملگیان بزم صطفای بحد صدق و صفا خالی باشند ایست

در حرم انس کسی راه یافت	کز نظر قدس نظر گاه یافت	هر که نمی باشد از اوصاف قدس	کی زنداند حرشش لاف انس
کز خود او صاف طبیعت است	در حرم عشق کسی آشناست	و چون این امور خوارق عادت کبری نوع انسانی که از ایشان	

امثال این عاجزان مثل سرگشتن آتش از برای خلیل و ثعبان شدن عصا از برای کلیم و اجای موتی بنفس عیسی و انشقاق قمر با اشارت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علی جمیع الانبیاء و امثال اینها از برای ایشان ابداع فرمود و بردست ایشان ظاهر گردانید بقین معلوم شد که ایشان خاصگیان بادشاه و بندگان مؤیدین عنده اند و اگر ملحدی گوید که جادوان نیز خبرها از خوارق عادت می نمایند جواب آنست که آری می نمایند اما جز آنکه بعد از رسیدن سیل آنکه هیچ سحری قوی تر از سحر فرعون نبود که خدا تعالی فرمود که و جاءوا بسحر عظیم و با وجود این سحر عظیم عصا هم آنها را معدوم ساخت و سبب علام سحر ساحران همین بود که سحر سید شتند و گفتند می شاید که سحر معلوم کند اما معدوم توان کرد

مقتوی ساحران موسی استیزه را	برگرفته چون عصای او عصا	زین عصا آن عصا و قبست	زین عمل تا آن عمل راه شگرت
لعنة الله این عمل را در قفا	رحمت الله این عمل را در وفا	و از بنست که از زمان آدم تا زمان خاتم صلوات الله و سلامه علیه و	

علی جمیع الانبیاء ممنوع بنیقاً و که هیچ سحری دعوی پیگیری کرده باشد با و آنها که بعد از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و سحر نبوت گردانند

که موجب اشتباه گردد زیرا که قبول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود لابی بعدی و ختم نبی النبیین واجب گشته بود مکذیب ایشان
معنا کسیکه این دعوی باطل کرده است البته کذب و بطلان وی محقق گشته و خواوندگوسا سبب کت ابدی مبتدا شود و آنکه اظهار این معنی
بحق نموده و زبر زو نبوت فروع رسالتش با وجودی معاندان در اطعای آن در استغلا کوشید و در ترقی فرود چنانچه حق تعالی فرموده بیدون
لیطفوا انور الله بانوا هم والله منته نوره ولو کوه الکافرون و اگر کسی سوال کند که در آیات نبوت پیوسته که در مجال بعضی را کنند و با
زنده گرداند و این سحر است که مشابه معجزات انبیا جواب آنست که این نیز موجب اشتباه است اما نقل و اما عقلا نقلی آنست که پیغمبر صلی الله
علیه آله وسلم خبر داد و از دعوی او فرموده که احیای در قبضه اقتدار اوست بلکه حق تعالی بجهت حکمی که مراد است بردست وی از خارق عادت
چیزی ظاهر گرداند و دلیل بر آنکه احیاء و اماتت در قبضه اوست که آن کس که گشته زنده گرداند آخر کار چون خواهد که دیگر بار بکشد نتواند و چون
بر قتل او قادر نباشد بر احیاء او بطریق اولی چه قتل مفرد و خلق هست و احیاء فی اما عقلی آنکه وی دعوی پیغمبری نخواهد کرد بلکه دعوی
خدائی خواهد نمود و کذب او درین دعوی که اظهر من شمس است که جسمی است محدود مختصر عور خدائی را نشاید اما امتیاز از مخاریق نفوس
ناقصه بواسطه اجتماع زو اهل بوسید شیطین بظهور پیوند و معجزه نفوس کامله بواسطه نقصان آن نفوس است و از تصرف مخاریق
تولد کند و تاثیر ملانکه در نفوس بواسطه کمال آنهاست و از آن تاثیر معجزات بظهور پیوند و آن معجزات دلیل کمال صاحب معجزه باشد
چنانچه مخاریق نشان نقصان صاحب خویش بود و فرق میان معجزه و کرامات آنست که صاحب معجزه مامور است با خفا و تفاوت میان
معجزه و کرامات مثل تفاوت میان نبی و ولی یعنی ولایت راستر لازم است اولیائی تحت قبائی و نبوت را بظهور ادعای سبیل سربک
با حکمة و الموعظة الحسنه و جاد له ربنا التي هي احسن پس روشن شد که اظهار معجزه بعد از دعوی نبوت صحبت صدق انبیا است
علیه الصلوة والسلام اما تعریف معجزه نزد علماء آنست که المعجزة عبارة عن اظهار قدرة سبحانه وتعالى وحكمته على نبی مرسل من امت
بجست معجز اهل عصره عن ابراد مثلها یعنی معجزه اظهار قدرت الله تعالی است و حکمت او بردست پیغمبری از پیغمبران مرسل در بیان
است او بحیثیتی که عاجز باشد اهل روزگار از آوردن مثل آن و تحقیق اظهار قدرت الهی و حکمت ناقصی نسبت بان پیغمبر صلی الله
علیه آله وسلم بواسطه آنست که بزرگان گفته اند چون نفوس ناطق را قوت استقادات از عالم ملکوت بکمال رسد و بواسطه طهارت سیرت و
صفائی سیرت استعداد استفاضه علوم و حقایق مستقره در آنکه ملکوت که مودعه در جواهر نفس کلیه از برای حجب غیب دهد و بحجت تشبه
نفوس جزئیة بان نفس کلیه نسبت فرج باصل مؤکد گردد و با بواسطه آن تشبه حجابی که میان اصل و فرع و کل و جز است مرتفع شود و قواع
غیبیه از مطالع نفس کلیه در برای نفس جزئیة منعکس گردد اما من طریق العلم و اما من طریق العمل و اظهار این هر دو معنی از قبیل
معجزات باشد که اهل عصر و انبیا و سایر انبیا بان عاجز باشد بلکه بواسطه بعد شرف و اختلاف مطلب منکر و جاهلان گردند و صاحب
معجزه را ساحر و کاذب خوانند و در صد و اید او قتل آن صاحب دولت در آید کقولہ تعالی واذیمکوبک الذین کفروا لیتنبواک
او یقتلواک او یخرجواک ویمکرون ویمکرا الله والله خیر الماکرین و بحقیقت باید دانست که چنانچه قبول امور شرعی و تصدیق بان
مکن نیست مگر هم با مور شرعیه چرا که دیده طبیعت از مشاهده جمال شریعت محجوب است کذلک تصحیح معجزات میسر گردد چنانچه رویت آفتاب هم بود
آفتاب تواند بود اگر چه از آفتاب چیزی ظاهر نیست تا آفتاب را بدان بدانی همچنین نور شرع هم نور شرع و معجزات بسین گردد و کذا قبل ایس شیء
اظهر من الله فیعرف الله الحق بالحق و لا یرى الحق الا بالحق ۵ روی جانان چشم جان دیدن خوش بود خاصه نا اهان دیدن

و سلم آنست که پیش از بعثت و اظهار رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گزینش این نوع مسائل و ایراد این طرز اولی شتول
 نفرمود و حدیث نبوت و رسالت بزبان شریفش جاری گشت که اگر پیش ازین اظهار این معنی می نمودی و گفت و شنود آن میبود مخافان
 را مجال و غل نبود تا گفتمی عمر را و تحصیل این مرام و در ترتیب مقدمات این فن عالی مقام مصروف ساخته و اوقات خود را نشاء سوره
 و آیات این کلام سعادت انجام گذرانیده تا در اظهار این معنی او را مهارتی تمام حاصل آمده پس کسی را که مدت چهل سال از عمر شریفش
 منقضی گشته که درین مدت بجز ازین نوع کلمات تکلم نفرموده و هیچ دعوی ازین دعاوی زبان نکرده و بعد از آن بیکبار اظهار این
 معنی نموده و کلامی در بیان آورد که اولین و آخرین از معارضه این از آیات بیانات او عاجز آمده و اکنون قریب نه صد سال است که
 فضیلهای عجم و فصیحای عرب در آیات بیانات او تامل و تدبر می نمایند و نقد فصاحت و بلاغت خویش بر محک امتحان می آید و معیار
 آن من کل الوجوه ازین امکان بیرون می بیند بمن دلیل بنده است در جرم بر آنکه این کلام از نزدیک ملک علام حل زکریا برسد و انان
 علیه الصلوٰة والسلام بطریق وحی نازل گشته تا دلیل قاطع و بر این ساطع باشد بر نبوت او صلی الله علیه و آله و سلم نوع سوم از دلائل
 عقلیه آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ادای رسالت مشتقهای بسیار و ملامتهای بیشتر کشید و از تبهای کفار و نهندیدهای اشرار
 بسیار دید و شنید و رؤسا و منادید بعضی بلطف و بعضی بعین هر چند ازین کار منع فرمودند متع گشت و هیچ وجه تغیر درین امر نوال
 و فعل راه نداد و از اول الامر تا آخر بیک هیچ استقامت و زریده هیچ انحراف نموده و بهال و جاه و آسایش نفس و فراغت خاطر
 میل نفرموده بلکه صبر و مشاق و متاعب نموده فتور و قصور در ابلاغ و تبلیغ خوش راه نداده و یک تن در میان صد هزار دشمن از قتل
 و حرب و طعن و ضرب نه اندیشید و عاقبت الامر نصرت الهی و اعانت خداوندی حل و علا بر همه عدا فائق آمد و بجائی رسید تا مشرق
 و مغرب بطبع فرمان و منقاد امر واجب الاذعان او گشتند و درین او در اقطار و اکناف عالم منتشر گشت و متابعان ملت و
 متاوعان امتش احاطه ربع مسکون نموده کوس رسالت و رایت شریفش در اطباق سموات و ارضین منتشر ساختند و با وجود این
 همه غرور است و دولت و نصرت از مقام اول یک ذره تجاوز نموده دور تو اضع و سکینیت خویش افزود و همواره او بار از دنیا و قبایل
 آخرت می نمود و چون بر معاندان و اهل عداوت متفق گشت از ایشان عفو فرموده و انتقام افعال ناپسندیده ایشان نموده
 و هرگز آزره انصاف و رحمت باشد بعلم یقین بدانند که این کار خیر با عانت پروردگار حل و علا کسی را میسر نگردد و این معانی از
 جمله معجزات پیغامبری قدر تواند بود نوع چهارم از دلائل عقلیه آنکه بر اثبات مدعای خویش از دلائل و شواهدی که در تورات و
 انجیل و زبور و صحف مانع بود بر سرگران اکثر من ان تعدوا لخصی ایراد فرمود و وقتی که نفوت و صفات خویش لفظ بلفظ از

کتب سابقه بر معاندان فرخواند قال الله تعالی الذین ینبعون الرسول الذی الامح الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه
 و الانجیل و قال تعالی حکایتی عن عیسی علیه السلام و مبشر بر رسول یاتی من بعدی اسمه احمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
 و قال سبحانه یا اهل الکتاب لو تکفروا بآیات الله و انتم تشهدون و قال عز من قائل الذین اتبناهم الکتاب یمرفونه
 کما یمرفون ابناءهم و امثال این آیات در قرآن بسیارست پس چنانچه هر که این آیات از جمله مقریان بودی و نصاری
 با وجود آن عناد و تصدیق نکرده می و چون با جمود و استکبار مسلم داشتند و دران باب هیچ وجه تکذیب وی نمودند ضرورتی در
 وی بجهت و بر این و دلائل متین مبین گشت و لیکن بیود چنانچه بنا بر جسدی که ایشان را بود قبول وی نموده و نصاری بعضی

بکارا و بعضی بکاره و وجود انکار نمودند لیکن درین مباحثه ارضای عثمان نموده خرید قبول کردند نوعی محکم از دلائل عقلیه ادعیه
 مستجابة آنحضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم و تقدیر تفصیل آن متعذرست فاما بحجت تمثیل یک چندی می آن بود که چون قریش بنا بر
 نصب و رخا و غرور کثرت مواشی و جواشی در ایذای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حد تجاوز نمودند برایشان نفرین کرد اللهم اشده
 و طائمه علی مصر و اجعل علیهم سنین کسی بوسعتی تعالی چند سال باران را از ایشان بازداشت تا زراعات ایشان بطل
 و تجارت ایشان بی حاصل و مواشی هلاک و نفوس جانی و قحط و غله در میان تمامی آن قبائل شایع گشت تا همه بجز پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و التماس نمودند تا دعای نصب و رخا وجود عطا فرماید چون دست بدعا بردارد و بر پیر بر پیر افتد و گوید یا زوریا
 یا ر عالم غیب منافذ و مجاری بسوی این جهان بکشاید و چندان باران بیامد که یاران به تنگ آمدند باز التماس دعا نمودند دست حق پرست
 تمیما بگو گفت اللهم حوالینا و الاعلینا اللهم علی الجبال و بطون الادیة باران باران بباران میبارید و در شهر قطره نمی چکید
 و دیگر در باره خسرو پرویز دعا فرمود که اللهم مزق ملکه کما مزق کتابی و در شرح این قضیه نیز فرمود گشت دیگر دعا در حق عتبه بن ابی لهب کرد
 که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و او را شیر هلاک گردانید و شرح این واقعه به تفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی و دیگر ابوطالب بیار
 شد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم استعا نموده تا دعا فرماید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای قبول شغای وی دعا فرمود فی الفور
 آن مرض شفا یافت ابوطالب گفت ان معبودک یطیعک خدای تو اطاعت تو میکند فرمود اگر تو نیز فرمان وی نمائی اطاعت تو کند
 تو دیگر علی بن ابی طالب بزمین میرفت گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نمیدانم که حکم در قضایا چگونه باید کرد و آن سر و دست مبارک
 بر سینه علی نهاد و دعا فرمود که اللهم اهد قلبه و سد لسانه و غیر علی گفت که بعد از آن مراد هیچ قضیه شایسته شک و تردید ندارد
 حقیقت آن بر من کشف می گشت و دیگر در باره عبداللہ بن عباس دست بر پیشانی نهاد و دعا فرمود که اللهم عله الحکمة و تاویل
 القرآن از برکت آن ملقب بشاه مفسران گشت و دیگر انش بن مالک یک نوبت ابرق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را پر آب کوه بود
 در باره او چهار دعا کرد و گفت اللهم اکثر ماله و ولد و اطل عمره و اغفر له انس گوید رضی الله عنه که از برکت آن دعا حق تعالی
 مرا هشتاد هزار جریب ضیاع و عقار کر امت فرمود و نخلستانها و باغات من هر سال دو نوبت بار می آورد و برکت در اموال من این بود
 و برکت در اولاد من آنکه صد و بیست و پنج پسر و چهل و پنج دختر حق سبحانه و تعالی بمن ارزانی داشت و برکت در عمر آنکه صد و سیصد و سه سال مرا
 عمر داد و اکنون اجابت دعای چهارم یعنی مغفرت الهی نقل است که در آخر عمر که وقت انتقال می شد این مناجات کرد که الهی از چهار
 دعای حبیب خودت سه دعا را در حق من اجابت فرمودی نمیدانم تا دعای چهارم چون خواهد شد از گوشه خانه آوازی شنیدم که یا تقی میگفت
 ای انس آن سه دعا را قبول کردیم چهارم را رد نخواهیم کرد و خاطر جمع دار که بر تو رحمت کردیم و ازین قبیل ادعیه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 که مقرون بشرف اجابت رسیده بسیارست و بعضی درین کتاب در محل خود مذکور شده و بعضی دیگر عنقریب در معجزات حسی مذکور خواهد
 انشاء الله تعالی و بسیاری در کتب مذکور است اکنون یک نقل که بشارت است در آنست که کتفا نموده میشود در اشارات
 آورده است که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزی بزیارت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آمده و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم را مستبشر و متبج الحال یافت و با عا نشه او را شادمان و خوشوقت دید گفت ای عایشه حضرت رسالت را
 صلی الله علیه و آله وسلم از تو راضی می بینم از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درخواستی نمائی تا در حق تو دعای بقیه رساند عایشه رضی الله عنها

از آنحضرت صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم التماس نمودند دست بر آورده در حق او این دعا فرمود غفر الله لك يا عائشة ما قدمت وما اخرت
وما اعلنت وما اسررت چون این دعا بتقدیم رسیده بود بکبر ازین معنی بغایت شادمان شد گفت ای ابو بکر تو از مگر این دعا که در حق
عائشه بتقدیم رسیده بود خوشوقت و فرحان گشتی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چگونه شادمان گردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مرا و اعقاب مرا این فخر و شرف بس که رحمت و مغفرت در حق فرزند من دعا فرماید و حال آنکه دعای تو مقرون با جابت است حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم گویند آن خدای که مرا برستی بخلق فرستاده که بیچ روزی و شبی نیست مگر اینکه از برای هر مومن و مومنه مثل این دعا
می کنم که از برای عائشه از حق تعالی خواسته ام و به ثبوت پیوسته که در شب معراج بیچ سعادت می نماید مگر این مسألت نمود و بیچ مکر و هوی ننماید
مگر اینکه از امت خود دفع آن درخواست فرموده و بنا برین مقدمات مقرر گشت که هرگز بیچ دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم
مرد و زن شد و در جای که محل اجابت نبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استنبه ساختند تا عنان کشیده داشت و چنانچه فرموده قوله تعالی
استغفر لهم اول استغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم و در محل که اجابت بود او فرمود که استغفر لذنبك
و للمؤمنين و المؤمنات قال الله سبحانه و تعالی اكر من ان نامرجيب با استغفار للمؤمنين و المؤمنات وهو يستغفر الله
سبحانه و تعالی لا يغفر لهم و مقصود از ایراد این حکایت آنکه اجابت دعوات از جمله معجزات است و چون عاقل در آن تامل نماید در
صدق نبوت و رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیچ شائبه و شبهه در خاطرش خطور نکند نوع ششم از معجزات که عقل بر صحت
آن دلالت کند آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از امور غیبیه بسیار با خبر فرموده بعضی آنکه تعلق بزمانی گذشته داشت و بر سر
زمان آینده و آنچه از زمان ماضی خبر داد مثل وقایع انبیاء ماضیه و امم سابقه چنانچه در قرآن یک یک مبین گشته بیچ که ام از آن قبیل نبود
که بقراءت کتب متقدمه دانسته باشد و یا از سی تعلق نموده و هم مطابق واقع بود که در بیچ واقع از آن وقایع بیچ کس خلاف نکرده و هم
تصدیق نمودند و آنچه از تعلق مستقبل داشت بعضی در قرآن مذکور بود چنانچه فرموده اذ یعد که الله احد الطائفین ان هالک
و چنان شد که فرموده بود و قال الله تعالی اکر غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین
و آن نیز چنان که فرموده بود و وقوع پیوسته و قال الله سبحانه انا فتحنا لک فتحا مبینا و آن فتح نیز میسر شد و قال الله تعالی ان
الذی فرض علیک القرآن لو ادک الی معاد و بموجب وعده الهی او را بکه باز آوردند و قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله و
انهار دین او کما ینبغی فرمودند و قال الله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا و مجموع
این نیز تحقیق پیوست و ازین قبیل اخبار با مولا آینده و تحقیق آن در قرآن بسیارست و بعضی دیگر که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بلفظ در برابر گوهر شارخ خود تقریر فرموده اند از امور آینده و مجموع بظهور پیوست آن نیز بسیارست مثل رویت الارض ما ریت مشاققا
و مغارها و سیبلغ ملک امتی مادوی الی منها یعنی زمین را از برای من در نور دیدند و شارق و مغارب آن بمن نمودند و زود
باشد که ملک امت من انجا برسد که بمن نموده اند و دیگر خبر فرموده که فلان کس که کاتب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و بعد از آن مرتد
گشته بود و بمشركان ملحق گشته گفت او را خاک قبول نخواهد کرد و انس گفت که از ابو طلحه شنیدم رضی الله عنهما که من بآن زمین رسیدم که
آن شخص مرده بود هر چند او را دفن میکردند او را زمین قبول نمیکرد و دیگر خبر فرموده از واقعاتی که با اهل بیت او ملحق خواهد شد و بعد از آن
اشارت فرموده قبیل علی رضی الله عنه و گفت اشقی الناس عاقرا لناقته و الذی تخضبت هذه من هذا یعنی بد بخت ترین مردم

دو کس اندکی آنکه ناقه صالح را عقر کرده بود و دیگر آنکه زخم بر سر نوزندای علی چنانچه بچیت و چون سر تو سیلابید و قتل آن هم برین منوال بود که حضرت
 مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده بود و دیگر آنکه فرمود عثمان را بقتل اگر ندو حال آنکه وی قرآن میخوانده باشد و فرمود سیقطر
 دمده علی قوله فسیکفیکم الله وهو السميع العليم یعنی خون عثمان را برین کله ریزد و دیگر فرمود عمار یا سر را گره اهل نبی قتل رسانند
 و او را اصحاب معاویه کشند و دیگر فرمود الفتنة لا تظلموا مادام عمر شجاعت فرمود در عالم فتنة پیدانشود تا عمر زنده باشد و دیگر جماعتی از صحابه
 حاضر بودند که یکی از ایشان ابوهریره بود و دیگری خدیجه و دیگری عمر بن حنبله رضی الله عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرگ
 آخرین شما در آتش خواهد بود و آخرین کسیکه از ایشان فوت شد عمره بود و از غایت پیری خرف شده بود در آن آوان آتش می افتد و خست
 که آتش در وی افتاد و هلاک شد و دیگر فرمود که اسرع از واجی نحو قالی اطوطن ید اول کسیکه از رواج من بمن ملحق گردد آنکس
 باشد که دست او دراز تر بود و آن زینب بود رضی الله عنها و دراز دستی او کنایه از کشاده دستی او بود و تصدق و دیگر آنکه از قتل حسین بن
 علی رضی الله عنهما خبر فرمود و قبضه خاک از کربلا بیرون آورد و فرمود که منجم وی درین خاک خواهد بود و دیگر فرمود خلافت بعد از من سی
 سال خواهد بود و مقدار از خلفا را شصتین همین مقدار بیش نبود و ازین واقعات نیز بسیارست که تفصیل آن ممکن نیست بهمین مقدار
 اکتفا فرمود و بر ضمیر بابا لباب چون آفتاب ظاهر و لایح است که امور همچنین از خصایص نبوت و لوازم رسالت است و اعتبار آن
 از خوارق عادات که بر سبیل محوک نایت و امثال آن باشد بدلائل دیگر بسین گشته چنانچه ششم از آن مرقوم کلک بیان گشت و الله المستعان

**باب دوم در بیان معجزات حسیه آن بر قسم ذاتی و صفاتی و خارجی و از برای هر قسمی فصلی
 علیده در ایراد کنیم تا اقسام معجزات تمام بسین گردد فصل اول در معجزات ذاتی**

بدانکه حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی که داخل ذات عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود یعنی قائم بصورت
 شریف و قالب لطیف آن خلاصه موجودات و زبده مخلوقات صلی الله علیه و آله و سلم بسیارست و از هزار یکی و از بسیار اندکی درین مختصر
 بر سبیل تمثیل مذکور میگردد تا بزرگان گفته اند که از فرق همایون تا اقدام سیمونش هیچ عضوی چند از معجزات خالی نبود اما معجزات سر
 مبارک او صلی الله علیه و آله و سلم اول آنکه هیچ مرغی بر بالای سر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرواز نتوانست نمود و هر گاه که بجای
 فرق همایونش رسیدی البینه بجای انحراف نمودی و از راست سر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگذشتی دوم آنکه در تاب آفتاب حق
 تعالی قطره از سحاب بفرستادی تا بر سر مبارکش سایه افکندی و گاه بودی که در مرغ سفید بتارک مبارکش بال اقبال کشاده از آب
 حرارت آفتابش صیانت نمودی زیرا که آن فرقی بود که سایه بر فرق فرقدین انداخته پاره بود کلاه گوشه همت از تارک افلاک فلک طلسم
 در گذرانیده تاج و بیاج حرفی عمرک آراسته بجهت مشکین و گیسوی عنبرین و اللیل اذ ابغشی پیراسته قله فاف وجود با وجود محمدی بود
 صلی الله علیه و آله و سلم که نشیمن جای عنقای عقل کاملش گشته و سدره المنتهی و هفت آسمان و هفت عضو احمدی صلی الله علیه
 و آله و سلم بود نزل و ماوای جبرئیل بیخ فکر صائبش آمده ای بر سر تاز نو قدم تاج عمرک در خاک قدمت برده ملائیک تبرک پنا ما معجزات
 گیسوی عنبر لوی سنبل موی حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که در شب معراج حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم از حق تعالی سوال فرمود که خداوند جبرئیل امین را شش صد هزار پروای و مراد بر آن چه دادی گفت ای محمد صلی الله علیه

و آله و سلم یک تار موی تو نزد من فاضلتر از هشت صد هزار پروی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از موی تو فردا چندین هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کنم چون حیوئل پر خور و بکشاید قاف تا قاف بگیرد چون تو گیسوی خود شفاعت است بر دست گیری از قاف تا قاف عاصی گرفته باشد همه را تو بخشم چون تو گیسوی شفاعت نبی بر کف دست پد من بیک موی تو بخشم همچنان هر چه که هست به تو میبخشم و دیگر از معجزات موی عنبر روی دجوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه خالد بن ولید رضی الله عنه طاقیه بود که هر که بیارید با کفار اشتغال نمودی آن کلاه بر سر نهادی و بر تاجداران مملکت پناه فائق آمدی آن روز که با لشکر شامش اتفاق محاربه افتاد هر چند طلبید آن تاج را نیافت بغایت محزون و محجور خاطر گشت بعد از آن تاج پیدا شد انبساط و ابتهاج تمام می نمود با وی گفتند که این طاقیه شوخگین این همه استقامت را در خور نیست و چندین اندوه بخاطر از برای چنین متاعی راه دادن از عقل دور می نماید خالد گفت شما صورت کلاه می بینید و

ز سیرت او آگاه نیستید روزی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودم که مقتضای نوید آمدن خلیف المصدا لم حوام انشاء الله امنین محلقین دو سکه و مقصرین لا تخافون سر مبارک ترا شنیده بود و در میان یاران قسمت فرموده که من از مویهای نامحیه بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی چند التماس نموده بمن عطا فرمود من آن مویها را بطاقیه تینا و تبر کاغذی ساختم و بواسطه آن لوامی نصرت بر دوه مطالب و مقاصد برافراختم و در هر موی که این تاج بر سر من است بر همه سروران متفوقم بواسطه آن در جویوش عساکر مخالفان برکت آن غالب می آیم اهتمام درباره کلاه نیست که در شان موی دجوی حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم اما معجزات روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که ماه تلمذ یعنی بدر آن نور و صفاند اشت که روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اگر روی مبارکش با ماه در شب بدر مقابل کردی ماه در برابر روی نورانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه و سلم ناقص نمودی روایتی است از سلمان فاسی رضی الله عنه که گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نزد من تشریف آورد و بازوی من گرفته همراه خود برد تا بخانه ام المومنین عائشه صدیقہ رضی الله عنها چون بروی درآمد عائشه رضی الله عنها تبسمی فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سبب تبسم از روی پرسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از تن مبارکت خرقه بکشادم دیدم از روی گوشه منخرق گشته خواستم تا آن شق بسوزن و رشته بدوزم سوزن نداشتم از سهیله انصاری بعاریت بستم آن سوزن از دست من بقتاد و خانه تاریک بود هر چند طلب کردم نیافتم تا اکنون که بر من درآمدی شعاعی از زمین مبین تو ساطع گشت که از نور آن سوزن گم کرده خود را بازیافتم گویند که چون عائشه رضی الله عنها این سخن بموقف عرض رسانید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در گریه درآمد عائشه میگوید که سبب گریه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم گفت ای عائشه بر حال کسانی میگرم از امت خود که در روز قیامت از مشاهده دیدار من محروم مانند بدستی که هر بنده که در قیامت زیارت من مشرف گردد البته شفاعت من فائز آید عائشه بعد از آن فرمود که آن ساعت شعاع خسار بانوار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بنور ماه لیلۃ القدر قیاس کردم نور چنین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فرغ ماه فائق آمد

ای نور داده شمع رخت مهر و ماه را	زلفت شکسته رونق مشک سیاه را
انگشت چون بلال تو شق کرده ماه را	نور آله از روی تو لامع است
معجزه دیگر از معجزات روی میمون	نمود ساعت بد بیضا ز استین
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه روزی جماعتی همانان زیارت انس بن مالک رضی الله عنه آمده بودند از برای ایشان طعام	بردار برقع از رخ و نمب آله را

آورد و گویند آن طعام در مندی بود بغایت چرکین چون ازیاف از طعام خوردن باز پروا نداشتند انصاف رضی الله عنہ کینک خود را منسرمود
 تا آتش برافروخت و آن مندی را در آتش بیگند چون بقطه برآمد بیرون آورد بر مثال شیه سفید گشته بود و یک رشته از وی سوخته بود و طکت و سے از
 انش پرسیدند گفت این مندی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم روی مبارک خود گاهی باین پاک میکردند هرگاه شوگلین کیفیت شستن و
 پاک کردن وی چنین بود اما معجزات عینین مبارکین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روایات صحیحہ بیست و پویست است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه از پیش روی آن دیده از پس پشت نیز همچنان می دید چنانکه در روشنائی می دید در تاریکی نیز می دید عایشه
 رضی الله عنها روایت کند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود وانی ادری من خلفی کما ادری من بین یدی وانی ادری
 فی الظلمة کما ادری فی الضوء روایت است و درستی که از پس پشت چنان می بینم که از پیش روی می بینم در تاریکی چنانکه می بینم در روشنائی
 و علما را اختلاف است که آن روایت از قباچه منوال بوده بعضی گویند که مراد قوف تام بوده و از امام احمد حنبل رحمه الله علیه منقول است که روایت
 عین بوده و از امام زاهدی صاحب قنیه در رساله ناصریه می گوید که در میان دو شانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو چشم بود بر مثال
 دو سوسمار سوزن که بان ماورای خود میدید و جامه مانع رویت نمی شد و گویند که منافقان در عقب آن سرود صلی الله علیه و آله وسلم نماز میکردند
 و او را با یکدیگر تفریح می نمودند حق تعالی چشم ویرا در وی نهاد چنانچه از پیش میدید از قباچه چنان میدید آورد و اندک آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم در ثریا یا زده ستاره می شمرد و روایتیست که همچنان حاضر میاید بد غائب را بدان طریق میدید تا در وی آنحضرت را صلی الله علیه
 و آله وسلم و عیسان شد که زنی را بنکاح خود در آرد و عایشه را فرستاد تا آن عورت را بیند عایشه زن را دید و در نظری خوب نمود و خواست
 که خوبی او ظاهر گرداند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم گفت که در آن زن صفائی مشاهده نکردم حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم و صبحه و سلم
 سبحان الله بر رخساره چپ او نه خال دیدی که ازان بشکفت آمدی مویها بر اندام تو بر فراست عایشه گفت که و الله هیچ سری از اسرار حق تو
 پوشیده نیست و بعضی از ارباب اشارت گفتند که حکمت در آن که حضرت از پیش و پس و غائب و حاضر را در تاریکی در روشنائی میدید
 آن بود که چون روز قیامت شود امت متفرق الحال او را بهر جانب می برند بعضی را پیش بر می بردند و بعضی را پس بازمی گذارند و
 بعضی را بیدار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می رسانند و بعضی را محجوب می گذارند و بعضی را در نور طاعات بر روشنائی راه بهشت
 می نمایند و بعضی را در ظلمات معاصی براه دوزخ می برند آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بر سال همه طوائف از امت او اطلاعی دادند تا هیچ
 کس از ضبط شفاعت او خارج نباشد و الحمد لله رب العالمین اما معجزات آذن که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب می شنید
 و همچنان در بیداری و از دور می شنید همچنان که از نزدیک چنانچه روز بدر از عباس عم خود صد او قیه زرفد طلبید عباس گفت از کجا آرم
 گفت ازان زر که بام الفضل سپردی و گفتمی که اگر سلامت آیم فبها و الا بفرزند ان قسمت نامی گفت تو چون شنیدی گفت اخبرنی
 جبوتیل علیه السلام فاسلم العباس و این واقعه بزبان قلم تقریر یافته در محل خود و دیگر آنکه سخن جمادات می شنید تا بهر چه در گذشته
 از حجر و شجر و بحر و بری شنید که بروی سلام می کردند و میگفتند السلام عليك يا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اما معجزات ید
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند دست مبارک او بر هر چه رسیدی خیر و برکت در وی پدید آمدی چنانچه بیرون
 آمدن آب از میان انگشتان او و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک او و خاک در چشم کافران پاشیدن در بدر و جنین بتیغه مبارک و
 دو شدن گوشتندام معبد و برکت طعام با سبب مساس دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ازین معجزات بسیار

در واقعات گذشته مرقوم گشته و بعد ازین در معجزات خارجیہ مذکور خواهد شد انشاء اللہ العزیز این مسعود میگوید کہ من گوئیم مردم نگاه میداشتند روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صدیق رضی اللہ عنہ برین گذشتند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای کودک بیخ شیرداری گفتم آری لیکن من اینم فرمود بیخ میشی داری کہ با توجہ گفت نشد و باشد همچنان میش پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردم پستان دیرا بدست مبارک بسود و بیکبار شیر بسیار در پستان وی درآمد بدست مبارک خود بدو شید و بیا شامید و ابو بکر را نیز داد و من پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدم و گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا از دین چیزی تعلیم فرمائی دست مبارک برین فرود آورد و گفت تو کودک مسلمی معجزه و دیگر از معجزات دست حق پرست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ روسے قتاده بن طحان را بسود از برکت دست مبارکش نور ضیاء در روی قتاده پیدا آمد کہ مثل آئینہ روشن گشت ماه را در روی او میدیدند عکس آن مشاهده میکردند چنانچہ در آئینہ عکس اندازد معجزه نظر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ بخاتم نبوت فرین بود و خاتم نبوت بروایتی آنست کہ برابر ضیاء کبوتری بود در میان کتفین آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشانہ راست نزدیک تریک جانب او نوشته العظۃ لله ویر جانب دیگر لا اله الا الله محمد رسول الله و بر وسط میان گوشت و پوست نوشته توجده حیث شئت فانک منصور اما معجزات رحلیہ جابر بن عبد اللہ انصاری رضی اللہ عنہ میگوید کہ در سراسر پا چاهی بود بغایت شور و ناخوش شکایت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردم گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تشنگی بسیار می کشم بجهت آنکہ آب این چاه بسیار شور است و آشامیدن آن دشوار حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طشے طلب فرمود و پایهاے مبارک خود در آن طشت شست و فرمود تا آن آب را در چاه ریختم بفرمان حق سبحانہ تعالیٰ آب آن چاه شیرین و خوشگوار گشت معجزه و دیگر از معجزات اقدام آنحضرت صلعم ہم جابر گفت رضی اللہ عنہ کہ قرض بسیار داشتم و مقدار خرما از تخلصان من حاصل شد بود کہ بیک قرض از قرضهاے من وفا نمی کرد و عجز خویش بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردم بہ تخلصان من تشریف آورد و برگردند خرما من گرد بر آمد و با قدام شریف خود قدم زد و بعد از آن بر بالائے آن نشست و گفت وام داران جابر کجا اند بیایند و تمامی دیون مرا از آن خرما استفا نمود و آن مقدار دیگر از برائے من و عیال من باقی گذاشت و معجزات اقدام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار است معجزه آب دہان بابرہان آنحضرت صلعم معجزه اول لعاب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان شیرین بود کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کند در خانه ما چاهے بود آب وی شور آب دہان مبارک خود در آن چاه انداخت چنان شیرین شد کہ در مدینہ از آن شیرین تر چاه نبود معجزه دیگر ہم در لعاب دہان آنکہ ام کلثوم ابن اکھمین را رضی اللہ عنہ تیر بر طعوم آمد و جنگ احد آب دہان مبارک بر زخم وی رسانید بفور صحت یافت معجزه دیگر مردے را دست بریده بودند نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشکایت آمد حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریده او را بجل او نهاد و آب دہان مبارک بر او مالید فی الحال مبدل گشت بحالت اول باز آمد شیخ ابوالاسحق خللی رح گفت من ہم برین چیزی زیادہ دارم گفتند چیست گفت چون دست آن مرد تندرست گشت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چه خواندید بر دست من فرمود فاتح الکتاب آن بر وجه استخفاف گفت ہمین فاتح الکتاب بالفور دست او بیفتاد و دیگر بہ محل خود نہ پیوست از شامت استخفاف بکلام حق سبحانہ و تعالیٰ از قبیل معجزات از آب دہان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسیار بہ نبوت رسیده مانند معالجه زخم مار کہ بر قدم صدیق رضی اللہ عنہ در فارس رسیده بود و بر مثال آن لشفی ردا میرالمومنین حیدر رضی اللہ عنہ کہ در غزوه خیبر و ایذا زخم حارث بن اوش کہ در وقت

قل کعب اشرف بوی رسیده بود و هر یک در محل خود سمت گذاشت یافت و غیر آن نیز و الله اعلم معجزه دیگر برق لعان اسنان نور افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون تکلم فرمودے نوری از زبان ثنایاے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر گشته که در شب تاریک روشن گشته عایشه رضی الله عنہا روایت میکند کہ شبی نوبت من بود و در حجره من چراغ نبود چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمد آواز اظہار این معنی نمود فرمود ای عایشه میخوای کہ از برای تو چراغی برافروزم بے قیلہ و بے روغن گفتم بی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لب مبارک بکشاد و در روی من تبسم فرمود از میان اسنان در افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوری تابان گشت کہ زوایای خانه از آن روشن شد و منور شد و چندان امتداد یافت کہ جماعتی عورات در خانه من بشعاع آن نور بعضی ریمان میرشتند و بعضی جامه میزدند و آوقت خواب و ہنوز فروغ آن نور باقی بود معجزه دیگر ہم درین باب نقل است از عایشه صدیقہ کہ گفت شگافی در پیراہن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیدا آمدہ بود میخواستم رقعہ بر آنجا پیوندم چون شب درآمد سوزن در پیراہن گذاشتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بین العشائین درآمد خواست تا پیراہن پوشد خواستم تا سوزن را از پیراہن بگیرم نباید کہ اندام مبارکش بدان بیازارد ہر چند می طلبید نمی یافتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسید کہ ای عایشه چه میجویی صورت حال گفتم حضرت از کلام شفقت او بہ نسبت او مسمی فرمود از برق لعان اسنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا نہ ظاہر گشت کہ از شعاع آن سوزن کم کردہ خود را یا فقم آورده اند کہ خواہد صلے الله علیه وآله وسلم را از نور بچیت افزاے و ندا ہنایے مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شگفتے در دل درآمد تا چنانچہ بان نور نہا زید حیرتیل علیہ السلام از نزد حضرت خداوندی جل و علا خبر آورده مشتمل بعقاب کہ ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن نظر کہ بر دندانتہا خود کردے چرا در صنع آفریدگار دندان ہاے خود ندیدی کہ بقدرت کاملہ چگونہ حقہ لعل بخشانی ساختہ و در ربا غر بچیت افزای اسنان را در روی چون پروین در صندوق فیروزہ رنگ آسمان پرداختہ قبہ از یاقوت رمانی ترقیب دادہ و این مروارید ہاے آبدار چون رشتہ گوہر دران دُر ج عقیق احمر و دعبت نہادہ یا چون ژالہ ہائی بیضا در درون لالہ احمر پیدا آورده یا بر مثال عقد ثریا در درج بچ جوڑا ہیا ساختہ اکنون غامت این نظری بہرہ روز اصدار دندان تو خواہم ستاید رنگ قیمتی را مفع گرای گوہر سا تو خواہم گردانید چنانچہ نظامی حمدہ اللہ گفتے

چون گوہر اول سنگ گشت	سنگ چرا گوہر اور اشکست	اگر شدی در شکن لعل سائے	اگر شدی آن سنگ مفرح گرائے
گردید سنگ ملامت گرش	یک گوہر آن سلسلہ گوہرش	نیست عجب ادن گوہر ز سنگ	یافت فراخی گوہر از بچ سنگ
گوہر سنگی کہ زمین کان اوست	کی دیت گوہر دندان اوست		معجزہ زبان گوہر افشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کی

آن بود کہ چون حسن و حسین رضی اللہ عنہما از تشنگی شکایت کردند زبان مبارک در وہان ایشان نہاد می تشنگی ایشان تسکین یافتی وہان سیراب گشتے معجزہ دیگر سلمان را صاحب او مکاتب ساختہ بود بر محل سہ صد قبل کہ بر آورد و چہل اوقیہ طلا بد از اموال غنیمت مقدما بیضہ مرعی طلا آوردند زبان مبارک بگرد آن بگردانید وزن کردند چہل اوقیہ بود اما زیادہ آن از برکت زبان معجز بیان آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم داین واقعہ در محل خود مشروح گشت معجزہ دیگر آنکہ بہر زبان کہ طوائف آدمیان سخن میگفتندی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فہم سخن ایشان کردہ بزبان ایشان با ایشان سخن کردی آری زبان بی زبان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سکہ بود در برکہ در وہان بابر ہانش جولان میکرد صد فی بود در عمان دہان کہ ہر دم در سخن عیان میفرمود و طور اسراری بود کہ صد ہزار کلیم تکلم در میقات مناجات در گنگو داشت ماہی الہی بود در دریای قرآن کہ یونس بیان جان در درون او داشت کشتی بود کہ در طوفان

بمالت نوح حکمت با خود همراه داشت معراجی بود شرف صدور که لا اله الا الله محمد رسول الله داشت

اما معجزه لطافت جسم و طبیعت رایحه و نرا همت بدن شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله و صبحه و سلم

انس بن مالک گفت رضی الله عنه که هرگز هیچ عیبری نبودیم و رایحه هیچ مشکلمشام ما نرسید خوشبوی ترا از نسیم عنبر شمیم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و سلم روایت است که هیچ کس با آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم مصافحه نکردی مگر رایحه طیب دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم از دست خود مدتها ساس میکردی و اگر دست مبارک بر سر کودک بسودی آن کودک از همه کودکان خوشبوی تر بودی و روایت کرده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و سلم برای بگدشتی از طیب ایچدی آن راه گذر مروح و طیب گشتی چنانچه هر که از عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم بیامدی از کبته طیبیه او بدانتی که آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم بدین راه او گذشته و آن رایحه خاص آنحضرت بود صلی الله علیه وآله و سلم که در هیچ طیبی آن نوع رایحه مشوم نیگشت نقل است از ابی هریره رضی الله عنه که گفت مردی پیش رسول صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت دختر خود را بشوهر میدهم مراد و گاری کنید رسول صلی الله علیه وآله و سلم فرمود که چیزی از اعراض دنیوی ندارم اما بعیطیه دخترت را مخصوص نمیکند خوشتر از تمتعات دیگران باشد علی الصباح یک شیشه سرکشاده باشاخ چوبی بیار تا بان عطیه موعوده فائز آئی آن مرد بفرموده عمل نمود رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم از ساعده ای مبارک خویش عرق بان چوب میراند و همیشه اش جمع ساخته بران دختر فرستاد تا بجای طیب بکار برود بان دستور آن چوب در آن شیشه درمی آورد و در طوبتی از ان عرق انجذاب نموده بر اعضا و لباس خود مالید گویند هر گاه که آن دختر بفرموده قیام نمودی اهل تمام است تمام آن رایحه کردی و بان استبراح نمودی نقل است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم در خواب بود و عرق چوبین میشش نشسته بود من از ان قدری در قاروره بگرفتم اتفاقا دختری از دوستان من عروس میکردند قدری از ان عرق بران عروس بکار بردم عطر از ان عروس در ایام حیات متفک نشد هر گاه آن عضو را بشسته رایحه طیبیه آن مزید گشتی و گویند از ان عروس و ختره دیگر تولد نمود آن رایحه از ان فرزند نیز شمیم ما آورده اند که هر فرزندی که از ایشان بطنا بعد بطن متولد گشتی آن رایحه در همه فرزندان ساری بود تا آن خاندان در مدینه مشهور بین العطارین گشت و الله اعلم فضل و قال العلماء قدس ر و حمر کان فی نفسه علیه السلام عشر معجزات يعلم بكل من له عقلا انه رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یعنی در ذات بابرکات آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم ده چیز بود از معجزات و آله برسات او اول آنکه ذات بابرکات مقدس نبوی صلی الله علیه وآله و سلم چند آنکه در آفتاب تردد کردی و در ماهتاب آمد و شد نمودی سایه وی بر زمین نمی افتاد زیرا که آنحضرت را صلی الله علیه وآله و سلم اصلا سایه نبود و درین باب اشارت چند حکمت گفته اند یکی آنکه چون ذات بابرکاتش نوری بود مجسم گشته و تمامی نیرات از ذات عالی صفات و استفاضه انواری صوری و معنوی نموده و ظل چون از ظلمت خالی نیست ملایم ذات نورانی صفات آن آفتاب فلک سروری و خورشید سپهر پیغمبری صلی الله علیه وآله و سلم نبود

ذات تو خورشید سپهر صفات	لاجرش سایه نه اندر قفاست
سایه چسان با تو کند سپهری	رو که تو خود سایه نور الهی
آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم و در اناره نور او غالب بود بر نور آفتاب تا بمرتبه که آفتاب عکس بود از سایه وجود با وجود او - رباعی	
ای خواجه که عشق ازلی مایه است	بر هفت فلک کینه یک پایه است
حکمت دیگر آنکه در ظل هر چیزی مثل اوست چون آنحضرت را صلی الله علیه وآله و سلم از زمان ایجاد خلق تا وقت افتادن مثل و نظیر نبود	جمت ز لطافت چونند از سایه
	زانت که آفتاب در سایه است

لاجرم سایه که مثل شخص است از ذات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستفی است - **نظم**

نیست ترا در خور و مه همسری | چونکه نظیرت نبود در جهان | سایه ترا نیست از آن معنان | حکمت دیگر آن است که زین

از الایش خالی نیست حق تعالی میخواست که سایه ذات پاک محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر خاک افتد نباید که بر جاس ناپاک افتد صیانت این معنی

منوده بدین خصیصه اش مخصوص گردانید - سایه ندیدت بزین هیچ کس | نور بود سایه خورشید و بس

جانت از الایش تن پاک بود | سایه نینداخت بر تن خاک بود | دورین باب لطیفه بر سبیل تمییل بشنوا می درویش علمای شریعت

میکویند که آفتاب زمین را که نجاست آلوده است بتابش خویش پاک میکرد اندک طهارت الارض بیسها اما نفس نجاست را پاک نمی کند

آفتاب جهان تاب وجودها بود محمد صلی الله علیه وآله وسلم ابدان آلوده به نجاست معصیت مومنان را بطهارت شفاعت پاک خواهد ساخت که

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی اما جیفهای نجسه اما المشوکون نجس از حیثه قابلیت شفاعتش خارج اند ازین طهارت نصیب نیابند

حکمت دیگر آنکه ظل ظلیل و سایه زبیل آن پیغامبر بالتجلیل علیه الصلوة والسلام بر زمین افتادی و اقدام کا فزان و منافقان بران محسب

رسیدی مناسب علوم مرتبت و رفعت و منزلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود می لاجرم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ال احدیت بل علما

سایه گرانای آنحضرت محمدیه راضی الله علیه وآله وسلم ازین نوع امانت صیانت فرمود که ولا یفعل الله علی الارض بیست

من آن بیم که قدم بر قدم نهم لیکن | بهر زمین که تو پامی نهی سرم آنجاست | حکمت دیگر آنکه چنانکه در دنیا دعای خود را از برای شفاعت

است ذخیره ساخت چنانچه فرمود لکل نبی دعوة مستجابة و انما حساب دعوتی شفاعتی لاهل الکبائر من امتی همچنین سایه خود را

در دنیا ذخیره ساخت از برای آفتاب قیامت گذاشت چنانچه حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره میفرماید

گشته ز ذریل کرش حله پوش | سایه خویش آنکه نکریش نشر | داشته از پی خورشید حشر

خود منگنی سایه بر اهل عذاب | از عمل خویش ندارم امید | بر کرم تست مرا اعمتیب

زان سبب آمد که تویی عذر خواه | من که بجان بسته روی تو ام | خسروم اما سگ کوی تو ام

نیز گدایان نگذارند خواست | خواهشم آنست که خواهی ز غیب | کار زوی بند در ساند عجیب

شروه عفو دبی از کردگار | باد بدین مرده دل خوش نفس | مرده دهم نیز تو باشی و بس

صلی الله علیه وآله وسلم مخون متولد شد معنی غنچه کرده شده تا عورتش از نظر خلق مصون ماند و نیز سرور آمد یعنی ناف بریده تا ترتیب از غذای

مادر نیاید در آن اوان اکل میت و ذبیحه مشرکان خوردن عیب نبود اما چون مناسب منصب رسالت پناهی نبود از آن محفوظ ماند سوم آنکه

حضرت با صلی الله علیه وآله وسلم هرگز احتلام نیفتاد زیرا که احتلام اجبه شیطان است با انسان و مرتبه حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و

آله و سلم چنان بود که شیطان از وی گریزان بود و بلعب و بر آستناخی نتواند نمود چه آرام آنکه چون چشم بر خیمش بشکرت خواب است

بیا سودی دل تا زینش در مقام حضور بیدار بودی و حکمت آنست که خواب دل علامت غفلت است و غفلت حبیب از حبیب طرقة العین

از جمله جرایم دولت است و دیگر آنست که اهل تحقیق گفته اند که چون منافذ آب و گل که دروازه حواس است مسدود گردد در و زنه جان و دل که تن

القلب الی الرب روزنه عبارت از آن است انفتاح یا بدو بر چه گاه که مشوشات عالم شهادت که حجاب جلیگیان عالم غیب در ناویه خمول

سدر عباده نمودد کثیر بواجب انوار شهود در از در یک جا و بیرون کرد جمال قیقت بمشبهات شرایع طریقت نامد چنانچه فقیر تو گوید لمولاه عقره

وقت نیت که دل محرم اسرار شود
تو بخوابی و سرت یا گرفت یا بکار
بر که چون نقطه نهد یکم از خود بیرون

جای آنست که جان بجا دیدار شود
چشم فیت بود آن روز که بیدار شود
اندین دایره گشته جوهر کار شود

پرده آب گل از روی دل جان برون
نیست اغیار که آینه یازد هم
چون جالبش نم آخر میان برین

تا همه غلبت هستی تو انوار شود
تو ز آینه رخس من که همه بار شود
تا همه دیده بینده دیدار شود

چشم آنکه بیوت پیوسته که مگس با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجال نشستن نداشت زیرا که چون مگس را نشستن بر قاذورات و عذرات
بود اعضا طاهره آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از تو هم این معنی صیانت فرموده کافل سے علوائے حسین بنیانی
دین طرد که بر تو یک گس نیست + و اینجا نکته ایست که امروز مگس را روانیدار که بر جانش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشیند فروغ
است را بر دل نازنین او کی رو دارد نظر پرده کش امت شوریدگان ضامن آموزش آمرزگان | ابا رحمان بر دل آن نازنین

سینه چنان نازک با شین

حکمت دیگر آنکه حضرت جلال احدیت در قرآن اصنام را عیب فرمود و ان یسلطهم الذباب
شبثا لا یستنفذون منه شیئا پس مگس را بر اصنام مبارکش نشستن مجال نداده تا مشابهت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم با اصنام تحقیق نه پذیرد و نکته دین باب آنست که امروز مشابهت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصنام روانیدار و فرود است
امت را با عبده اصنام در دوزخ روان خواهد داشت ششم آنکه چیزی را که از درای خویش همچنان که از پیش میدید حکمت آن
گفته اند تا هیچ چیز وی مستور نماند و باقی حکم بر زبان قلم مشکین رقم در جزات دیده و پسندیده آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام است
گذارش یافت و تحقیق این معنی آنکه وی شمع شبستان انس و مشعل بزم انس بود و شمع را پشت درو نباشد فی نی بلکه همه عالم قالب بود

و او جان دجان استغنی است از جهات و ارکان چنانچه عارف جامی قدس سره گوید

در نظرت هست یک پشت درو

رومی و قاسب نه ز تو هیچ سوس

ششم آنکه با هر که همراهی کنی هر چند تیر رفتار بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پیش بودی و با هر که ایستادی و هر چند دوس

بلند قامت بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی متفوق می نمودی و نکته در اینجا آنست که چون اشخاص خلایق در جنب

عالی صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذاخت هر چند بزرگ بود اگر جرایم و ذلات امت وی در جنب شفاعت وی ناچیز
گردد و هر چند بسیار باشد چه عجب ششم آنکه بر هر دو باب که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوار گشته هرگز آن مرکب پر ضعیف
نگشته و نکته دین باب آنست که مرکبی که جسد محمدی بر وی نشسته جوانی و قوت وی منگ نه گشتی دلی که عشق و محبت محمدی
علیه الصلوٰة و السلام مدت هفتاد سال در وی متکلم گشته اگر بایمان و عرفان باقی بماند چه عجب نهم آنکه بول و غایط او را زمین ابتلاع
نمودی و بر گریز نظریع آفریده کشف نگشته و از آن مقام تادمت چندگاه رایج مشک دمیدی و نکته دین باب آنست که زمین آنچه
از آنحضرت در نظر خلایق مستکره نماید و یا بطبع تسبیح باشد مستوری سازد و اگر اکرم الاکرمین جل و علا آنچه در نظر انبیا و اولیا و ملائکه و نیز
ملا اعلی از معاصی و ذلات امتان آن سرور مکرده و مستح نایند بر ایشان پوشد و در اظهار آن نکوشد عجب غریب نخواهد بود
سوت علیک فی الدنیا و الآخرة و هم آنکه حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم هرگز تا شائبه ظاهری شد معنی غیازه زیرا که شائبه از
شیطان است و نکته دین باب آنست که امروز بان مبارکش از شائبه که تصرف شیطان است نگاه داشت اگر در آن
نفس آخرین ایمان استان او را از نهیب شیطان نگاه دارد از کرم الهی عجب و غریب نباشد

<p>خدا یا بذات خداوندیت بطاعات پیران آراست به پیران که قد از عبادت دوتا بضاعت نیاوردم الا سید</p>	<p>یا وصاف بمثل و مانندیت بصدق جوانان نوخاسته از شرم گشته دیده بر پشت پا خدا یا ز غنوم مکن تا اسید</p>	<p>به لیک حجاج بیت الحرم که مارا دران ورطه یک نفس که چشم ز روی سعادت میند فصل در بیان اعضای آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم</p>	<p>بدر فون شرب علیه السلام از رنگ دو گفتن بفریاد رس بناز بوقت شهادت میند</p>
<p>وقال الکبراء قدس الله ارواحهم قد مدح الله تعالى جميع اعضائه في الكلام المجيد بقوله عن طوله وتفصيل این چنان است که حق تعالی از فرق تا قدم آن صاحب کرم را بکلام قدیم خود بستود و سر علی منظرش را گفت <u>أمتین مخلقتین ذو مکرم و دیده پسند بر او</u>ش را گفت <u>ولا تمدن عینیک و بصیر بے خطرش</u> را گفت <u>ما اذا غاب البصر و ما طغى و زبان بے زبانش</u> را گفت <u>و ما ينطق عن الهوى</u> و گوش با پوششش را گفت <u>قل اذن خذ لکم وجهه با توجیش</u> را گفت <u>قد نرى قلب و جهلك في السماء</u> چوین پیشش را گفت <u>و لعمري</u> چوین شکینش را گفت <u>والليل اذا جئني ول ما تلش</u> را گفت <u>نزل به الروح الامين على قلبك فواد با و دادش</u> را گفت <u>ما كذب الفواد</u> مادای سینه بے کیند اش را گفت <u>المنشرك صدرك ظهر با بهره اش</u> را گفت <u>انقض ظهرك و ست حق پرستش</u> را گفت <u>ولا تبسطها كل البسط قامت با سلا متش</u> را گفت <u>حين تقوم قدم با کرش</u> را گفت <u>طرای فی الارض بقدمك او ارنویش</u> را گفت <u>فوق صوت النبی نفس نقایس</u> را گفت <u>لا تکلف الا نفسك</u> <u>طلق عظیمش</u> را گفت <u>وانك لعلی خلق عظیم بعد از ان</u> قسم بیان عزیزش یاد فرمود که <u>لعمرك اى درویش چنانکه ذکر اعضای شریفه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم</u> ببارت لطیفه مختصر یاد فرموده هر چیز که منسوب با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود نیز بخیمین آن اشارتی فرمود مثلاً <u>دين مقبلش</u> را گفت <u>ان الذين عند الله الامسلام</u> کتاب عالی خطابش را گفت <u>انه لقرا ن کوبه فی کتاب مکتون اصحاب عالی جنابش</u> را گفت <u>و السابقون الاولین من المهاجرین و الانصار</u> اهل بیت طاهرش را گفت <u>لیدهب عنکم الوجس اهل البیت و از واجه آنها هم علم عالی</u> علمش را گفت <u>و علمک ما لم تکن تعلم امت عالی شمش</u> را گفت <u>کننده خیر امة اخوجت للناس ناز با نیازش</u> را گفت <u>فتجد به نافلة</u> لك قیام علی مقاشش را گفت <u>لما قام عبد الله تلاوت با طلا دتش</u> را گفت <u>و رتل القرآن توتیلا رکوع با خضوعش</u> را گفت <u>وا رکعوا مع الواکعین سجود با شهودش</u> را گفت <u>وا سجدوا اقترب قبله مقبولش</u> را گفت <u>فلنولینک قبله رضها ملت اموش</u> را گفت <u>ملة امیکم</u> ابراهیم بجهت رضوانش را گفت <u>ان الذين يبایعونک انما يبایعون الله زلت و غمخانش</u> را گفت <u>لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک</u> و ما تا خوراز با نازش را گفت <u>یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتهم الرسول شب با طلبش</u> را گفت <u>قم اللیل الا قلیلا روز پر سوزش</u> را گفت <u>انک فی النمار سجوا طویلا خواب با صوابش</u> را گفت <u>لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق چشم بیدار خواب او را گفت</u> <u>کانوا قلیلا من اللیل ما یجسون عصمت با عفتش</u> را گفت <u>والله بعصمتک من الناس طبت بی قلتش</u> را گفت <u>و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا</u> کثیرا اسرار با ابتهاجش را گفت <u>فاوحی الی عبدی ما اوحی اسرار شب معراجش</u> را گفت <u>سبحان الذی سوی بعبد بلیلایا</u></p>			
<p>برقع طابا کشاده صورت زیباست تو زاده بشش روز محل نور ملک زاست تو از شرف تا نما که هست مرتبه بندگی</p>	<p>شده یا سین نموده لعل شکر خاست تو نقش ازل تا ابد در تو توان دید از ان که در ز سیده مگر همت والاس تو</p>	<p>ای و امت پناهی کا نجم و افلاک را آئینه خضر تست جام مصفاست تو عرش بران برتری بر سر کرسی شست</p>	

بوکه بساید بفرق پاسے فلک ساسے تو
خلقت عیسیٰ چه بود بادوم همتت

مغرموسی کفی از خم سر جوشش تو
طینت آدم چه بود خاک کف پاسے تو
آدم و ما دون او جمله زان پاسے تو

تحت سلیمان خسی در کفش پاسے تو
باب یقینان توئی بد همه کائنات

فصل دوم در بیان معجزات صفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و درین فصل ذکر شمه از خلق عظیم و نبذی از خلق خسیم
آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم نموده خواهد شد و با الله التوسیق

بدانکه معجزات صفاتی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار است و احصای آن ازین امکان دور و ما اینجا چند صفت از صفات کمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارتی نائیم تا بوفی بران قیاس معلوم گردد و معجزه اول از صفات کمال آنحضرت اشارتی نائیم که دلیل بود و الهیوت او بر صدق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در همه عمر خود متمم به کذب نگشت نه در امور دینی نه دنیوی که اگر یک وقت از وی کذب ظاهر شدی معاذ ان در تشبیه و اظهار آن کوشیدی و آنرا سنده تظنیب خود گردانیدی و ازین جا فرمود که انا النبی لا کذب و انا ابن عبد المطلب معجزه دوم آنکه هرگز در مدت عمر بر فعلی از افعال قبیله اقدام نکرد و نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت معجزه سوم آنکه در هیچ جنگی هرگز فرار نمود و از هیچ دشمن روی گردان نشد نه از قبل بعثت و نه بعد از بعثت بعد از آنان در غزوه احد و حنین با وجود افراتق اصحاب ثبات قدم نمود تا حق سبحانه و تعالی تصدیق و عده خود فرمود و این معنی دلیل است بر کمال قوت یقینی و قرار دل در مقام ثبات و تکمیل اعتمادی بر عده حضرت رب العالمین جل ذکره و حیث قال الله و یعصمک من الناس و قال من الناس و قال حسبک الله و قال لا تنصرون فقد نصوه الله معجزه چهارم آنکه شفقت و رحمتش در باره امت بدرجه اعلی بود چنانچه شمه از ان در واقعات مذکوره در نظر ارباب مکشوف گشته باشد قال الله تعالی فیما حجه من الله لنت لهم و عنیز علیه ما عنتمالی غیر ذلک معجزه پنجم آنکه سخاوتش بدرجه اعلی بود تا بجای رسید که از غایت سخاوت بان معاتب گشت که در انبسطها کل البسط معجزه ششم آنکه درینا را در دل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقعی و بیح اعتباری نبود چنانچه قریش بروی مال و منال بسیار و ریاست و حکومت عرض کردند ملتفت نگشت و حق تعالی دنیا و آخرت را در نظر وی در آورد و گوشه چشم بان نکشاد و ما نذخ البصر و ما طغی معجزه هفتم آنکه نصیحتا و بلاغتش بر تبه کمال و درجه اعلی بود و بوجام الکلم و بدایع حکم مخصوص زبان همه قبائل عرب و طوایف ارباب حسب و نسب میزدت و با هر کس بزبان وی سخن میگفت چنانچه بسیاری از سخنان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ان وقایع فلعلک باخع نفسك و قال و قیل می بود که اصحاب فهم آن نمیکردند و شرح آن می پرسیدند و چون بیان آن می شنیدند تعجب آن نموده میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شما در میان ما نشو و نما یافته اکتساب این فضایل و انتساب این شمایل از کجا کرده اید جواب می فرمود که ادب دینی بیت آداب و علم ادب در اسلام است کوازا دیب ادب دینی گوشمال یافت این همه علم و حکمت از دیرستان الرحمن علم القرآن از ان علم حقیقی خلق اله انسان علمه البیان آموخته ام بیت ترا در کتب حکمت غنیه از ان چنانچه که هر کوبنکرد اند که شاگرد چه او شاوی معجزه هشتم آنکه با اهل دنیا و اصحاب ثروت و غنا در غایت ترفع و استعلا بود و نهایت تعلیم و استغنا با افراد مساکین و مشرع شرایع ان دین بکمال تواضع و افتقار و تشعشع و انکساری بود معجزه نهم آنکه کمال عقل و علم و معرفت بر تبه بود که از طریق بشر بیرون بود و با وجود آنکه امی بود و از هیچ کس تعلیمی نگرفته بود و اعمال و احوال و سیرت و شمایل وی

بروچی بود که علم و عقل پیچیک از علم و عقلا مثل آن دفائی کرد و هر چه در تورات و انجیل و سایر کتب مشرک واقع بود بر مجموع آن اطلاع داشت
بی آنکه از معلم تعلیم گیرد و یا بطلبه کتب پرواز دیا بعلم اهل کتاب مجالست کند و همچنین حکمتی حکای ما تقدم و سیرت های سایر
امم و ضرب امثال و حسن افعال و سایر آن ایام و تقریر شرایع و احکام و ترتیب ابواب و تقسیم القاب و انصاف بصفات
شریفه و ایتمات بحصائل حمیده همه از وی بروچی صادر می شد که مقتضای کمال عقل و وفور بود بمرتبه که از قوت بشریت خارج میبود
معجزه و هم آنکه اخلاق حمیده و اعتراف پسندیده او از علم و عفو و جودت و شجاعت و یاد حسن معاشرت با اقارب و اجانب و
شفقت و رحمت و رافت با جمیع خلائق و وفا بعهد و صلح رحم و تواضع و عدل و امانت و عفت و صدق و وقار و مروت و زهد و تقوا
و غیر ذلک من الاخلاق الحمیده و الاوصاف الشریفه چنان در کمال اعتدال واقع بود که هیچ نوع مزیدی بران متصور نبود
و تفصیل اوصاف کمال و نفوت جلال این پیغمبر حمیده خصال علیه افضل الصلوة من المنقال در کتب مبسوطه مبین است و
درین مختصر باشارت اجمال اکتفا قیاد ذکر ششم از خلق عظیم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر کمال خلق
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین بسنده است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خلق مبارکش را بعبودیت و صف فرمود که انک لعلی
خلق عظیم و در خلق عظیم آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم و سبب انصاف او باین صفت علماء را اقوال است قوی آنست که جمیع
مکارم و اخلاق در وی مجتمع بود بدلیل آنکه اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده با جمعها در ذات بابرکات انبیا علیهم السلام مودع بود و در
ذات هر یک از ایشان بحسب تقریرش عند الله از ان اخلاق یک چند و دبعیت نهاده بودند تا تمامی صفات کمال در ذوات جمیع انبیا
علیهم السلام مجتمع گشته بود بعد از ان حق تعالی سید امیرا علیهم الصلوة و السلام تخلق با خلق ایشان به تنوع باوصاف کمال
ایشان فرمود قوله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهذا هم اقتده و مرورا ازین اقتدانه اقتداست بمعرفت که آنرا تقلید گویند
و آن مناسب رتبه حضرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نه متابعت شریعت چرا که ناسخ شرایع ما تقدم بود پس ضرورتاً
محمول شد بر اقتداء بحصایص و اخلاق و شمایل ایشان بمقتضای امر حضرت الهی جل ذکره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
اجرا از ان اخلاق نموده بحسب محاسن و مکارم منصف گشت مثلاً اکتساب توبه و استغفار از حضرت آدم علیه السلام نموده شکر
نوح و حلم ابراهیم و عدل اسمعیل و حسن ظن یعقوب و صبر ایوب و اخلاص موسی و اغنثار داود و تواضع سلیمان و زهد عیسی علیهم
الصلوة و السلام و دیگر اخلاق از بوائی ایشان مستوفی بدست آورد و چندان صفت از صفات کمال و نفوت جلال که در انصاف
بان متفرد و بان منضم ساخته تا باین دولت مستعد گشت که مدوح حضرت الهی جل و علا شد تا فرموده و انک لعلی خلق عظیم
قال المفسرون هذا تنزیه له عن کل عیب یکون فی اخلاق و وصف له بالجلی بكل محاسن الاخلاق و از عایشه رضی الله
عنها پرسیدند فرمود که خلق او در قرآن بود یعنی با مرقز آنی قیام می نمود و از نوای او اجتناب میفرمود و بگردان اخلاق آن خود را مودع متخلق میکردند
و تفصیل آن در سیرت چنین مذکور است که در طاعات حضرت الهی جل ذکره جد و جهد و کوشش بسیار می نمود و خضوع تمام بجناب
قدس الهی جل و علا معروض میداشت و انقیاد او امر کما ینبغی میکرد و با دشمنان او تشدد کلی می نمود و دوستان او در تذل و ذر و بی
میفرمود و باندگان او بر سبیل تعمیم مواسات می فرمود و همواره نیک خواهی ایشان می نمود و نجات و اخلاص ایشان حریص می بود و تحمل
اذیة ایشان آن مقدار که طاقت داشت پیش می برد و بصالح ایشان آن مقدار که می توانست قیام میفرمود و بخیر دین ایشان را

ارشاد میفرمود و از منتقه و اموال ایشان آنچه امکان داشت استغفات میکرد و از جا مان علم و دینیه و با هم مومنان حفظ جناح نموده
 در تشریح ایشان میگویند درین صفات مذکوره ثبات لازم می نمود و از اخلاق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کی آن بود که انس با ملک
 رضی الله عنه گفت که یکس از اصحاب و اهل بیت رضی الله عنهم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواند جواب چنین داد که لبیک فرمود
 که بشفقت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشتم و من هشت ساله بودم کاری که کردم هرگز نگفت چرا کردی اگر کردم هرگز
 نفرمود چرا نکردی هر چه بدست من تلف شد هرگز ملامت نفرمود و اگر دیگری ملامت کردی می فرمود که بگذارید اگر قضا آن بودی چنان شدی و
 عایشه رضی الله عنها فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایاران در مجلس موافق بودی در همه احوال مثلاً اگر یاران ذکر دنیا کردند
 ایشان نیز ذکر دنیا کردند و اگر یاد آخرت کردند ایشان یاد آخرت کردند و اگر ذکر طعام و شراب رفتی دی با ایشان موافقت نمودی
 و اگر از واقعات جاہلیت حکایت میکردند و میخندیدند ایشان نیز قسم می فرمود و هم از عایشه رضی الله عنها و عن ایسار از طریق زندگانی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اهل خانه پرسیدند گفت در خانه خود چنان سلوک میکند که مردم دیگر چنانکه خانه را میرفت و جامه خود میدوخت
 و فعلین خود را بپوشید و بیشتر آب میداد و گو سفند را میدوخت و شنبه و خادم در کار با آمد میکرد و با او طعام میخورد و بصاعت خود را از بازار خود
 بر میداشت و بجان می آورد نقل سنت از امیر المومنین حسین رضی الله عنه که فرمود از پدر بزرگوار خود پرسیدم که حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم چون بجان خود تشریف آوردی بچه طریق عمل میکردی فرمود که اوقات شریفه خود را در خانه قسم ساخته بودی و قسمی را بطاعت
 و عبادت مصروف ساختی و قسمی بنفید اهل و عیال پرداختی و قسمی بهجات خاصه قیام می نمودی و گاهی دین وقت با صلاح کار
 است اشتغال نمودی و گاهی هم در صحن با اهل فضل و تکبیر از خواص اصحاب و زمره اجاب مجاست نمودی و ایشان را بهد ایای
 علوم و لطافت حکم مخصوص گردانیدی و ایشان را دلالت فرمودی تا از ان اسرار علوم که محفوظی گشتند بطایفه که دون ایشان بودند
 در فضایل و احراز ثنایل تعلیم میکردند و یاران را وصیت می فرمود که حاجت کسانی که استطاعت رفع حاجت بمن دارند حاجت ایشان
 بمن رسانند و در ثواب این معامله چنین میفرمود که یکس حاجت محتاجی بعرض بادشاه رساند که محتاج بر عرض حاجت خود قادر
 نباشد حق سبحانه و تعالی هر دو قدم آن کس را ثابت دارد و در روز قیامت از غنیمت نگاهدارد و یاران بوصیت قیام می نمودند امیر المومنین
 حسین رضی الله عنه گوید که بعد از ان از پدر پرسیدم که احوال و اوضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیرون خانه بچه سوال بود فرمود
 که همواره زبان مبارک را از سخنان سهوده نگاه داشتی و خاطرهای اصحاب را رضی الله عنهم با یکدیگر گفت میدادی و هرگز میان دو خاطر
 تنفر تجویز نفرمودی و کریم هر قومی را گرامی داشتی و امور آن قوم با تو تفویض فرمودی و از مردم استفسار می نمودی بی آنکه بساط خلق و طلاق
 وجه با ایشان طی فرمودی و از حال صادر و وار و متفحص بودی و تخمین حسن و تقبیح قبیح میکردی و از حق هرگز تجاوز نفرمودی و مقرب
 ترین مردم نزد او نیکو خواه ترین مسلمانان بودی و بزرگوارترین مردم نزد او کسی بودی که در مواسات و اعانت خلیق جهدی نمودی
 بعد از ان از مجلس و کیفیت آن از پدر سوال کردم فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ مجلس نشست و از هیچ صحبت
 برخاست مگر نشست و خاست او بیاد حق سبحانه و تعالی بودی و چون بقومی رسیدی هر که مجلس منتهی شده بودی همانجا نزد او
 نشستستی و یاران را باین طریق امر فرمودی و هر یک از یاران خود چندان التفات و تعلق نمودی که وی گمان بردی که وی گرامی
 ترین بار است نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هر که بان سرور صلی الله علیه و آله و سلم معارضه و مباحثه نمودی آنحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم صبر فرمودی تا ادا از سخن خود باز پرداختی و هر کس از وی حاجتی سوال کردی البته حاجت ویرا برآوردی یا سخن خوشن با او
 گفتی و خاطر او را شاد کردی و شفقت و رحمت وی نسبت بخلق خدای تعالی عام بود چنانچه گویا پدر همه مردم است و در اجرای حکم خدا شکی
 و حقوق او هر کس پیش وی برابر بودند مجلس او مجلس علم و حیا و صبر و امانت بود و آوازها در آن مجلس بر نداشتی و عیب و فحش و مذمت کسی در مجلس
 آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم مذکور نگشتی و اگر چیزی نا طایم در مجلس از کسی ظاهر شدی در اخفای آن کوشیدندی و یاران همه در مقام عدل
 بودند و بایکدیگر بفضل در آن مجلس تقوی بود و همه بایکدیگر در مقام تواضع بودند و توقیر و تکریم بر صنیع برجا آوردندی و در مراعات غریبا و ارباب
 حاجت ما اکن کوشش نمودندی و در مستخلص احیا آورده است که اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بسبب آن محمد صلی الله
 علیه وآله وسلم مدوح حق تعالی گشت بسیار بود شمه از آن در حسن معاشرت با خلق می نمود و مثل لعینت در معاملات و بذل معروف و
 اطعام طعام و افشای سلام و عیادت مریض خواه صالح خواه طالح و تشییع جنازه مسلمانان و رعایت حق جوار خواه کافر خواه
 مسلمان و اجابت طعام از بنده و آزاد و دعای برکت با اعتقاد و قبول از برای منصف پدایا و مکافات بصنوف عطا یا نقل
 است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و دعیت الی دوزاخ تقلبت و ثبوت پیوسته گاه بودی آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم را بنان جو و شریبوی ناک دعوت میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجابت فرمود و دیگر عضو از مجربان و صلاح میان
 بندگان و اقدام نمودن بر جود و احسان و ابتدا اسلام بر خواص و عوام و خشم فر خوردن از لیام انس بن مالک رضی الله عنه گفت
 که روزی با جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین در مسجد نشستیم بودم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر دبخانی ردا ساخت
 تشریف آوردند و از عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعرابی درآمد و در ای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگرفت و چنان کشید که
 گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سینه اعرابی آمد و حاشیه برگردن مبارکش تاثیر کرد آنسرور بنظر رحمت در اعرابی دیده تسمی فرموده
 گفت ما شانک اعرابی گفت تا مرا ازین ماله که از برای تو آورده اند بمن چیزی بدهند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا از آن
 چیزی بوی دادند و بوی روی ترش نکرد و سخنان در روی او تبسم فرمود و دیگر از همه مردم حلیم تر و عادل تر بود و در وقت بذل و ایشاد مردم
 دنیا را نژاد و عظیم و وقار نبود و لهو و باطل و عناد معارفت و دروغ و ضیعت و بخل و جفا و مکر و خدایت نیز متمنع می ساخت هرگز مردم در
 ملک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب بران گذشت گرانیکه تصدق فرموده و اگر کسی نیافتی که بوی دادی بخانه خود نرفتی تا مصرنی بران
 درم پیدا کردی و هرگز سایل را رد نکردی و فقر را بر نفس خود برگزیدی و جباران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنان غالب بود که بر روی مجلس
 تمام شکر بستنی و از گزنی سنگ بر شکم بستنی و در وقت طعام خوردن مثلی نشسته هرگز از آن گندم سرور پیوسته سیر نخوردی و بر ویستی دور و ز
 متابع از آنان چون سیر نشدی و گاه بودی که یک ماه در خاندان نبوت آتش افروخته گشتی و بآب خرمالو را بیدی و این شدت و محنت
 ناز جهت فقر یا بخل بودی بلکه ایشاد کردی و مرویست که نوبتی جبریل علیه السلام نزد وی آمد و گفت خدا تعالی ترا سلام میرساند و
 میگوید که دوست داری که این که بهای مکه را از برای تو طلا و نقره گردانم و با تو باشد هر جا روی فرمودی جبریل الدینار داد من لا ادر
 له و ملل من لا مال له قد جمعها من لا عقل له جبریل گفت علیه السلام ثبتک الله یا محمد صلی الله علیه وآله
 و سلم بالقول الثابت و دیگر آنکه در مجلس نشستی جا بر بیچکس تنگ نکردی و اصحاب را تعظیم و احترام بکنیت یاد کردی و بنا
 اسما یاد کردی و قطع سخن بیچکس نکردی و از همه متواضع تر بودی هر چه یافتی از پیشین پیشین پوشیدی و برشته و اسپ دراز گوش را ستر

هر چه اتفاق افتادی نشستی گاه بودی که پایهای برهنه و کوزه و بازار رفتی و گاهی بی رویه و عامه و کلاه فرق میمون و تارک سبزه میون کشاده چون گل در فصل بسیار شگفتی و با فقر هم نشینی کردی و با مسکینان هم کاسه شندی و با مجروحان در یک ناله دست در آوردی و با اهل فضل اکرام و با اهل شریکونی اقدام فرمودی عند اهل معذرت قبول کردی و احیاناً با مزاج و مطایبت سخنان شیرین تکلم فرمودی فاما غیر حق نه گفتی و اکثر اوقات متبسم بودی لمعب مباح بیدیدی و انکار آن نکردی بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل او مسابقت می نمودی و آواز بجزور او بلند میکردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تلقی بصبر فرمودی و مرا و را عبید و امانی بودی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در طلبس و باکل برایشان تفوق نمودی بیچ وقت بیکار نبودی و بطاعت حق سبحانه و تعالی مشغول بودی یا اصلاح امور اهل بیت و اصحاب می نمودی هرگز بیچ فقیر از حجت فقر تحقیر نکردی و هرگز بیچ غنی را بجهت غنا تعظیم نکردی بلکه همه را یکسان بحق تعالی دعوت فرمودی و در چو دو کرم بمرتبه بود که هرگز بیچ سایل را نومیسد باز نکردی انبیدی نقل است که اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی طلبید چنان گو سفند بوی داد که میان دو کوه از آن پر شد تا اعرابی قوم خود را بایمان دلالت میکرد گفت الا ان محمداً یعطی عطاء من لا یخشی بالفاقة و در مراجعت از غروه چنین چندان مال ببردم بخشید که اسبهای عرب حیران شدند و سبب سلام بسیاری از صنادید فریض آن شد چنانچه در محل خود بسین شده و گویند یک نوبت صد نفر از مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و بر روی حصیر ریخت و قسمت میکرد تا بر خاست یک درم از آن باقی نمانده بود و دیگر هرگز کسی را دشنام نه داد و بر بیچ چیز تعنت نکرد و بر بیچ فرس از مومن و کافر دعای بد نکرد و هیچکس را بدست خود نزد مگر نشدونی سبیل الله و از هیچکس از برای نفس خود انتقام نشنا نداد اگر از برای و فراموشی گسترده بودند بروی صفت جماع فرمودندی و الا بر زمین تکیه فرمودندی و از برای کفایت همی هر که بر خاستی تا آن کس مراجعت نمودی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانته نشستی و هر که دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفت تا او دست خود کشیدی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست خود باز نیارودی و ابتدا بمصافحه اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودی و چون نماز بودی کسی بجهت همی انتظار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بردی وی نماز خود بکتر ادا فرمودی و به هم آن پرداختی و چون فارغ شندی باز بر سر نماز آمدی و اکثر در وقت جلوس روی بقبله نشستی و چون عزیزی بجهت زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت نمودی گاه بودی که جامه روی خویش بینداختی و آن را بر برابر آن نشانندی و در صین تکلم در رضا و غضب جز کلام حق نه گفتی و دوستترین طعامهای نزد وی طعامی بود که در دستها بیشتر بودی و در صین طعام خوردن دوزانو نشستی همچنانکه در نماز نشینند و لیکن زانوهای را زانوهای و قدم بالای قدم و میفرمود که من بنده ام میخورم چنانکه بندگان میخورند و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند و طعام که نیک گرم بودی نخوردی و بس انگشت از پیش خود خوردی و گاهی با انگشت چهارم بد کردی و بد و انگشت نخوردی و فرمود که آن خوردن شیطان است و طعامها گوشت دوست تر داشتی و آنچه بقول پزند که در دست برداشتی و گاهی میفرمود که وی طهره برادر من است پونس علیه السلام چون طعام پزید در و کدوی بسیار کبید دل حزین را قوت میداد و از حموصات سرکه را دار شمره جو یعنی خرمای نیک و از تره های هند با و با و روجه نقله المحمقار دوست داشتی و اکثر طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خرمای آب بودی و هرگز بیچ طعام را عیب نفرمودی و اگر خوش آمدی تناول فرمودی و اگر نه دست باز داشتی و بعد از فراغ انگشتها بدان یگان یگان پاک کردی و در آن مسافت میفرمود که چنانکه انگشتان مبارک سرخ میشدی و کاسه و طبق را بدین منوال پاک کردی و بعد از آن دست مبارک بآب شستی و آنچه از آب

فاضل آمدی روی میمون بان مسخ فرمودی و چون آب آشامیدی بسیم اقدام نمودی در اول دم تسمیه کردی و در آخر تجید نمودی و آب را
 تسکین بکیدی و به نسیب نکشیدی و گاه بودی که یکدم بیاشامیدی **تقلست** که یک نوبت از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم شیره و غسل با هم آمیخته در یک ظرف حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نوشیدن آن امتناع نموده فرمود و شربت است
 بیک شربت باز آورده دو نان خورش است در آن جمع ساخته اند به آنست که میگویم حرام است و لیکن مکروه میدارم مخم و حساب فصول
 دنیا را فردا یعنی روز قیامت و دوست میدارم تواضع را و صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما
 کثیرا کثیرا ذکر شمایل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق ارباب سیر و اجتماع اصحاب حدیث و خبر است که خلق آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم چون خلق او در حد اعتدال بکمال بود و تمام اعضا و جوارح وی براعتدال مزاج مبارکش دال می نمود و قدم
 مبارکش ربع بود یعنی کمال میان طول و قصر و مع ذلک با هر طویل قاستی که برای کردی بروی متفوق بودی و در هر مجلسی که تشریف آوردی
 از هم نشینان بزرگتر نمودی سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سر پرده سلطان عقل است و خرگاه شاهنشاه خرد و بزرگی بود
 و آن دلیل بر کمال عقل و بزرگی خردی نمود و موی در جوش سیاه نه بجد و مرسل و گیسوی مشکبویش نه قصیر و نه مطول گاهی بزمه گوش رسیده
 و گاهی تاب سردوش کشیدی گونه روی مبارکش نه سفید بود و نه گندمگون و اما بغایت از هنر و انور بود و میمون چنانچه هر که در وی نگاه
 کردی تشبیه آن بماه کردی فاما لون بدن و گونه تنش سفید چون نقره گذاخته بود و اعضا و اجزای وجودش از غایت نور شعاع بر یکدیگر
 انداخته بود چینی مبینش که مطلع انوار حقیقت بود چون کلمه الحق کشاده بود و اروان کمان نشانش اگر چه کشاده بود اما پیوسته بود از
 برای صید دلها آماده تا در مقام شهود اسرار قاب تو سین بجزمان حرم سرای قاب تو سین او ادنی می نمود در میان دو ابروی مبارکش
 رگی بود که در چین غضب متلی می نمود چشمان ز گسبیش دو صیاد با دام بر جاننشسته جهان پیمای بودند و صد نه از ناوک جگر دوز
 از خدنگ قرگان در کمان ابروان نهاده چندین هزار شیردل را آه و او را صید میکردند و در عین حسن سیاهی آن بغایت سیاه و سفیدتر
 بغایت سفید و در میان آن سفید و سیاهی حمزتی می نمود و قوت با صره اش بمرتبه بود که ذراتاریکی و روشنائی مساوی میدید و در حدت
 چنان بود که در پروین زیاده ستاره می شمرد و خدین سعدیش از استخوانهای روم تفع نبود مینی مبر از خود مینی آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم بطول و ارتفاع مایل بود و نوری از اطراف و جوانب او مشتعل بود قره و دمان اگر چه بکشادگی میل داشت اما بغایت تنگ
 بود انسان نورافشانش چون مرواریدی و براق و قلیح یعنی کشاده بود میان دندان و در چین تکلم نوری از انسان شایبای آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ساطع می گشت که در فروغ و شعاع آن نور هر چه در ظلمات چون آب حیات مسنور بود ظاهر و لامع می شد
 محاسن مطهرش شیف و زلف معنیش بغایت لطیف بود موی روی را گذاشته از شوارب زیادتی برداشته گردن آزادش بلند و از
 غایت بیضا چون نقره بیضادل پسندین لکنقین میونش از یکدیگر دور و بین لکنقین همایونش از خاتم نبوت نور علی نور سین بکینه
 اش که خزینه انوار قدسی بود چون جبهه کرسی وسیع و عریض می نمود و شکم عالی همیش با صدر عالی قدرش همواره می بود از سینه سکیانش
 تا ناف مشک او صافش خطی باریک از موی کشیده بود گوئی سنبلی تری ریاض کافور نور خرامیده بود و باقی اجزای سینه و شکم حکمت
 خزینه اش بی موی و مشام مستنشاقان را که فاکه عنبر نسیم بهر شمیم چون روح قدس از بزم انس بغایت خوشبوی و عظیم لکنقین بود
 و طویل الیدین ضخیم الزراعین عضل الضدین گوشت بدن مبارک جدا تا سگ بودند رخادب و اطراف شامل لا عطفش چون

فضیلتان فضیله بکمال لطافت محکم و تفاوت کف نرم میونش نرم تر از خرد حریر و ساق پایوش دقیق و لیکن بغایت دلپذیر انگشتان دست و پایش درشت غلیظ و غنیمت نیکو عاقبتش کم گوشت نه طول و نه عرض زیر قدم مبارکش از زمین مرتفع بود چنانکه انصاف نداشت و پشت رهنمایش امس و ستوی بود چنانکه هیچ کس و شقاق نداشت روی او چون بدر میسر بود و بوی او چون مشک و غیر اعضا و جوارش تمام خلقت و متناسب و نظرات عنایتش درباره عاشقان است متوالی و متعاقب بود رباعی

در جان علم عشق تو افراخته اند | وین هر دو جهان بهر تو پراخته اند | در حسن تو صد هزار عاشق حیران | و ز یک نظرت کار همه ساخته اند

از جابر بن سمره رضی الله عنه مرویست که گفت در شب هفتاد دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم حله سرخ پوشیده بر یاران شریف آورد و در صفی رخسار با نور آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم نگاه میکردم در روی ماه میدیدم بخدا سوگند در نظر من از ماه بهتر مراتب می نمود

و حسن او بر حسن ماه بکرتب می فرود	ایات	ماه فرو مانده از جمال محمد	سر و زوید باعث استال محمد
چرخ فلک را کمان و منترتی نیست	در نظرت در با کمال محمد	این چه سیر است جنت فردوس	پاک قبولش کند بلال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد	شمس و قمر در زمین تا حشر تا یاب	ماه نباشد مگر جمال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق مجلس است آل محمد	از او بهره رضی الله عنه روایت است که گفت هیچ چیز از رسول	

صلی الله علیه و آله و سلم احسن ندیدم لعان چین بین او چنان نورانی می نمود که گویا آفتاب در جبهه مبارک جاری بود و این عباس رضی الله عنهما گفت که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در برابر آفتاب نایستاد الا که نور او بر نور آفتاب غلبه کرد و هرگز در پیش چرخاغی نشست الا که نور او بر نور چراغ غالب آمد

تورشید آسمان زمین روشن ستارو	یک پرواز تجلی نور جمال و ست	آن خواجه که بدر غلام بلال او	بر چهره خال خور زنگ بلال او
تنه از مع روح بالمش می پرد	پرواز جبرئیل بین همه بیال او	گل گرد آردی حرم شکر رنگ بو	از گشت سرخ روی که همگام او

در کتب معتبره رسیده بود ششمین کشت فاما خانه مشکین عامه عنبرین شعا و جوی می چند خاص از برای ارباب اختصاص در وصف جمال محمدی و لغت کمال احمدی صلوات الله و سلامه علیه مرقوم میگردد اند بسبع بقول اصفا نموده پیش از آن که زبان به تحسین معین مسکین بکشایند بدرو و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مبارکرت نمایند ای درویش چون بنای کارخانه صنایع و تقاضش بکارخانه بدایع خواست تا از برای دره التاج روح پر فتوح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که از زودا هر جواهر عالم پاک بر سر دارد در غر در گنجینه خانه افلاک افزون تر بود حقه از آب خاک بشریت ترکیب کند و منظرهای از برای ظهور انوار حقیقت و شارع شریعت ترتیب نماید پرده و اختفا از روی مشا و خلق بجز آنه حسی شده کفی بکشاید و خورشید انوار شهود احدی جل و علا در منظر وجود محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نماید جسم بدیع و شخص منبع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکمال قدرت بر مقتضای حکمت بنگاشت اعلام ظهور از نور بانی و الویه سر و حضور روحانی بر ذروه وجود و قبه نشود او بر افراشت

سیرت آینه جمال ناسی	خواست حسنت که جلوه آغازه	صورت از حسن دست پرده کشف
اندر آینه مجاز پدید	میفرستد ز طارم افلاک	بنماید حقیقت تو حسد
بین بجام جهان نمای نبی	صلی الله علیه و آله و سلم لاجرم آن روز که نقاش قدرت بچون صورت میون سیرت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم	یعنی از نور من همی طلبی

علیه وآله وسلم بر صغیر صحیفه وجودی نگاشت و بنای فطرت کن فیکون قصر بیاون بسنیت احمدی صلوا علیه و سلامه علیه و رضای هوای شهود
برمی افراشت عقلی که شاگرد استاد فطرت است هر قطره از انظار این قصر رفیع الشان در ترکیب هر عضو از اعضای قالب عظیم البیان
این سلطان انس و جان استفسار حکمت و استکشاف حقیقت آن می نمود اول که صانع حکمت قلم صانع بدست فطرت داد تا شکل
جبین بسین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر کشید و جرم نیر خورشید جمال را از مطلع کمال او طالع گردانید عقل از استاد فطرت پرسید که
این جام جهان نمای از برای چیست و این آئینه فرخ نقابجهت تماشای کبیت فطرت گفت این سنجمل مصقلی است که عکس نواح جمال
محبوب لایزالی بعاشقان لا ابالی می نماید یا گلستان بر گل و ریخانی است که در نوپهار اظهار ارادت آن اعرف شکوفه عطوفه و فی انفسکم
افلا تبصرون براعصابان اشجار سید ابرار می کشاید و چون قبه منور و حقه مد و رفق بیاون آن خلاصه کاف و نون و تارک مبارک آن سلاله
کن فیکون را بر توایم عظام دعایم هفت اندام بر افراشت و اشکال غریبه و صور بدیع جواس و مشاعر قوای بوطن و نظایر در مقدمه
و موخره خزانة دماغ آن سلطان تحت مازع بنگاشت عقل از استاد فطرت پرسید که این خزینه از برای کدام فریبه ساخته و این کعبه بنام
چه تقدیر پرداخته فطرت جواب داد که این قلعه قاف وجود است آشیانه عنقای عقل گشته سدره المنتهای هفت آسمان عضو است
صومعه جبرئیل فکر آمده مرکز اوره وجود محمدی است پر کار لفظ وجود است طفل با صره محمدی راصلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بعد از نظام
ما ذاع البصر نوال العزت الی دیک از کاسه با حراسه انوار اوست سائل سائل معارف و حکم ابدی که عبارت از سامعه احمدی است
صلی الله علیه و آله و سلم قاضی حکمت فاوحنی الی عبده ما اوحنی از کبینه نقیبه اسرار است چون تخت سیمین بی شبهه اش بستر و لوح
المحفوظ پیشانی بی پریشانیش بگستر و عقل پرسید که این چیست گفت این صغیر نخستین مصحف سعادت لوح سیمین سیادت است و لوح
المحفوظ آسمان رسالت است عنوان دیوان جلالت است و بیایچه مشورت است نهس و متوزن توت است گاهی درصین تلقین غلظت
و اغلظ علیهم چون سپهر گستر سیاهی جبین ماهی درصین تلقین فبما رحمة من الله لنت لهم چون آینه ماه سیاهی شهنشاه شین چون آن
و و طاق مقوا ابرویش را بر فوق رواق مقرنس حدقه بر افراشت و آن دو بلال مشکین را بر افوق سیمین تنق جبین مستبین از ان رشک حور
عین بنگاشت عقل از حقیقت آن پرسید فطرت گفت این دو طاق محراب مقصوره جامع خسارت و قنیل مقلین در روی
آویخته و امام انسان العین صفون مرگان را بهر طره العینی در رکوع و سجود و بیبوط و صعود بر انگشت با وجود چنان گویم که دو قوس قرنی
بر فلک جبین انسانی که قدرت قادر سبحانی بر افوق شبانی آن خلاصه کن فلکان پدیدار ساخته با چوگان بر خال سلطان حسن و جمال است که
بیک شیوه پسندیده گوی سرگردان دیده را در میدان تازیچه خوابگاه غمزه نماز انداخته چون دور و اوق سیمون حدقین لکه دزیرد و طاق قیرگون
حاجبین آن سلطان تحت قباب تو سیمین مرتب گردانید و آن محبوب ساده رو تنه خوی مردمک دیده را در ان رواق پر نور بر بستر مشک کافور
نخوابانید عقل پرسید که این چیست گفت این دو شاه و عروس اند بر تخت عاج و آبنوس تکیه زده یا آفتاب و ماه اند بر فلک غر و جاه خیمه
زده نی نی بلکه دو کبوتر زاع سفید بال اند که در جو اعلائی ما ذاع البصر و ماطفی معلق میزند یاد و شاه سباز آشیانه جلال اند که در شکارگاه
و لقد اذت نزلت اخری جولان میکنند و یاد و نرگس گلزار احمدی اند در گلشن خسار محمدی شگفته دو شکوفه مرغز احمدی اند بر اشجار انظار
احمدی صلی الله علیه و آله و سلم نمود اگر گشته نی نی بلکه در ان دو قوس ابوی آن پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم با بروی صلی الله علیه و آله و صحبه سلم
بر قباب تو سیمین که عبارت از زوج و امکان است سیمین ساخته و در انعکاس جمال واحد در دو آئینه متعدد و کسین احد در دیده

پسندیده آن شاهد مشاهد حقیقت سراودنی که توحید مطلق است مبرهن گردانیدند و چون مشاط قدرت پروردگار جل جلاله خساره عروس
 عذارش را بگلگون انوار قدسی و خازه اسرار انسی بیاراست و بجلی صباحت و زیور طاحت بیاراست عقل پرسید که این چیست گفت این
 دوزخسار گلگون گویا سیمی است نیلگون در دست قادر چون جل و علا منشق گشته یا گل خندانست که بریدن نیسات عنایت و
 وزیدن نفحات رعایت در گلستان جمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بقدرت بر کمال احدی منفق گشته نی نی بلکه دو ورق کتاب سیادت
 بر روی رقم سعادت از قلم شهادت و کفی بالله شهید بر کشیده یاد و طبق آب رحمت است از برای میجران امت بقوت بازوی
 یقین و شوکت نیروی و ما اسلناک الا رحمة للعالمین در هنگام شفاعت بروی در ماندگان بی بضاعت کشته و چون
 شکلات زلف شگونش بر نوال دام صیادان بر چهره خساره گلگون میمونش از برای صید دل‌های عارفان و عاشقان مجنونش
 منشق گردانیده و حقه یا قوت دهان بایر با نش را در هنگام تبسم چون ناخندان منشق و چون غنچه سیراب منشق گردانید عقل پرسید که این
 چیست فطرت جواب داد که این حقه است از فعل بد خشان انسان ساخته قبه ایست ربانی روحانی پر داخته سر حشره تبسم
 جنت تبسم است حقیق تحقیق در وی مخنوم ساخته شراب ناب آب دهانش که سلسبیل جان مشتاقان است در آن عین الجوان
 بنظلمات حدیثان مکتوم گردانیده و چون در رباغ راسان نور افشانش را که عبارت از سی و دو دندان مروارید آبدار و درخشانست
 جوهر حکمت و رشته منقح صبح در درج عقیقی برج دهان مژده دهانش پر داخته عقل پرسید که این چیست گفت این ژاله های میضایت
 از ابر قدرت حق تعالی در درون لاله عمارت یا خود عقد منظوم تریاست در درج برج جوزا برشته اعقیق آسامی روح افراد را آویخته
 و چون زبان بی زبانش قرآن خوانش را در دیرستان دهان بایر با نش معلم الرحمن علم القرآن در پس کرسی پاره اسنان نشانده و بر ترغ
 حکمش در صومعه دهان در قفس عرفان در آورد عقل پرسید که این چیست و این نغمه و نوا در فضای این خلوت سر ای خداوندی کیست فطرت
 گفت این خطیب دار الملک نبوت است که خطبه شهادت در مجمع ارباب سعادت در جامع دهان بر بنبری و دو پای انسان بر میخاند
 و نهال بوستان دهان است که شگوفه قرآن بر شاخسار بیان می شکفاند صدق شرفیست در یابار دهان در سخن در حوصله جان می پوزاند
 نظهر اسرار ایمان است که تارایش از فضل و احسان بر طبق بیان بر فارق اباب بیان عرفان می گستراند شاخ فیشکر مصربوت است که در
 قناد خانه فتوت بر وثاق فراق اهل مروت بارشاد و می و امداد امر و نبی بر طبق بیان از سر مایه قرآن شکر ریزی میکند شیشه گلاب افشان
 همانسرای تعلیم و تعلم است که در هنگام تکلم بر طبق سینه پر لوزینه ایمان و سبینه گلاب یقین و ظلماتی می فشانند و چون کف کفایت حمایت
 دست حق پرستش را بخلیند سعادت مند قدرت الهی بکفت نامتناهی بند و پیوند بر یکدیگر ترقیب می نهادد و عظام متفرقه و مفصل متخرقه
 را با طناب اعصاب و غضاریف و جبال و عروق تجاریف ترکیب میداد عقل پرسید که این چیست گفت این کف دریا س
 سخاوت است سحاب سماء سماحت است سپاس ارباب ایمان است و وفات تیغ گذار اصحاب کفر و نفاق است شجره بیخ شاخ
 چهار باغ وجود است از با اظفار بر اعصاب نامش شگفته نهال جنان بوستان نهاد است که متعرف با دشمنان بجز در نهال در زمین و
 شمال جناب حضرت ذوالجلال کشته و چون ترتیب صدر عالی قدران صدر بدر عالم صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت می نمود عقل از و
 سالت فرمود که این چیست گفت خزینه است از برای زواجر و جواهر روحی الهی ترقیب داده و گنجینه است جهت تقدیم معارف
 و حقایق نامتناهی آماده میدانی است از برای جولان فرسان عساکر اسلام تفتح ابواب است از برای سلطان ایمان تاثر نور عرفان

منشرح تحت گاه است از برای شاه شاه دل جان توسع ولكن وسعتی قلب عبدی کشاده ذخیره و خرگاہی است جهت نزل سلطان
ایمان تزیین و زینہ فی قلوبہم تزیین داده و چون شکم با حکمش را که خزانه قلعه نهاد و خانقاه صادر و وارد طعام و شراب مرتب گردانیده
عقل پرسید کہ این چیست گفت این خانه در اصل وضع مطبخ سراجہ قالب انسانیت منبع طبایع نفسانی و معدن قوای شہوانی است منزل
و مادای نفس امارہ است مرتفع و مرغای طبع سیارہ است اما در شہرستان وجود این سید علیہ الصلوٰۃ والسلام محبس شہوات است و زندان
ہویات است خرنیہ قوت لایموت و دقبینہ اسرار ملکوت است نفس بد فرمای کہ ساکن این مسکن می بود درین ملک بر طبق ارادت خود
تصرف می نمود اینجا محکوم حکم خواہ است ہوای عشوہ نمای کہ متوطنان این وطن را انقیاد فرمان خود میفرمود بسیار است آن سلطان
خائفین در مقام قناعت اشبع یوماد جوع یومین است چند آنکہ کشتہ عبد البطن در وقت اشتیاق در خور این دعا سمند در مکہ بیضہ دو
مغ بریان و حلوا می پسندد و این خواجہ ہر دو سرا و این سلطان اودانی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت مجاعت بامید شفاعت
سنگ بر شکم بندد ہیت چون ندانی دوست را از دشمن جانی چہ سودد سنگ باید نفس را حلوا و بریانی چہ سودد چون حکمت ربانی بامداد
سحانی بہ نہید معاقد ظہر بدر با ستظہار شپردخت و متن امتناش را بہ تشبید قواعد فقار استوار میساخت عقل گفت این چیست
فطرت جواب داد کہ این سسطبہ لقال شرایع الوہیت است متکفل اجمال و دافع عبودیت است پشت و پناہ مہشت تباہ روزگار است
بر درازندہ بار از آرامت گناہ گاران است چون در مقام قیامتش مستقیم دارد طوبی صورت استقامتش بر اوراق شوق خود بنگارد
و چون در ہنگام رکوع بخصوعش مجتمع گرداند چرخ کوزہ پشت خمیدہ قامت بار افتقارش تا قیام قیامت نتواند بود کہ بردارد و چون
پای رہنمای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دعایم تو ایم قصر وجود است تزیین نموده و بناای عظیم الشان نهادار برین دو عماد بنیاد
نہادہ عقل پرسید چیست گفت این ستونی است قصر وجود درین تپتی قیام تنوی و در محبتی دور بین اند در طریق سلوک کہ ہمراہ دو
قاصد اند در عرصہ بانصوح ففروالی اللہ فی فی دو میل نخل اند کہ کحل الجواہر تکمیل در دیدہ عرش میکشند و مسطبہ سنیہ قوی بنید
کہ با سرار و مخن اقرب الیہ من جبل الوردی می کشند چون مقام ختم فاندز بقدم قیام لما قام عبد اللہ بر خیزد جبر نقصان
طاعت معیان نماید و چون در ہنگام شفاعت اشفع لشفیع برانوی خرام حی علی زکیۃ عند عصیان عاصیان خواهد لمولفہ

نار و روضہ پر نور صدر و بدر دو عالم بصورت از بشر آمد ولی ز روی حقیقت میان مکہ و طایف نبودہ قالب آدم نہادہ بانی حکمت دنی فستدلی بیک دو گام گذشتہ زاوج طارم اعظم طفیل ذات تو نتردہ ہزار عالم از ان شد ہزار روضہ جان شد زبان خفہ مرسم	ماز دیدہ دل ہر زمان در رود مادام بظاہر است موخر باطن است مقدم بعالم دل و جان بودہ تحت رسالت شہ بسان امت او جملہ انبیاء مکرم چو از دنی زده برتر قدم مقصد ادنی فروع عیش کہ بنید درین سراجہ ماتم زابر جود چو شد نبض رحمت متقاطر	فی لغت النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام محمد سربلی کز برای اول و حسن ز فرق تا بقدم صورت خداست مجسم بروز حشر بظلم لوای او شدہ و اثق فرود پایہ جاہش و ثاق عیسی و مریم اگر ز سوری در ظہور نور تو باشد کہ پیش بجز ندارد و جود قطرہ شبنم
--	--	---

معین چو کفہ فرستد خیر از این کہ نہ دید | کند درود پسیابی روان بسوی تو ہر دم

فصل سوم در ذکر معجزات خارجیہ حضرت محمدیہ علیہ الصلوٰۃ والسلام

بدانکه بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حد و عد بیرون است و از شمار و حصار افزون و در کتب سیرت بہ ہزار از ان جملہ بعضی مشہور
 و اما از جملہ مشہورہ معتد بہ بعد معجزہ درین مختصر ابراد نمودہ رقم زدہ کلک بیان گردانیدم و باقی حوالہ مکتب متداولہ نمودہ خامہ مشکبین عمارہ
 را از تعرض آن باز داشتیم معجزہ اول از معجزات ظاہرہ باہرہ قرآن مجید است و آن قوی ترین معجزات و ظاہرترین آیات بینات
 است و آن نہ یک معجزہ است بلکہ ہزاران معجزہ در وی مندرج است زیرا کہ در ہر سورہ بلکہ در ہر آیتی چندین معجزہ ظاہر است کہ قوت
 بشر از ابراد مثل آن عاجز است و از جملہ معجزاتی کہ در قرآن ظاہر است یکی فصاحت مفردات و بلاغت نظم آنست کہ بروچی کہ ہمہ
 فصحا و بلغا عرب از ابراد مثل آن عاجز آمدند با وجود کمال حریص ایشان در ہدم قواعد میان قرآن و مبالغہ ایشان در معارضہ و مجادلہ
 حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دیگر از وجوہ اعجاز قرآن نظم عجیب و غریب اوست کہ با سالیب کلام عرب نمی ماند مثل
 این کلام نہ پیش از نزول قرآن و نہ بعد از ان در میان ایشان و روویافتہ آوردہ اند فری پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن میخواندند و لید
 بن النبیہ کہ از فصحا ی عرب بود استماع نمودہ قتی میگردد ابو جہل و پراسرزش نمودہ گفت ہمت استخوان کلام محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 چیست و لید گفت واللہ کہ یکس از شما بکلام و اشعار ایشان و اما تر از من نیست آنچه وی میخواند پیچ باہنہانی نماید دیگر آن کہ از رقعا
 ماضیہ و امور سابقہ در قرآن خبر داد و آنچه در قرآن گذشتہ در امتان پیشین جاری گشتہ بود با آنکہ اخبار اہل کتاب عمرہ در تفحص و تحقیق آن
 مصروف ساختہ بودند و بعد از ان گفتگوی و جستجوی بسیار تحصیل بعضی نمودہ و معلوم بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امی بود
 و ہرگز باہل کتاب مخالفت و مجالست نہ نمودہ و اشکالات اہل کتاب و سوال و جواب ایشان در حین نزول قرآن بروچی بیان
 میکرد کہ یکس را مجال انکار آن نبود و خبر قبول و اذعان روی دیگر نمی نمود و دیگر آنکہ از منیبات کہ تعلق با مورستقبلہ داشت خبر داد و
 مجموع آن واقع شد در خطراتی کہ صد و رار باب کفر و فوج عبوری نمود آیات قرآن نظہوری آمد و ہمہ آنہا مطابق واقع بود از کلیات و
 جزویات کہ در قرآن خبر داد مجموع آنہا بوقوع پیوست و ازین نوع اخبار در قرآن بسیار است مثلاً فرمود انما نحن نزلنا الذکر و انما
 لہ لحاظون یعنی ما انزال قرآن فرمودیم و ما نگاہ دارندہ آنیم تا روی تغیری واقع نشود و اکنون قریب نہ صد سال است کہ ہر چند
 ملاحظہ و زنادقہ بہ تخصیص فرستہ خواستند کہ در قرآن تغیر پیدا رند تو استند و بیک کلر بلکہ یک حرف بلکہ یک نقطہ در زیادتی و
 نقصان آن تصرف نمودن ممکن گشت و اللہ الحمد والمنہ و جہ دیگر آنکہ از وجوہ اعجاز قرآنی بہیت و ترس است کہ در حین تلاوت آن بر قار
 و سامع طاری میشود آوردہ اند کہ عقبہ بن ربیعہ بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سختی کرد تا او را از احداث دین جدید باز وارد آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سورہ حم فصلت بروی خواندن گرفت تا آنجا کہ فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقۃ مثل صاعقۃ
 عاد و تمود از بسیاری خوف و خشیت کہ بروی استیلا یافت دست با دہان سید انس و جان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش برد و سوگند
 دادش کہ از تلاوت باز ایستد چنانچہ ذکر این واقعہ از پیش سمت گذارش یافت حاصل الکلام کہ سنت الہی حیل و علاج جان
 ورود یافتہ کہ ہر پیغمبری از برای امت خود معجزات از جنس آن آرند کہ میل و کوشش آن بانست چنانچہ در زمان موسی صلوات
 اللہ و سلامہ علیہ کوشش قوم تحصیل علم سحر بود معجزہ او نیز از جنس منیبات ایشان فرستاد مثل شکافتہ شدن دریا و خون گشتن
 دریا از برای قبطیان و تغییر و تبدیل عصابہ ثعبان و امثال آن و ہمچنین بر اہل زمان عیسی علیہ الصلوٰۃ والسلام علوم طیبہ
 غالب بود معجزہ او مثل اجبای مرنہ و شفای ابرص تعیین فرمود اما در زمان پیغمبر امیل مردم و شروع ایشان بفصاحت و

نهایت بلاغت وانشاء ترکیب بدیع و تالیف عبارات منیع بود لاجرم حق تعالی از برای ایشان کلامی فرستاد در غایت فصاحت و
 نهایت بلاغت و کلامی جزالت و سلامت خالی از اطناب و تطویل مهمل و عاری از اختصار و اعجاز فحل باقریش که معدن فصاحت
 و بلاغت بودند با وجود معاندت درین صحن مخاطبت فاء توبسوده من مثله سر معارضت میبداخت و بتعرض آن نپرداختند
 تا گویند که ابن مقفع که بلیغ ترین عهد خود بود دوران مقام درآمد که در معارضه قرآن کلامی ترتیب کند و در آن امر شروع نمود تا گاهی بود که
 بگذشت که این آیت کلام سخنان قل یا ارض بلعی ماءك و یا سماء اقلعی بازگشت آنچه ترتیب کرده بود محو کرد و بعد از آن گفت که من
 گواهی میدهم که این کلام بشر نیست و سیله کذاب که کلمات موسید و ترکیبات فرخنده برهم می بست و آن مهملات در معرض
 سوره قرآنی درمی آمد تا گویند که سوره والنازعات را مقابله بدین گونه مهملات نمود که والبارزات ذر عافا لما خرات خضر افا لدرها
 قحافا الطاقات طعنا فالخابرات خبز افا لباردات ثروا فاللاجبات لقها اهالة و سمعنا لقد فصلتهم علی اهل الدیر
 و ما سبقکم علی اهل مدر و سوره فیل را با این کلمات معارضه کرد که الفیل و ما ادرك ما الفیل له ذنب و شیل له خرطوم
 طویل و ان ذلك من خلق ربنا الفیل و بدان سبب اسخو که قضی و بلغا گشت معجزة دیگر شگافته شدن ماه چنانکه امیر
 المؤمنین علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و انس بن مالک و خدیفة الیمانی و جبرین بن معطم رضی الله عنهم
 اجمعین روایت گفتند که جماعتی از مشرکان در حوالی که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند و گفتند که در دعوی نبوت
 صادقی و در تحقیق رسالت محقق ماه را در آسمان مشق گردان و آن شب شب چهاردهم ماه بود و ماه بر تیره رسیده که پرست حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر چنین کنم ایمان می آید گفتند آری پس آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم یک روایت دور کعت نماز
 بگذارد و بعد از آن دست بدعا برداشت و از حق تعالی درخواست نمود با گشت بسجده خود اشارت بجانب ماه فرمود بدو نیر شد
 نمی بر آسمان ماند و نیمی در پس کوه مخفی گشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم یک یک را میخواند و میفرمود ای فلان و ای فلان شهنشاه
 یعنی گواه باشید و روایتی آنکه یک نیر ماه مضعفان و یک نیر بر کوه ابو قیس نبود و روایتی دیگر آنکه هر دو شق وی از همچنان
 شد که کوه حرار در میان آن دو شق بدیدند و چون حضرت این معجزة بایشان نمود حل بر سحر نموده گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 ماه را سحر کرده است و ابو جهل فریاد بر کشید و میگفت که هذا سحر مستمر و بعضی گفتند که اگر نسبت به ماه سحر کرده است بسیار در زمان
 نتواند که سحر کند لاجرم از مسافرا اینک می آمدند استفسار می نمودند که آری در فلان شب ماه بشگافت و هر نیمی بجانب شگافت ایشان
 گفتند بر ماه سحر کرده است و این آیت نازل شد که اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروایة یرضوا و یقولوا سحر مستمر
 ایماث درج را ماه قفل زرت پد گلبدوی انگشت پیغامبر است پد کلید خزان چو در شست اوست پد سه از داغ داران گشت
 اوست پد هم از نور آن نچه آمد شگافت پد صف بد شگفت روز صاف معجزة دیگر معجزة آه بود و روایت است که صیادی در صحرا دام نهاد
 بود اتفاقا خواجه علیه الصلوة والسلام برید دید که آه بود قید کبید آن بیگانه مجوس گشت چون نظرش بر خواجه علیه الصلوة والسلام
 افتاد بزبان فصیح گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک من آی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک وی رفت
 گفت ای رحمت عالمیان درین کوه دو بچه دارم و هنوز از شیر من سیر نخورده اند و اگر بایشان زسم مهم ایشان بپلاکت میرسد
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رمضان شوتا بروم و بچکان خود را شیر دهم و با نایم القصة با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در سخن بود که صیاد بر سید حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ای صیاد این آہو صید نیست و لیکن این بیچارہ فرزندان دار و اورا بگذارد و رود
 و فرزندان خود را شہر دهد و باز آید صیاد گفت تو ضمان بشوی گفت میشود گفت اگر باز نیاید ترا بوضو و غسل رسانم خواجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 قسم فرمودہ گفت اگر باز آمد تو بخدای من سجانہ و تعالی ایمان می آری گفت آری برین عہد بستند و خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام دست
 مبارک بر پشت آہو سخ فرمود و فرمود اورا پنج ساعت ہملت دادم برود و باز آید آنگاہ آہو بر رفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہتر
 کافر با سطر آہو نشست چون چہار ساعت بگذشت آہو روان باز آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ترا پنج ساعت ہملت
 دادہ بودم چرا نبودی تا فرزندان سیر شیر نخوردندی آہو گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نزدیک فرزندان رفتم از من پوسے تو
 شمیدند و گفتند ای مادر از تو بوی میدم کہ ہرگز مثل آن بوی حضرت رسول است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت بدست مبارک پشت من
 سخ فرمود او مرا ضمان شدہ تا از جنگ صیاد بجات یافتہ ام اکنون بشیر دادن شما آمدہ ام آہو برہ با گفتند ای مادر زود برو و رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از ضمانت خود بیرون آر کہ ما را شیر گوارا نیست و حالانکہ در ضمان تو بچہیل آمدہ ام تا از ضمانت
 من بیرون آمدہ باشی ای صد ہزار جان من و فرزندان من فدای تو باد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون صیاد کافران بدید گفت
 اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد رسول اللہ معجزہ دیگر سوسمار بو و ابن عباس و ابن عمر رضی اللہ عنہم روایت
 کنند کہ اعرابی بود از بنی سلیم نام او سعد و روایتی معاذ روزی سوساری بخانہ برد تا بکشد و بخورد و بریان کند و قوت عیال خود گرداند در
 راہ گذرا و جمعی افتاد پرسید کہ اینہا کیا نند و سبب اجتماع این طایفہ چیست گفتند محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوی نبوت
 میکنند و مردم مجتمع گشتہ اند اعرابی خود را در میان آن جمع گنجاند و بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخاطبت در آمدہ گفت بلات
 وغری سو گندی بہچ زن آستن سخن گوی دروغ زن ترا ز تو نہ بچکس در دل من دشمن از تو عمر خطاب رضی اللہ عنہ خواست تا اورا
 گوشمال دہد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای عمر درجہ علم و حکم بدرجہ نبوت نزدیک ہست یعنی او را مر بجان رو
 با اعرابی کرد و گفت ای اعرابی بخدای کہ در آسمان ایمنم و در نزد آدمیان و ملائکہ ستودہ از خدا تعالی تبرس و ترک عبادت لہ نام کن
 بوحسنت خداوندی صل و علا و نبوت من اغتراف نامی اعرابی گفت بحیلات وغری کہ تو ایمان منی آرم تا وقتیکہ این سوسمار بتو
 ایمان آرد و آن سوسمار را پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنیادخت سوسمار راہ گریز گرفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
 ایھا الضب اقبل سوسمار باز گشت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا صنب سوسمار گفت لبیک و سعیدیک حضرت صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فرمود کرامی پرستی گفت آن خدا را کہ در آسمان ست عرش او در زمین ست سلطان او در روایت بسیل او در
 بہشت ست رحمت او در دروزخ ست عذاب و عقاب و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ من کیستم سوسمار گفت تو
 رسول پروردگار عالمیانی و خاتم پیغمبرانی انت سید القیامۃ و ذین القیامۃ و کمال القیامۃ و فلاح و رستگاری یابد
 ہر تصدیق تو کند و نحوست خسران دارین یاد و بہ بلا مبتلا گردد ہر کہ تکذیب تو کند اعرابی چون کلمات از سوسمار بشنید متحیر شد گفت
 بیچ دلیل و معجزہ دیگر نمی طلبم بعد از معائنہ این معنی گفت اشہدان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و انک عبد و رسولہ
 بخدا سو گندی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نزدیک تو آدم و بروی زمین بچکس نزد من از تو دشمن تر نبود اکنون ترا از
 گوش چشم و از پدر و مادر و فرزند و دست تر میدارم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود الحمد للہ الذی ہدانا و بعضی از سوسمار

اور وہ است کہ سو سمار بعد از اقرار آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این شعر را بخواند	یا رسول اللہ انک صادق
فبوردکت مہدیابو برکت ہادیابو	عبدنا کما مثال الحجر البطاویغیا
فیاخیر مدعو یاخیر مرسل	انت بیدرہان من اللہ واضع
فاصعبت و فینا صادق القول اعیا	بو برکت مولود و بو برکت ناشیبا

نقل است کہ چون اعرابی بدولت ایمان مشرف شد از غایت ابتہاج در رخص درآمد و بشانت تمام می نمود حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ از مال دنیا بیچ داری اعرابی گفت کہ در قبیلہ بنی سلیم از من فقیرتر کسی نیست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی بیازان کردہ گفت ہر کہ این اعرابی را شتری بدین ضامن آہک تا از ناقتہای بہشت بوی رسانم عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ این ضمانت را از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استماع نمود از جای بر جست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من ناقتہ باو بدہم دہ ماہہ آبستن از شتر نجبی کہ اشعب ابن کنذہ بن ہدیہ آوردہ است آن وقت کہ از غزوہ تبوک مراجعت نمودم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ یا عبد الرحمن تو وصف ناقتہ خود کردی من نیز وصف ناقتہ کہ ضامن آن شدہ ام تقدیم رسانم ای عبد الرحمن ناقتہ ایست از لولہ خوشاب مخلوق گشتہ گردش از یاقوت سرخ گوشہای او از زمرد سبز دست و پای او از جواہر پوشش وی از سندس و استبرق ای عبد الرحمن تو باین ناقتہ سیر میکنی میان حوض و مقام من پس عبد الرحمن آن شتر را بیاورد و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تا اعرابی بر آن شتر سوار شد و بغایت پسندیدہ افتاد و بعد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را بنماز دلالت فرمود و گفت ایمان نباشد الا بنماز و نماز نباشد الا بقرآن و سورہ چند از سورہ قرآن با اعرابی آموختند و او بیافت ایمان و استفادہ بفرمان شکر گذاری می نمود و آیات قرآن و روزبان ساختہ استحسان آن می فرمود و حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوئتہ بشکر گذاری دلالت می فرمود کہ حق تعالی از میان بندگان خود شاکر از او دست تر میدارد و معجزہ دیگر روایتی است کہ گرگی در پی آہوی میدوید تا آہو در حرم گرخت و بعد از آن بایستاد و گرگ در خارج حرم متوقف گشت ابو سفیان بن حرب و مخزومہ بن نوفل چون مشاہدہ او نمود تعجب میکردند گرگ با ایشان بشکلم درآمد گفت ازین حال تعجب میکنید و کار شما ہر دو از کار ما عجیب است زیرا کہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شما را توحید و ایمان دعوت میکند و شما با جابت و سادرت نمی نمائید و او را در ابلاغ رسالتش مصدق میدارید بخدا سوگند کہ بیچ چشمی عقل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ندیدہ و بیچ گوشش نشل و صف او نشنیدہ ابو سفیان و مخزومہ را تعجب یادت شد و از غایت صدایق صورت را بر سچکس ظاہر نساختند تا بزمانی کہ بدولت اسلام فایز گشتند معجزہ دیگر تسبیحات حصاد و وجود ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وضعی نشسته بود حضرت ابو بکر و عمر و عثمان رضی اللہ عنہم کہ یک جا با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودند ہفت سنگریزہ از زمین برداشتند و در کف مبارک نهاد و آن سنگریزہا تسبیح گفتن آغاز کردند چنانچہ آواز آہنا بر مثال زنبور عسل بر گوش سامعان می آمد آن گاہ آن سنگریزہ ہا بر زمین نہاد ہمہ ساکت شدند و بعد از آن برداشتند و بر کف ابو بکر فرخت بر همان منوال بہ تسبیح درآمدند بعد از آن در کف عمر و عثمان تسبیح میکردند بعد از آن بر کف عثمان همان طریق تسبیح ایشان شروع میگشت و در تہبید ابو شکور سالی رحمہ اللہ آوردہ کہ امیر المؤمنین علیؑ نیز آنجا حاضر بود و در کف او نیز تسبیح گفتند بدین طریق سبحان اللہ والحمد للہ ابو ذر را خطاب فرمود کہ اسے ابو ذر تو بردار او برداشت در کف خود آورد و تسبیح گفتند ابو ذر رضی اللہ عنہ

عنه از آنحضرت سوال کرد چه شد که در کف ایشان مسح بودند و در کف من ساکت گشتند فرمود که ای ابوذر رضی الله عنه تو میخواهی که با خلفای
راشیدین برابر باشی و این ممکن نگردد و معجزه دیگر عقیل بن ابی طالب گفت که در سفری همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودم مقدار دو
فرسنگ راه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چندین معجزه مشاهده کردم دیگر آنکه نشسته بودم و آب با من همراه نبود و بنزد وی رفتم و
گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشنگی بر من غالب گشته است فرمود برو بان کوه بگوی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگوید
که در آب ده من موجب فرموده عمل نمودم آن کوه با من سخن در آمد گفت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگوی که از آن زمان که باز
معلوم کرده ام که حق تعالی فرمود و اتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة چندان گریسته ام از ترس حق تعالی که آب را عضا
من نموده معجزه دیگر آنکه عقیل گفت در آن راه که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم خواست که قضای حاجت کند نیاهی نبود که
خود را از نظر مردم مستور سازد و در آن صحرا سه درخت متفرق بودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آن درختها خطاب فرمود که
استرونی درختان مجتمع گشتند بر مثال قبه تا در آنجا درآمد و هم خویش کفایت فرمود معجزه دیگر بر وضعی رسیدیم ناگاه اشتری دیدیم دو ان
از راه درآمد و پیش رسول الله علیه و آله و سلم سر برانود آمد و گفت الامان الامان در عقبش دیدم اعرابی می آید شمشیر بر کشیده رسول صلی
الله علیه و آله و سلم گفت ای اعرابی ازین بپاره چه میخواهی گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این شتر را خریدم تا از برای من
کاری کند و من از وی نفی بگیرم اکنون عصیان من میوزد و روی من بدان قرار گرفته که او را ذبح کنم و از گوشت وی نفع بگیرم
رسول صلی الله علیه و آله و سلم شتر را گفت چرا عاصی شده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر عاصی شده ام که کاری نمی توانم
کرد بلکه شنیده ام که تو گفته هر که نماز خفتن نه گذارد و عذاب حق تعالی بروی رسد و این اعرابی با قبیل خود نماز نمی گذارد و من از آن میگریزم
که نباید بشماست ایشان عذاب بر من ملحق گردد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای اعرابی چنین است گفت بی دلیلین عهد کردم
که در روز نماز خفتن تغلل نه نمایم و بوقت آن او اکنم و قبیل خود را بفرمایم تا همه بگذارند بعد از آن شتر افتاد ایشان نمود معجزه دیگر بریده
بن الحصن رضی الله عنه روایت کند که اعرابی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مسلمان شده ام و نزد تو مسلمان آمده ام اما معجزه بمن نهای تا یقین من زیادت گردد فرمود چه معجزه میخواهی گفت این درخت را
بخوان گفت برو و از زبان من با و پیغام رسان و او را بطلب اعرابی نزد درخت آمد و گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترا می خواند
و عوت و پرا اجابت کن آن درخت میل یک جانب کرد و عروق خود را از زمین به تمام بر کند و بر قنار در آمد و در آن کشتان بنزد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعرابی گفت حسبی حسبی بعد از آن
آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم او را امر کرد تا به یقینت خود باز رفت معجزه دیگر ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که مردی بنزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت بچه چیز دادم که تو پیغمبر خدای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این شاخ خرما را بخوانم تا
ازین درخت جدا شود و پیش من بیاید گوی میباید بر رسالت من گفت آری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن شاخ را
بخواند و آن شاخ منقطع گشته از درخت بر زمین افتاد و بری حسبت و می آمد تا نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنگاه فرمود باز گرد
بمقام خود باز گشت و پیمان سوال باز بجل خود سعادت نموده بران درخت منضم شد معجزه دیگر روایت در غزوه طائف پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم در شب تاریک بر شتر سواری میفرمود بد درخت سدره رسید بر خسار و چشمهای رنگین آنحضرت صلی الله

علیه و آله و سلم خواب آورده بود چون نزدیک بان رسید که وی سبارکش بان درخت آید فی الحال آن درخت شش شد و می بردست راست و
 نمی بردست چپ حائل گشت و شتر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از میان آن درخت سلامت بیرون آورد و گویند که آن درخت همچنان
 متفرج مانده است تا با کنون سدره المنتهی است و بیج تا بغایت تعرض بان درخت نرسانید معجزه دیگر روایت میکند جابر بن عبد الله
 انصاری که چون پدر من بچنگ احد شهید شد و از وی قرض بسیار ماند چنانچه برای میگویند که سی و سق خرما از یک جهود و ام داشت
 که چهار هزار شش صد من باشد آن جهود طلب دین میکرد و قرض خواهان دیگر نیز تشدد می نمودند و خرما می چند از پدر ما در مانده بود پس
 چون وقت خرما چیدن شد قرض خواهان همه بیکبار رو من آوردند من محصولات نخلستان برایشان عرض کردم و گفتم خیری ازین تن
 و جزیات ندارم در میان یکدیگر قسمت کنید قبول نکردند آن جهود بسیار بالفی نمودند حضرت صلی الله علیه و سلم رفتیم صورت
 واقعه بیان کردم و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خواست نموده تا شفاعتی فرماید که جهود آن بر من مواسای کند و حضرت
 صلی الله علیه و سلم پیش جهود رفته هر چند شفاعت کرد بجای نرسید و قرض خواهان دیگر بصواب دیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم در نیامدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بن خطاب فرمود که ای جابربره و خرماهای خود را هر صنفی علیحده جمع کن تا من بدانها آیم و
 آنها را بقرض خواهان بپیایم بموجب فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند چون اینان دانستند که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم برگردید توده خرما می مانند و بران توده نشست و قرض خواهان را بخواند و از آن یک توده سی و سق آن جهود
 را و تمامی قرض خواهان را استیفا نموده جابربره گفت مرا منطه چنان بود که گوید از آن توده های دیگر همچنان بر جای بود و روایتی دیگر
 آنکه برای جابربره صد و سق خرما بعد از دیون زیاد آمد جابربره میگوید که من از این معنی تعجب نمودم گفت ای جابربره این خبر به عمر فرست
 وی در هم تو اندوهناک و در ادای دین تو سعی می نمودم و با عمر رضی الله عنه گفتم عمر گفت رضی الله عنه که چون من شنیدم که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم نخلستان تو در آمد بقین و النعیم دانستم که بهات تو با حسن وجه کفایت شود معجزه دیگر در روز خندق قریب
 بهر ارس را در خانه جابربره طعام داد بمقدار قلیل از طعام و هنوز فاضل آمد چنانچه در محل خود مسین شد معجزه دیگر معجزه خرما و فرود ابوهریره
 رضی الله عنه و فرود ایشان را گویند که گفت نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خرما می چند بردم و گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 دعای برکت فرما از برای من درین خرما حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن خرما را در کف دست خود پیچید و دعا فرمود گفت اینها را در فرود
 دعا انداز و هر وقت که خواهی که دست در فرود دعا کن و خرما را بیرون کن آنرا نشتر کن بخدا سوگند که تا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 زنده بود از آن خرما بخوردم و مردم را همان میگردم و بعد از زمان آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
 عنهم از آن فرود خرما بیرون می آوردم و بخوردم و مردم میدادم تا روزی که قتل عثمان رضی الله عنه خانه مرا غارت کردند و فرود مرا بردند
 ابوهریره در آن باب گفته شعر للناس هم ولی فی یومها فقد اخرجنا و قتل الشیخ عثمان معجزه دیگر هم در برکت ابوهریره
 رضی الله عنه روایت کند که کاسه تریدی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند اهل صفه را بطلبید و من گردن خود میکشیدیم
 تا ما نیز بخواند تا زمانی که بزای برضا شدند و در کاسه خیری نماند مگر اندکی و در نواحی آن بدست مبارک خود آنرا جمع فرمود مقدار لغمه را
 بر سر انگشتان مبارک خود گرفته فرمود بخور بنام خدا بخدا چندان از آن بخوردم که سیر شدیم معجزه دیگر هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول
 است که گرسنه بودم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین حال مراد است فرمود که بخانه در آئی در رفتم قدحی شیر حاضر ساخته بود تا اهل صفه

را حاضر کردم از آن یک قروح ایشان را سیر شیر دادند و بقیه که مانده بود من و او چندان از آن پیاشامیدم که شیر از آن در بدن من مسلک
 نماند معجزه دیگر عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت میکند که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم رضی الله عنهم و ذروره بنوک از قلت
 زاد دستوری خواستند که شتر از آن خر کنند اجازت نفرمود گفت آنچه از اوهای شما باقی مانده جمع کنید آورند و نطعمها سبط کرده بقیه اوها
 بران نطعمها ریختند و دعای برکت بران خواند چندان از آن خوردند که همه سیر شدند و بقیه را در فرودها ریختند و برداشتند و بعضی روایت
 هر روزی ازین واقع با اصحاب پیش می برد و بطعام قلیل همه را سیری ساخت چنانکه در محل آن مبین گشت معجزه دیگر انس ابن
 مالک رضی الله عنه روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم هشتاد کس را از چند قرص جوین که در زیر بغل انس بود سیر طعام گردانید
 و آن ناهایمچنین بود معجزه دیگر نقل است که عمر خطاب را رضی الله عنه امر فرمود تا از اندک خرمای چهار صد شتر سوار را زاد داده ترتیب
 کرد و آن خرمای باقی بود گویا یکی از آنها کم نشده بود معجزه دیگر نقل است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که مومنان را
 بصدقه دلالت میفرمود اعرابی آمد و شتری آورد بغایت پسندیده و خوش قد و تیز رفتار و موصوفه بصفه کمال حضرت صلی الله علیه و آله
 سلم پیش آمد مرا میر المومنین عمر رضی الله عنه را اشارت فرمود که آن شتر را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بزدان ناقه را در تجربه بسته
 بودند خواه علیه الصلوة والسلام نمیشی بود که از خانه برآمد گذار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران شتر افتاد که بزبان فصیح و بیان
 بیخ با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به تکلم درآمد و گفت السلام عليك يا زين القيامة السلام عليك يا خير البشر والسلام عليك
 يا فاتح الجنان السلام عليك يا شافع الامم السلام عليك يا قائد المومنين في القيامة الجنة السلام عليك يا رسول
 رب العالمين چون این نوع از شتر بشنیدند التفات فرمودند از حال او استفسار فرمود شتر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من از آن
 مردی بودم چون شب درآمدی سباع و دوان در آن کوه و بیابان بگردم در آمده با یکدیگر می گفتند لا نوردها فانها مرکب محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله وسلم و بان اتهاج و خرم می نمودم تا اکنون ازین دولت مشرف گشتم خواه صلی الله علیه و آله وسلم باین نوع
 تکلم از آن شتر شماع نمود با او محبت زیادت پیش گرفته او را غضبانام نهاد مشتق از اسم صاحب وی بعد از آن غضبا گفت یا رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم ابشما حاجتیت فرمود چیست گفت درخواست دارم که از حق تعالی مسالت نمایم تا ما را از مرکب شما گرداند
 در بهشت چنانچه در دنیا ساخت و اگر چه شمار پیش ازین قضای اجل در رسد فرمان فرمای که بچکس بعد از شما سوار شود که من تحمل آن ندارم که
 بعد از آن که مرکب شما بوده باشم دیگری را کب من گردد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبول فرمود و چون وفات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم نزدیک آمد فاطمه رضی الله عنها و وصیت فرمود که با غضبا عهدی داریم که بعد از من کسی بروی سوار نشود و به تعهد آب و علف
 وی خود توجه فرمائی و از حال او غافل نه گروی تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت شد آن شتر آب و علف بر طرف کرد و از سوزش
 شدت مفارقت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یک شبی فاطمه بروی گذر کرد آن شتر با فاطمه نیز به سخن درآمد و گفت السلام عليك
 یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما شباع لی علف ولا شراب منه توفی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 یعنی از روز فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آب و علف را گواره نمانده و همانا اجل نزدیک رسید و مرا وصلت با آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم از حیات دنیا خوشتر است اکنون نزد حضرت نبوی میروم صلی الله علیه و آله وسلم اکنون پیغام داری بگویی تا
 با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کنم فاطمه رضی الله عنها بر وفات آن شتر مخزون گشته در دوع گریان گشت و شتر در بغل مبارک

خود گرفته و دست و روی غضبا مایه تا گویند آن شتر سرد کنار فاطمه از عالم نقل کرده چون صبح شد فاطمه از برای کفن کر پاس ترتیب نمود و او را در کفن در آورد و از برای او حفر قبر نموده مدفون ساخت بعد از آن که سه روز و پروا بی هفت روز از فوت وی برآمد بحیث امر قبر ویران گشت و اند از آن شتر و قبر هیچ اثری ندیدند از پوست و نی از گوشت و نی از استخوان معجزه دیگر مردی بود نام او رکانه با قوت تمام چنانچه پشت و کسی بزین نیاروی روی شبانی گو سفندان می نمود یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا بارگانه ملاقات کرد رکانه گفت تویی که لات و عزی را دشنام میدی و مردم را بخدای دیگر بخوانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت بلی منم رکانه گفت اکنون بایکدیگر مصارع نمایم تو خدای خود را بیاری بخوان و من بلات و عزی تنسک جویم اگر تو پشت من بزین آری من ده سر گو سفند بودم رسول صلی الله علیه و آله و سلم با او مقرر کرده دست در گم کرده اورانی تخاشی بزین زدر رکانه بار دیگر استدعا نمود حضرت فایقه صلی الله علیه و آله و سلم برهمون سابقه تحقق پذیرفت رکانه گفت در گریار کت سوم نیز بزینش زدر رکانه تحمل شد و در آن میانه گفت لات و عزی مرا یاری ندادند و خداوندت معاونت تو نموده رکانه گفت بیا و گو سفندت را بگیر چنانچه هر انداختی راده سر گو سفند باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت من گو سفند نمیخواهم بیا و مسلمان شو و در طریق اهل ایمان در رکانه گفت معجزه من نمای تا مسلمان شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت بجانب درخت فرمود و گفت ای درخت بیادخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روان شد و بخدمت آمد رکانه گفت معجزه عظیم نمودی اکنون بجای خود رو و بفرمای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمود درخت بجای خود باز رفت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه بوی نمود فرمود ای رکانه از سرزنش کاستن ان می ترسی گفت می ترسم که زنان عرب بر من سرزنش کنند و گویند چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را ببیند اخت تبر سید مسلمان شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد وی بازگشت و بایو بکبر و عمر رضی الله عنهما که بطلب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده بودند رسیدند بعد از آن استفسار صورت واقع بیان فرمود و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی بقوت و شوکت از مشهوران عرب است با وجود آن قوت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را چگونه انداختی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدای من یاری اود تا او را از پای در آورد و در شواهد النبوة آورده است که رکانه گفت نزد قریش چه خواهی گفت فرمود خواهم گفت که او را ببیند اخت من ازین سخن بسیار طول میجوم و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استدعا نمود تا واقعه را بطریقه دیگر تقریر کند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من چگونه دروغ گویم رکانه گفت هرگز تو دروغ نمی گویی گفت نی رکانه دست بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داد و مسلمان شد و قبول دین توحید نمود و در تاج المذکرین میگوید که بعد از آن که سه نوبت او را ببیند اخت گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه تو با من پیش بروی بغیر از قوت نبوت دیگر هیچ نمی تواند بود که در تمامی این دیار هیچکس بهلوی من بزین نتوانست نهاد بر خیز از روی سینه من و آن درخت را بخوان که بیاید و ترا سجود کند من بنوایمان آمدم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن درخت را بخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجود کرد و بزبان فصیح باین کلمه متکلم شد که انت واجعلنا حقا طوبی لمن حمدك و ویل لمن ابك آنگاه رکانه ایمان آورد و گفت گو سفند که بموجب شرطی در میان بود تصرف کرده بر صحاب شمت نمای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا به گو سفندان حاجتی نیست رکانه بیاید و قریش را زین حال خبر داد و گفت وی رسول حق تعالی است صلی الله علیه و آله و سلم بوی ایمان آید و بعد از وی حمزه و عمر رضی الله عنهما ایمان آوردند و تاج المذکرین واقعه نیز بدین رکانه است و الله اعلم معجزه دیگر آنست

مالک رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بمنزل فاطمہ در آمد فاطمہ از گرسنگی و شدت مجاعت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت نمودہ گفت مدت سر روزست کہ مذوق طعام نیافتہ ام حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہ از شکم برداشت چهار رنگ بر شکم بستہ بود نشانہ آنکہ چہار روز بود طعام تناول نفرمودہ بود و بعد از آن از منزل فاطمہ رضی اللہ عنہا بیرون آمدند و خاطر مبارکش بجهت مجاعت فرزندان محزون بود و بصر بیرون رفت اعرابی شتران خود را آب میداد مراورگفت ای اعرابی بیج کاری داری بکہ کفایت نمائیم و اجرہ عمل من تسلیم نمائے گفت دارم گفت چہ کام داری گفت ازین چاہ آب کشیدن و شتران را سیراب گردانیدن فرمود و فرمود چہ میدہی گفت بردہ بوسہ خرمہ اجرت معتبر فرمودہ دلدور چاہ گذاشت و آب کشیدن آغاز کرد چون سہ خرمہ داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تناول فرمودہ بآب کشی مشغول گشت تا ہشت دلدور کشید و در دلدور ہیمان گبست دلدور چاہ افتاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ساعتی تخیر بایستاد اعرابی آمدہ چون صورت حال بدید غضب بروی مستولی شد ظمانچہ نادانستہ بر چین مبارکش حوالہ کرد و میست و چہار خرمہ بآن حضرت داد و حضرت دست حق پرست در پیادہ آورد و دلدور بقدرت الہی از چاہ بیرون آورد و با اعرابی داد و بر رفت و اعرابی چون این امر غریب از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاہدہ کرد از آن فعل ناپسندیدہ خود بغایت طول گشت و ساعتی سر عجیب تفکر فرورد و بر حقیقت نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اعرابی مکشوف شدنی الحال ہست بساق موزہ خود در آورد کاری داشت بیرون آورد و بر دست خود را برید و از غایت درد و اندوہ مدہوش گشت جماعتی بروی میگذاشتند او را بدان حال دیدند آبی بر روی وی زدند چون ہوش آمد کیفیت حال از وی پرسیدند گفت طپانچہ بروی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زدہ ام و از خون عقوبت قطع ید خود نمودہ ام حاضران اظہار تاسف و تخیر نمودہ از وی در گذشتند اعرابی دست بریدہ خود را برداشتہ روی بمنزل آنحضرت آورد و طلب آنحضرت می نمود بر ایسہ المومنین ابو بکر و عمر و عثمان گذشت ایشان گفتند ای اعرابی از محمد چہ میخواہی گفت بوی حاجتی دارم و حضرت در خانہ فاطمہ بود نشسته و حسن را بر بران راست نہادہ بود و حسین را بر بران چپ نشاندہ و خرمہای کہ از اعرابی بجز گرفتہ بود در دہان ایشان می نہاد و اطعام ایشان می نمود سلطان دست اعرابی گرفتہ او را بدر خانہ فاطمہ آورد اعرابی ندا کرد یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت فاطمہ را فرمود بین تا کیست فاطمہ رضی اللہ عنہا دید گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعرابی آمدہ است دست راست بریدہ و بدست چپ گرفتہ و خون میرود و خواجہ عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام بیرون آمد اعرابی عذر خواہی نمودن گرفت خواجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای اعرابی دست ترا چہ شد گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طپانچہ نادانستہ بر روی مبارکت زدہ ام بغرامت آن سر پنچہ خود را قطع کردہ ام حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا اعرابی اسلم تسلیم ایمان آرتا سالم بانای اعرابی گفت اگر تو پیغمبر حق صلح دست من نمای تا بتو ایمان آرم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بریدہ اعرابی را بدست مبارک گرفتہ بجل آن آورد و فرمود بسم اللہ الرحمن الرحیم و بران دید بدست حق پرست آنرا مسح فرمود بحالت اول بازگشت و چنان درست و پیوستہ شد بفرمان الہی جل و علاکہ گویا برگز انقطاع نیافتہ بود اعرابی چون این معجزہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدید زبان بگفتار کلمہ توحید بکشاد و مادرا اعرابی نیز با وی ہمراہ بود او نیز در سلک اہل ایمان محفوظ گشت معجزہ دیگر روایت کردہ اند کہ ابو جہل بن ہشام کہ در عداوت اہتمام می نمود در اطفاہ اطفال نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سہی بلیغ مرعی میداشت روزی از مرد غریب بابلی شتری خریدہ بودہ آن غریب مادرا دای بہا بوعده خلاف تنقبض میداد آن غریب بانجمن گاہ قریش آمدہ از ابو جہل شکایت نمود و ایشانرا بحق کعبہ سوگند داد تا مادا او نمود بہای شتر و پیرا از ابو جہل ستانند ایشان از وی استنہزہ و سخنرہ آن غریب را حوالہ پیغمبر کردند کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زرتو از ابو جہل

خواهند و ایشانرا مقصود آن بود که آن ظالم با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استخفافی نماید آن بزرگوار ایشان جد و جبهه پنداشته پیش پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و حال خود تقریر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بان غریب همراه بدر خانه ابو جهل آمد و در کوفت ابو جهل گفت
 کیست حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم عبد الله ابو جهل فی الحال بیرون آمد چون نظر او بر جمال حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد
 مدح و ستایش گشت چرا که بهیبت جلالت و مهابت رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی اثر کرد چون با خود آمد پیغمبر را صلی الله علیه
 و آله و سلم گفت مر جبابک یا ابوالقاسم اگر حاجتی داری بگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق این غریب را چرا بوی نمیدی ابو جهل
 فی الحال در خانه دویده نقدی که داشت بیرون آورد و مال غریب تمام داد اگر در آن غریب خوشدل باز گشت و بر همان انجمن بگذشت
 و ایشانرا عذر خواهی نمود گفت مرا کسی دلالت کردید که پیش خصم من آبروی تمام داشت و مرا از قید آن ظالم نجات داد قریش ازین
 سخن بغایت متعجب گشتند چون ابو جهل در رسید مر او را سرزنش کردند که این همه لالت و ستیزه تو با محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حد بیرون بود و آخر کار دم
 و فسون او ترا نیز دریافت ابو جهل چاره ندانست جز آنکه راست گوید گفت من با محمد صلی الله علیه و آله و سلم همچنان دشمنم که بودم اما در آن وقت بر آن
 آن غریب با من سخن میگفت بالای سر او آرد های دیدم چون شیر مست دهان کشاده ترسیدم که اگر مراد او بر نیارم و حق آن غریب نگذارم آن از دهان
 مرا فرود و قریش درین سخن او تصدیق او نمودند چرا که عداوت وی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبدا نسنند معجزه دیگر هم در باب
 ابو جهل چنان بود که مردی از بنی اسد شتر آورد که بفروشد ابو جهل از وی خریداری کرد و شتر ندادی کسی را نیز نگذاشتی که شتر او را بخرد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود آن مرد اسدی آمد و پیش وی شکایت کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که شتران تو کجاست
 گفت در بازار رسول صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به بازار آمد و شتران و برابری وی بخرد و دو شتر را هم در بازار بفروخت و بهای هر
 شتر او را داد فرمود و شتر دیگر را بفروخت و بر آن عبدالمطلب قسمت کرد و ابو جهل در ناحیه بازار نشسته بود و مجال دم زدن نداشت بعد از آن
 حضرت نبوت شعاری صلی الله علیه و آله و سلم روی با ابو جهل آورده گفت ای ابو جهل دیگر چنین معامله نکنی و اگر نه بتو لاحق شود آنچه مکرده ترازان
 نباشد ابو جهل گفت بکنم و بعضی مشرکان مر او را گفتند ای ابو احمق در دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم باری خوار زبون شده مگر تو متابعت
 دین وی اختیار کردی یا خونی بر تو مستولی گشت گفت من هرگز متابعت دین وی نخواهم کرد اما مردی چند بردست راست و مردی چپ
 بردست چپ وی دیدم که در دست نیز یاد داشتند و بر من حمله میکردند اگر فرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی بزم مرا هلاک میکردند گفتند این خبر را
 از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم معجزه دیگر عباس بن مرداس گفت که در راهی میرفتم شتر مرغی دیدم شخصی بروی نشسته جاها
 سفید پاکیزه پوشیده دوران وقت شایع بود که شتر مرغ را مرکب جیبان میگفتند و آن مرد سوار سخن میگفت مسجع که معنی وی این بود که
 بیداد جاهلیت و خونریزی او آشوب در گذشت و صاحب شرعی آمده است راست و درست پر سیزگار و نیکو کار محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم صاحب ناطق قصوی عباس گفت من ازین سخن سخت ترسیدم مرا ثنی بود نام او ضامد پیش آن بت آدمم و دست بد و فرود نمودم تا
 ملاز اثر جن آیبسی نرسد از اندرون او شعری شنیدم که مضمون آن شعر این بود که ضامد وقتی معبود بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت نکرده بود
 و بنیاز امر نقرموده بود اکنون ضامد با خاک یکسان است و با سنگ برابر و این پیغمبر قریشی که بعد از عیسی صلوات الله و سلامه علیهما آمده و
 ندای لا اله الا الله در عالم در داده بر راه راست و دین حق است و سعادت در موافقت و شقاوت در مخالفت اوست عباس میگویی
 که چون این سخن باز درون بت شنیدم حال بر من گشت بیامدم و با قوم خویش میگفتم همه متعجب شدند و مسلمانان در دلهای ما افتاد من و

سه صد کس از قوم خود بیایم پیش پیغمبر صلی الله علیه و السلام که مسلمان شویم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون مرابید در روی من تسم فرموده گفت
 چون بود که داعیه اسلام در دل تو قوی گشت حل با او بگنجم بدان سخن نشادمان شد من و آن سه صد کس همه مسلمان شدیم معجزه دیگر عبد
 بن مسعود گفت رضی الله عنه که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکلیسای یهود رفت و ایشان تورات میخواندند چون آنحضرت
 علیه الصلوٰة والسلام رسید ایشان خاموش گشتند رنجوری بود از ایشان در پای دیواری خفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چرا
 خاموش شدید رنجور گفت بصف پیغمبر آخر الزمان رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بان بیار خطاب فرمود که تو بخوان آن رنجور غیر
 شان رفت و از آنجا که ایشان رسیده بودند بخواند و گفت این صفت تو و امتان تست و بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا رسول الله و هما بنما وفات کرد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود تا مسلمانان تکفین و تحنیز او پرداختند و بیکت نفس
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بهشت گشت معجزه دیگر نقل است که در صحرا شتری مست روزی بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 آورد و یاران از حال او در بهشت نموده نهریت را عنایت نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صبر دارید که وی با استغاثه نزد من
 می آید چون نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید زبان فصیح گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این جماعت بر من مالکیت میکنند
 مراد یک ساله خریده اند و سالهای بسیار است که کار فرموده اند و اکنون پر شده ام در دل دارند که مرا ذبح کنند از برای خدا در حق من
 عنایت فرمای و مرا از دست این حق ناشناسان باز رها کن چون شتر این سخن تمام کرد جماعتی از عقب وی رسیدند بطلب وی پیغامبر
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر خواهد خود بگوئید و اگر خواهد من تقریر کنم گفتند حق این بود که تو تقریر کنی فرمود که این شتر میگوید من
 یک ساله بودم که مرا مالک من خرید و بسیار کار فرموده و اکنون قصد کشتن من دارند مالکان شتر گفتند که چنین است که شتر تقریر میکند
 فرمود این شتر را بمن فروشید ایشان گفتند این شتر فدای قدم تست یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون چنین است او را بجل کنند
 تا بهر جا که خواهد برود و خود دست از وی باز داشتند شتر پاره راه رفت و بعد از آن با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقریر نمود بصورت
 سجود صحابه گفتند وقتی که شتر ترا سجود میکند ما اولی از تو که ترا سجود کنیم فرمود هر کس را نشاید که بیچ آفریده را سجود کند و اگر نه من زناز فرمود
 که شوهر ترا سجود کند که حق شوهر بر زن بسیار است معجزه دیگر نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه کبار رضی الله عنهم در
 سفر بودند تشنگی بر همه غالب گشته بود و آب پیدا نبود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی را با جمعی بطلب آب فرستاد
 غلام سیاه دران راه دیدند شتر تشنه تشنه مشک پر آب بران غلام را هر چند گفتند یا تا نبرد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم رویم گفت
 من پیش جادوی منی روم و سر کشی می نمود امیر المؤمنین بعنف نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد تا سر مشک را بکشد و صحابه چندان که
 توانستند سیاه را بیدند و آب برگرفتند و مشکها همچنان پر آب بود فرمود مشکها تا باز بوی سپردند و هر یک صحابه خیزی بوی دادند تا از توشه مال و خورج
 علیه الصلوٰة والسلام دست مبارک بر روی آن غلام زدند و روی سیاه آن غلام بشرف مساس دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 بر مثال ماه رخشان شد و روی بر قوم خود نهاده روان گشت چون از دور دید آمد قوم گفتند شتر از آن ماست مشکها نیز از آن ما اما کلب بعلام مانی ما
 هر چند غلام تقریر حال میکرد باور نداشتند تا بعلامات دیگر دانستند که غلام ایشان است حال پرسیدند غلام قصه تمام گفت قوم جمله این معنی مشاهده
 کردند با غلام نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند همه بشرف اسلام مشرف گشتند معجزه دیگر نقل است که روزی پیغامبر صلی الله علیه و آله
 و سلم از برای وضو ساختن موزه از پای مبارک کشیده بود چون از وضو فارغ شد یک موزه پوشیده موزه دیگر خواست که پوشد مرغی از هوا درآمد

و آن موزه را برداشته بپشتان از آن موزه ماری بیرون آمد بعد از آن مرغ موزه را بینداخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت نهاد که موزه را بپشتانند
 و آن گاه پر نشند معجزه دیگر زنی بود که از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غسل می فرستاد و حضرت قبول میفرمود روزی ظنی غسل نبرد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد چون آنسر ظرف او را فرستادند همچنان غسل بود زن بدگمان شد که آیا بچه سبب بدیه او را رد کرده بخدمت سید کائنات
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عذر خواستی نموده گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مگر دستم نمی گزیند است یا تقصیر واقع شده که این غایت قبول نقتیاده پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت بلایه تو قبول کردیم و آنچه در ظرفت برکات بدیست که حق تعالی از برای تو نیک فرستاده ضعیفه از حال خوشحال شده خوشوقت شد و مدت اهل
 بیت خود از آن غسل نماند تا روزی سهواً غسل از آن ظرف بگرفتند و غسل تمام شد نیک کیفیت احوال بد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود که آن غسل را در ظرف اول نگاه میداشتی ترا و اطمینت ترا از منده می بودید کفایت بود معجزه دیگر نقل است که چون فتح خیبر
 بفرمان ملک کبرجل و علا میسر شد در میان غنایم خیبر دراز گوش سپاس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به کلمه درآمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه
 و سلم نیز با وی سخن میفرمود از وی پرسید که ای دراز گوش نام تو چیست گفت بزید بن شهاب حق تعالی از جد نسل من چندین حمار سیرون
 آورده که پیشتر آنها را کب انبیا بود اکنون از نسل ایشان بیخ مانده بگردن از انبیا بیخ مانده مگر شما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توقع من آنست که من کب
 شما باشم که تا اکنون بدست چپ و متلا بوده ام نام او مر سب و آن شوم هر گاه نام مبارک تومی شنید نام من را می گفت و از آن سبب من او را
 بقصد بزین می زدم و پیوسته شکم مرا گرسنه میداشت و پشت من آزرده میداشت حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم قد سمیتک
 یحضور ای دراز گوش من ترا یحضور نام نهادم بعد از آن فرمود ای یحضور اهل الامان حفتی سخاوی از برای تو ترتیب کنم تا نسل تو بماند گفت
 فی یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا گفت پدران من و اجداد من روایت کرده اند که نسل ما را هفتاد کس از انبیا سوار سے
 خواهند کرد و آخرین نسل ما را پیغمبری سوار شود که نام وی محمد باشد صلی الله علیه و آله و سلم من سخا هم که آن آخرین باشم لا حرم حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم او را از برای خاصه شریفه خود نگاه داشت و بروی سواری میکرد و گاهی بودی که از وی فرود آمدی و کسی از صحابه
 خواستی که ملاقات نمودی یحضور را گفتی که فلان کس را آورده او رفتی بدر ساری آن کس و سر برد سراسر او میزدی تا صاحب خانه
 بیرون آمدی بسراشارت کردی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رخت حیات بدار بقا بردی یحضور بعد از سه روز سب چاه
 ابوالیشم بن الیه بیان آمد و خود را از درد فراق خواجه علیه الصلوٰة والسلام در آن چاه انداخت و خود را هلاک گردانید و هماغه قبر وی شد
 معجزه دیگر شخصی از اعراب پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شتری سوار آمد و جمعی بوی دعوی میکرد که او این شتر را زود دیده پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم پرسید که برین دعوی گواهی هست حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را فرمود تا بعد از اقامت مینه حد شرع بروی اجرا
 کنند این گفتگو در میان بود اعرابی سردر پیش افکنده سخن نمی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اعرابی حق به مستحق رسان یا حجت
 دفع قائم گردان درین بوند که شتر به کلمه درآمد و گفت ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم زاد و بود من در پیش این اعرابی بوده است
 و من در ملک او متولد گشته ام و این اعرابی از نهمت شرعی برست و در باره او سخن بدگویان اصفا مفر ما حضرت مقدس نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم اعرابی را گفت ترا سوگند میدهم بآن خدای که جانها بید قدرت اوست در آن حال که سردر پیش افکنده بودی با خداستقالت
 چه مناجات کردی اعرابی گفت این کلمات بزبان راندم که اللهم انک لست برب ان حد ثناک و لا معک اله اعانک فی
 خلقنا و شارک فی ربوبیتک انت ربنا اسئلك ان فصل علی محمد و تنبونی ببراءتی یعنی بار خدا یا تونه آن خدای که ما را پیدا

کرده باشیم چنانچه بتیان را عبده اصنام احداث نموده اند و نه خدای دیگرست با تو که در آفرینش ترا اعانت نموده باشد و در خداوندی با تو شریک باشد تو پروردگاری از تو میخواهیم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در وفرتی و بانی من از این تمهت که بر من می بندد روشن گردانی حضرت تصدیق قول او نموده معیان شتر را اتقاع فرمود و در دعوی ایشان نسبت به بطلان نمود معجزه دیگر روزی پیغامبری الله علیه و آله و سلم بیازاد مدینه میگذاشت و اهل بازار را امر معروف و نهی منکر فرمود و حکم بن العاص که پدر مروان بود از عقب پیغامبری الله علیه و آله و سلم میرفت زقار و تقار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قاعده مستهزان باشد تقلید میکرد و همان کج و راست می ساخت پیغامبری الله علیه و آله و سلم را بران حال اطلاع افتاد فرمان فرمود که همچنان باش که خود را می بینی یعنی روی و دهانت کج ماند حکم را در حال لقوه عارض شد و سرودمان وی کج ماند و چنان شد که از غایت زشتی در وی نظرنمی توانست کرد هم بران علت بمو معجزه دیگر نقل است که یکی از دلیران و پهلوانان عرب با پیغامبری الله علیه و آله و سلم گفت بیاتامصارت نمائیم اگر تو بیداری مرا بپاک گردان و اگر من ترا بیدارم از آشوب و فتنه تو باز را هم و برین قرار کشتی گرفته دو نوبت حضرت پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم او را بیدارخت هر بار ز بهار میخواست و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سر قتل او در میگذاشت تا بعد از آن قصد آن کرد که بخیر پای آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم گیرد و بیدار از جبریل علیه السلام بیاید و آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد که آن غدار چه اندیشه دارد پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا تو عزم مکر و خدیج داری گفت تو از کجاستی گفت خدای من مرا آگاه گردانید آن مرد زبان بکلمه شهادت بکشاد و قدم بذله اهل اسلام نهاد معجزه دیگر بریده بن المحصیب گوید که زنی بر پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم گذشت با پسری دو ماهه برگردن و آن زن از جمله آزارندگان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم چون کودک را نظریه پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم صحبت و سلم گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم خواججه علیه الصلوٰه و السلام گفت ای کودک تو چه میدانی که من رسول خدایم و محمد بن عبد الله ام گفت این معرفت و علم حضرت خداوند جل و علا بمن کرامت فرمود و اینک جبریل امین بر بالای سر تو ایستاده و در تو نگاه میکند حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای پسر نام تو چیست گفت مرا عبد العزیز نام کرده اند و من از عربی بزارم تو مرا نام نه پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را عبد الله نام نهادم آنگاه آن کودک گفت ای پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمای تا من از جمله خدمتگاران تو باشم در پیشت پیغامبری صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمودم کودک گفت نیک بخت آنست که تو ایمان آرد و بد بخت آنکه به نبوت تو انکار کند بعد از آن کودک نعره زد و جان داد مادرش گفت بعد از این معجزه بایر انکار راجای نماند و زبان شهادت بکشاد و بوجدانیت خداوند سبحانه و تعالی او رسالت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گوایی داد و گفت اکنون حسرت من بر تزییع عمر است که بر مخالفت تو گذشته حضرت رسالت بآبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بشارت باد ترا دیدم که فرشتگان کفن و حنوط ترا آوردند از بهشت زن فی الحال از شادی نعره زد و جان بحق تسلیم کرد پیغامبری فرمود صلی الله علیه و آله و سلم تا تکفین و بختیروی نموده بروی نماز کردند و هر دو را هم دفن کردند معجزه دیگر در بعضی سیرازام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که وی گفته سه مرد نزد پیغامبری آمدند صلی الله علیه و آله و سلم یکی پیش آمد و گفت تو دعوی میکنی که من به از ابراهیم علیه السلام و ابراهیم علیه السلام خلیل الله بود ترا از نزد حق تعالی چه منزلت است خواججه فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من حبیب الله ام دیگری گفت که میگویی که مرتبه من بلندتر از موسی است علیه السلام حق تعالی با وی سخن میگفت ترا به مثل این سعادت روی نموده یانی حضرت گفت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ با موسیٰ در کہ طور سخن گفت با من در زیر عرش تکلم فرمود ہر آئینہ مقام من بالا تر باشد از مقام او دگری گفت کہ
تو میگوئی مرتبہ من بلندتر از عیسیٰ است عیسیٰ علیہ السلام مردہ زندہ میکرد و از تو منقول نیست کہ باین امر مبادرت نموده باشی حضرت
مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن بر آشفت و حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ آواز داد و در آن وقت میان حضرت و
علی مسافت بعید بود حق تعالی آواز آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گوش علی رسانید علی فی الحال حاضر شد پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم آواز من جبریل بنور رسانید بر خیز و باین جماعت بر سر قبر یوسف بن کعب کہ یکی از اہل بارہ بود برو و او را بخوان تا بفرمان آہستہ
جل و علا ترا اجابت نماید علی بفرمان نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام برخاست و بآن گروہ بر سر قبر یوسف بن کعب رفتند حضرت مرتضیٰ علی
کرم اللہ وجہہ صاحب قبر را بخواند شگافی در قبوی پدید آمد کرت ثانیہ بخواند پارہ دیگر شگافتہ شد کرت ثالث قبر از ہم کشادہ شد و مردہ
ظاہر شد حضرت امیر فرمود کہ بر خیز بفرمان اللہ تعالیٰ پیری برخاست و خاک ز سر و محاسن خود می افشاند بدان جماعت نظر میکرد همچون کسی
کہ ایشانرا شناسد و گفت من یوسف بن کعب ام کہ تبعی را نصیحت کردم و از قتل و فساد باز داشتم صد سال است کہ من وفات
یافتہ ام اکنون مرا آواز دادند کہ بر خیز و سرور و اولاد آدم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین را تصدیق نامی کہ جمعی آید اند
و تکذیب وی میکنند و از وی حجت می طلبند آن جماعت چون حال بدیدند علی رضی اللہ عنہ تسلیم نموده التماس نمودند کہ آن پیر را بوضع و
باز فرستد علی رضی اللہ عنہ کلمہ توحید بر زبان راند یوسف بن کعب باز بجای خود رفت و خاک وی بر سوال سابق کردند و علی بان جماعت
نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باز گشتند و ایمان معلوم نشد کہ پذیرفت یانی معجزہ و دیگر نقل است کہ روزی اصحاب در صحبت آن
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نشسته بودند ذکر طعام در میان داشتند تا کسی گفت بیج ناخورش بہ از گوشت نیست و سخن و در میان
یاران قبول افتاد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ از آن تاریخ باز من بر گوشت نیفتادم مردی از انصاری انجا حاضر بود در حال
برخواست و بخاز رفت و بزغالہ داشت مذبح ساخت و بریان کردہ بدست پسر خود بدان حضرت ہدیہ فرستاد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم پسر او را گفت تا امیر المؤمنین علی را آواز دادہ آید امیر بیاید و بدلال را فرمود تا سفرہ بکشید و گفتند بہ پیند تا در سجہ کیست و بر طلبید
از صحابہ ہنرہ کس بود حاضر آمدند فرمود تا تناول نمایند مشروط بانکہ استخوانہار نہ شکنند و از موضع عضلات و غضاریف اخرا نہ نمایند
یاران از آن بریان سیر بخوردند و طبقہا پر ساخته بنزل فاطمہ و از واج طاہرات رضی اللہ عنہن ہر یک علیحدہ بفرستادند و بر آنکہ
استخوانہا سلامت باز فرستند و چون استخوانہا جمع شدند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام دست مبارک بر آہن زدہ فرمود بر خیز بفرمان
اللہ تعالیٰ سترت گشتہ زندہ شد و دو ان دو ان میرفت تا بجانہ انصاری رضی اللہ عنہ و پسر انصاری در عقب بزغالہ میدوید و بوی
نی رسید چون بزغالہ بجانہ درآمد انصاری تعجب کنان میگفت این بزغالہ چہ مشابہ بزغالہ ما کہ با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ
بودیم بازن در گفت و شنید بود کہ پسر در رسید و کیفیت حال تقریر کرد یعنی ایشان در دین اسلام زیادہ گشت معجزہ دیگر ابو قحاصہ
گفت رضی اللہ عنہ کہ ابتدای اسلام من آن بود کہ در حال شبی در پیش خانہ و مادر خویش می بودم و ایشان بعبادت یکدیگر تہ بیت
من قیام می نمودند من گو سفندان می چرانیدم و خانہ من مرا از صحبت پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کلے منع می نمود و میگفت بر محمد صلی
اللہ علیہ وسلم گذر کہ مباد ترا گمراہ گرداند و از کار بر آرد من بخلاف دی گو سفندان را در جامع مرتفع میگذاشتم و شنا گاہ میفرتم و گو سفندان
را گرسنہ دینی شیر بجانہ می بردم خانہ می گفت گو سفندان تو چرا چنین نزارانند من میگفتم نمی دانم روزی پیغامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبر

بخت و ثبات برسلان من آرزویش رقم دست بدست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داده مسلمان شدم و با او بر اسلام بیعت کردم و بعد
 از آن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر گردانیدم که خاله من گاهی بانع خدمت میگردد و مرا خاطر بلازمت بغایت مایل است و شش
 هزار و بیست و شش گو سفندان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقریر کردم فرمود که گو سفندان را پیش من بیار فرموده عمل نمودم دست
 مبارک بر پشت گو سفندان لاغر فرود آورد و دعا برکت تقدیم رسانید فی الحال بکمال قدرت الهی گو سفندان تناور و فریب و پرشیر شدند
 چنانچه بتسلان امکان نداشت چون گو سفندان بخانه بر دم خاله و مادر من تعجب نمودند من صورت واقعه تقریر کردم ایشان نیز تعجب دست
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بدولت ایمان فایز گشتند معجزه دیگر حبیب بن مدرک گوید رضی الله عنه که پدر من نابینا گشت
 چنانکه هر دو چشم او سفید گشت بشراف ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبارک بودم آب نفس مبارک در چشم می دیدم
 فی الحال بینا شدم من او را دیدم که در هفتاد سالگی رشته در سوزن میکشید معجزه دیگر جابر بن عبد الله گفت رضی الله عنه که در مدینه از
 یهودی خرما خریدم میعاد ادلاک در آن سال خرما را آفت رسید و خرما کم آمد از آن جهود تا از آن سال دیگر مهلت خواستم قبول نکرد حضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم از آن حال اخبار کردم پیش آن یهودی آمد و از وی برای من مهلت خواست مقبول نیفتاد آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
 در گردن خلتان برآمد و باز پیش یهودی آمده درخواست مهلت نموده جهود همچنان بر جهل خود اصرار می نمود من برخاستم و مقدار خرما را می بود
 بخدمت آوردم تناول فرمود از من پرسید که جای نشست تو درین خلتان کجاست گفتم فلان جای فرمود از برای من فرشتی گستران
 چنان کردم در آنجا ساعتی با استراحت پرداخت چون از خواب بیدار شد مقدار دیگر خرما در نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آوردم
 بخورد و بار دیگر از آن یهودی مهلت خواست قبول نکرد برخاست و گردن خلتان برآمد و فرمود ای جابر خرما را از بار فرود آرقضای دین خود
 نمای در خرما بریدن استادم و قضای دین خود نمودم القصد تمام دین من ادا شد و آن مقدار دیگر فاضل آمد پیش آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم و بشارت دادم و بار رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتم اشهد انک رسول الله معجزه دیگر ام سلیم مادر انس
 بن مالک رضی الله عنها گفت عکره عن دشتیم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستادم آن زن گفت عکره رخص نماید شاید که در
 حوالی آن چندان مانده باشد که هم من کفایت شود ام سلیم دختر خود را گفت بر خیز عکره را از نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند باز چون
 دختر رفت دید که عکره پرور عن ست ام سلیم نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبب چه بود
 که روغن قبول فرمودی فرمود قبول کردیم و روغن بار از آنجا بیرون آوردیم چنانچه خبری باقی نمانده ام سلیم گفت سوگند بان خدای که
 ترا بخلق برستی فرستاده که آن عکره پرور عن ست آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم خندان گشت و فرمود از آنجا روغن بیرون می آرد و رفت
 کن و عکره را از جای مجبانی و هم برین سوال ام شریک رضی الله عنها عکره روغن کینیک خود داده بود و با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 فرستاده آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم خالی کرده عکره را بصاحب باز فرستاد و کینیک را وصیت کرد که عکره را بیا و بزرگ سر آن عکره در بند
 کینیک بوضیعت قیام نموده روزی ام شریک بخانه در آمده پیش عکره رفت می بیند که پرور عن ست با کینیک غتاب آغاز کرد که تر گفتم
 که روغن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون گشت گفت بخدا سوگند که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدم خالی ساختن چنانکه
 سزگون کردم یک قطره از وی متقاطر گشت و لیکن مرا گفت این را بیا و بزرگ سر این را به بند پس همه خاندان از آن عکره روغن بخوردند
 چنانکه هفتاد و دو کس از آنجا روغن خوردند که بیج از آنجا کم نشد و آن را تبه از خوان الهی صل و علا در آن خاندان مستدام ماند و همچنان که

برکت می آفرود تا آن وقت که ام شریک وفات یافت معجزه دیگر ستمه بن جناب رضی الله عنه گفته است که روزی یک کاسه طعام نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آوردند از بادق تا ظاهر جمعی بعد از جمعی می آمدند و می خوردند از ستمه سوال کردند که آن کاسه را هیچ مددی میرسد گفت فی مکرر آنجا
و اشارت با آن کرد معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدینه آمدند و من هشت ساله بودم و
پدر من مرده بود و مادر من ابو طلحه را شوهر کرده بود و ابو طلحه فقیر و مقل الحال بود و گاه بود یک شب و دو شب بگذشتی که طعام نیافتی روزی
مادر من هشت جو بدست آورده بود و آنرا آورد کرده نان پخت و اندک شیر از همسایه بطلبید و بر آنجا ریخت و مرا گفت برو و ابو طلحه را بخوان تا این
طعام بایکدی گیریم من بیرون رفتم شادی کنان که چیزی خواهم خورد چون نزدیک رسیدم دیدم که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با صحاب کرام
نشسته من بی تماشای گفتم مادر من ترا می خواند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که این کاسه را بیا که من
حاصل که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی کثیری از صحاب بدر خانه ما آمدند بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ابو طلحه سوال فرمود
که هیچ چیز آماده ساخته ای که ما را بخوانید ابو طلحه گفت سوگند بان خدای که ترا برستی بخلق فرستاده که از دی روز با داد هیچ چیز بدان من
فرسیده حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ام سلیم ما را برای چه خوانیده و از برای هماننداری ما چه تزیین نموده در خانه در آس و بین
ابو طلحه پرسید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چه سبب خوانده ام سلیم گفت من غیر از این کاری نکردم که قرص جوین تخم و قدری شیر
از همسایه گرفتم و بر آن ریختم و انس را از برای طلب تو فرستادم تا بایکدی گیریم پس ابو طلحه بیرون آمد آنچه ام سلیم گفته معروض رای
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بایکی نیست ما را بخانه در آرا ابو طلحه آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم با صحاب بخانه در آورد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای ام سلیم قرص جوین خود را بیار یا و در کف مبارک
خود را بر آن قرص نهاد و انگشتان از یکدیگر متفرج گردانید و فرمود ای ابو طلحه برو و ده نفس از صحاب را بخوان ده نفر بیایند فرمود
بنشینید و بسم الله گوید و از میان انگشتان من طعام بخورید بفرموده مبادرت نمود همه سیر شدند و از خوردن باز ایستادند ایشانرا سیر کرده
ده نفر دیگر را بخواند همچنین ده نفر بیفتند ده نفر دیگری آمدند تا هفتاد و سه کس از آن قرص سیر طعام خوردند بعد از آن فرمود که ای ابو طلحه و اس
انس بیا این انس میگوید که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو طلحه و من هر سه بطعام خوردن آمدیم چنانکه سیر شدیم بعد از آن ستمه
برداشت و فرمود ای ام سلیم این نان بستان و خود بخور و هر که خواهی بده و بخوران صلی الله علیه و آله وسلم رسول الله معجزه دیگر ابو هریره
رضی الله عنه گوید که وقتی گرسنه گشتم چنانکه از گرسنگی سنگ بر شکم خود بستم و از غایت بیطاعتی بر سر راه اصحاب نشستم که شاید کسی مرا بطریق جهانی
بخانه برود طعام دهد امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر من بگذشت از وی آیتی از قرآن پرسیدم جواب فرمود و این هیچ استدعانه نمود
و بعد از آن امیر المؤمنین عمر بر من بگذشت از وی نیز آیتی پرسیدم و مقصود من ازین سوالها آن بود که مرا بخانه برد امیر المؤمنین عمر بن
مرا بخانه نبرد و ناگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر من بگذشت چون نظر مبارک بر روی من انداخت اثر گرسنگی در من مشاهده
فرمود گفت یا ابو هریره گفتم لبیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود همراه من بیا و روان شدم بخانه یکی از اصحابت مؤمنین در آمد
و پرسید که پیش شما طعامی هست گفت آری فلان کس قدری شیر برای تو هدیه فرستاده فرمود یا ابو هریره اصحاب صفه را آواز ده و اصحاب
صفه همان اهل اسلام بودند و چکیده ام از ایشانرا اهل و مالی نه بود و هر گاه که از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه میرسد خود بخورد
و اهل صفه را نیز میداد چون صدقه میرسد بر ایشان نشان میفرمود ابو هریره میگوید که من با خود گفتم چه بودی که مرا ازین شیر یک شرب کرم

نمودی چون جماعت اهل صفحہ یا نینداز کا شیر بن چه خواهد رسید حاصل که اهل صفحہ را حاضر کردم و هر یک بتعام خود نشستند رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا ابا هریره آن کا شیر را بمن ده چون بوی دادم باز بمن داد و گفت برخیز و این را بمنم قوم رسان القصة همه قوم از آن شیر سیر شدند من ماندم کا سه را از من گرفت و باز بمن داد و گفت یا ابا هریره یا شام یا شامیدم و گریه گفتم یا ابا هریره زیادت کن یعنی دیگر نیز یا شام زیادت کردم و گریه فرمود زیادت کن زیادت کریم نوبت چهارم گفتم یا شام گفتم و الله رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که دیگر جانمانده است کا ساز من بسته آنچه باقی مانده بود یا شامید معجزه دیگر عمران بن الحصین رضی الله عنه گفت که در سفری با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همراه بودیم یک شب تا آخر شب براندم و نزدیک صبح فرود آمدیم فد خواب شدیم چنانکه بیدار نکردم و حرارت اوقات و اول کسیکه بیدار شد حضرت ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و تکبیر بلند گفت تا حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از خواب بیدار شدند و هر خاستند و مردم از فوت نماز با ما او شکایت کردند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که کوچ کنید و چون اندکی راه فرستند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آب طلبید و وضو ساخت و با مردم نماز گذارد و بعد از آن دید که مردی بر کنار ایستاده نماز گذارد از وی جبت تعلقت پرسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اجابت رسید بود فرمود بر تو باد بجاک پاک که آن ترا بسنده است انگاه از آن نترس روان شدیم دیگر مردم را تشنگی دریافت نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اجابت نمودند امیرالمومنین علی رضی الله عنه طلبید شست و یگری را با همراه کرده فرمود بروید و از برای ما آب طلب کنید ایشان بر رفتند ناگاه دیدند که زنی می آمد و دو مشک آب بر شتر بار کرده و در میان آن تشسته از او پرسیدند که آب کجاست گفت دیروز همین وقت از آب جدا شده ام و برایش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آوردند اما لی طلبید فرمود از هر دو مشک مقدار آب در انار ریختند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آن آب مضمضه فرمود و باز در انار ریخت پس فرمود که آب خورید و آن مقدار که خواهید بردارید هر که خواست خورد و برد و آن موجود اجابت رسیده را از آن آب گرم فرمود تا بان آب غسل بجا آورد و آن زن ایستاده بودی مگر سیت عمر بن الحصین گفت رضی الله عنه سوگند بخدا که چون دست از آن مشکها برداشتمند پراب تر از اول می نمود بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از برای آن زن خرما آورد و سوت جمع کردند و پیش اشتروی نهادند و فرمود که ای زن دانستی ما بآب تو هیچ نقصان نرسانیدیم بلکه خدای تعالی ما را آب داد و چون آن زن بقوم خود رسید از وی پرسیدند که چرا دیدی آمدی صورت حال بیان کرد و بعد از آن گفت که وی ساحرترین ساحران است و یا پیغمبر خدای زمین و آسمان است بعد از آن مسلمانان بر کافران دست بغارت ایشان پرداختند هم خیل و چشم آن جوانی را غارت کردند و آن زن و قوم او هیچ تعرض نرسانیدند زن گفت و الله که این جماعت بقصد ترک غارت ما کرده اند و ما را سالم گذاشته اند با قوم خود گفت بیخ سیل آن دارید که ایمان آرید همه فرمان زن برده از اهل اسلام گشتند معجزه دیگر مردی ابو جده نام بر زنی از اهل قبا شیفته شد بروی قدرت نیافت گویند به بازار رفت و جامه مثل جامه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم خرید و در پوشید و بسوی اهل قبا آمد و گفت من رسول خدا میم و من جامه ویست بمن پوشانیده و مرا فرموده تا در خانه از خانه های شما نزول کنم و جهان شما با شتم آن مسلمانان ویرا جادادند و بعد از آن دیدند که وی بجانب زنان می نگرود و درین باب اهتمام تمام دارد و استگراه این امر نموده دو کس پیش حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستادند تا حال ابو جده معلوم کنند آمدند و انان حضرت علیه الصلوٰة والسلام استفسار احوال نموده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابو جده را با فرستاده حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ابو جده کیست گفتند رسول تو که مرا دور برد است و هیچیکه تو پوشانیده او را حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم

و غضب شد چنانکه گویا مبارکش سرخ برآمد و گفت من کذب علی مستهدا فلیتبتوه مقعد من النار پس فرمود ای فلان وای فلان
 بزودی بویید و اگر دیار یابید بکشید و آتش بسوزید لیکن گمان نمی برم که مگر آنکه چون بوی رسید کار و پراکفایت کرده باشند آن دو کس بیایند
 اتفاقاً وی بقضای حاجت رفته بوداری و پراگزی روی همچنان بمرده معجزه دیگر قتاده بن النعمان گوید رضی الله عنه شی بس تا یک
 بود باران عظیم می آمد غنیمت شمردم و نماز ختن را با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد گذاردم چون از نماز باز گشت مرادید با وی شاخ
 چوب خرما بود که عصا ساخته بود صل مرا برسد و آن شاخ چوب را بمن داد و فرمود که شیطان در خانه تو قایم مقام تو شده بر اهل تو آن
 چوب را بمن دلو فرمود و روشنائی این چوب بخانه رو و شیطان را در گوشه خانه خوابی دید و بر این چوب بزنی از مسجد بیرون رفتی و
 آن چوب همچون شمع روشنائی میداد چون بخانه رسیدم اهل بیت من در خواب شده بودند و ز او بی نظیر کردم دیدم که شیطان بصورت
 خاله هشی در کنج خانه من منزل کرده بان چوب را میزدم تا از خانه اش بیرون کردم برکت آن سلطان دنیا و آخرت صلی الله علیه و آله
 و سلم معجزه دیگر ابوهریره رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرمودند که زکوة ماه رمضان را محافظت نمایم
 یک شب کسی آمد تا خبری از آن بگیرد و مرا بگرفت و گفتم ترا پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم می برم گفت مرا بگذار که دیگر با نیایم و این
 گستاخی از آن جهت نمودم که عیال منم و محتاجم بر روزم که گفتم با رسول صلی الله علیه و سلم حال شبان کردم فرمود با تو دروغ گفت از خواب چون شب گشت
 کین بوم بیاید باز دست من اسیر شد او را گفتم که گفتی که دیگر با نیایم باز اظهار حاجت خود کرد بروی رحم کردم و مرا بگذاشتم چون با داد
 شد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از من پرسید که یا اباهریره اسیر تو دوش چه کرد حال با او گفتم فرمود دروغ میگوید باز
 معاودت خواهد کرد شب دیگر مترصد بودم باز بیاید او را بگرفتم و این نوبت در وی بچیدم گفت مرا بگذار که نگذیرم کنم که خداستغالی
 ترا بان نفع رساند گفتم آن کدام است گفت چون بجائز خواب روی آیته الکرسی را از اول تا آخر بخوان خداستغالی از برای تو حافظی نصب
 فرماید تا از تو شر شیطان را دفع کند چون با داد کردم رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا اباهریره اسیر دوشینه را چه کردی گفتم گفت در گز
 نیایم و مرا که تعلیم کرد گفت خداستغالی ترا بان نفع خواهد رسانید و آنچه گفته بود با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردم گفت بدستی
 که راست گفت که برکت آیت الکرسی از شر شیطان محفوظ مانای اما وی دروغ گفت دانستی که وی که بود گفتم فی یا رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فرمود که وی شیطان بود معجزه دیگر رافع بن خدیج خارجی گفت رضی الله عنه روزی بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 در آمدم و نزدیکی ایشان دگی بود که در وی گوشت می جوشید نظر من بر قطعه ازان گوشت افتاد فریب بود و از آنجا خوش نمودم و از آنرا دگ
 باوردم و در دستان نهادم و در دم شکم من برد آمد تا یک سال متصل شکم من درد میکرد نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدم گفت که
 هفت تن طردان حق بود و بعد ازان دست مبارک شکم من قایم گرفت و پر کال گوشت از دهن من بیفتاد و سبگفته بود سوگند
 بخدای که ویرا بخلی برستی فرستاده که تا این زمان هرگز شکم من در دگر معجزه دیگر عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که در عهد رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم زنی بود بیجا و بغایت بطاله و از هیچ کس نداشتی نداشت و پیوسته بنا محرمان مطاببه کردی در مدینه شهری
 داشت روزی بو حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و طعام میخورد چنانکه
 بندگان میخوردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آری من بنده ام چنان نشینم که بندگان نشینند و چنان خورم که بندگان خودند
 بعد از آن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم استغالی طعام کرد آنچه در پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبری بود و او آن زن گفت

از آن سخاوت که در دستان قدری گوشت نیم خائیده که در دستان مبارک داشت برون آورده با او میداد گفتم بدست خود در دستان من نمی بست
مبارک در دستان او نهاد آن ذن لقمه را بخورد حق تعالی از برکت آن لقمه تمام ازان بطالت باز آورد و خلعت شرم و حیا پوشانیده چنانچه با برکت
مرگ کسی را از نامحرمان نظر بروی نیفتاد الا ماشاء الله معجزه دیگر آورده اند که جوانی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت بیخ
شود که در زمان مرضت زمانی اصحاب بانگ بروی زدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نزدیک من آی بیاید و من شست فرمود که کسی
جوان دوست میدادی که با مادر تو زنا کنند گفتم نی گفتم همچنین اندام مردمان بیخ کس با مادر خود این رو امید از بد و با خرد و امیدار
گفتم نی فرمود که همه مردمان با مادر و فرزند خود رو امیدارند و هر خلق همچنین اندام بدین طریق خاله و عمه و اقربا فرمود و بعد ازان دست مبارک
بر سینه آن جوان فرود آورد و فرمود اللهم اغفر ذنبه و طهر قلبه و حصن فرجه و کدر مدت حیات خود آن جوان بیخ زن القات
نزد معجزه دیگر نقل است که روزی کودکی دست وی شکسته و جیره بروی بسته صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد رسول صلی
علیه و آله و سلم او را پیش خود طلبید و آن جیره را از دست وی بکشاد و دست مبارک بر زخم وی بسودنی الحال بصحت مبدل گشت طعام
آوردند و آن کودک بدست تندرست طعام خورد فرمود آن جیره را با اهل خود بر که شاید بآن محتاج باشد کودک آن جیره را در دست خود
گرفته میرفت و به پیری رسید از قوم خویش که بنور ایمان نیارده بودند شکستن دست کودک استفسار حال نمود صورت واقع بیان کرد
و جیره در دست تندرست خود بوی نموده آن پسر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بدولت ایمان باز گشت معجزه دیگر این
عباس رضی الله عنهما گوید که زنی پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پسر خود را بیاورد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرزند مرا هر صبح و شبانگاه جنون عارض میشود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک سینه او را مسح فرمود و دعا کرد آن پسر را
قی آمد مثل سنگ پخته سیاه از درون وی بیرون افتاد و برنت آن سیاه ازان طیت نجات یافت معجزه دیگر زیاد بن الحارث الصمدانی
رضی الله عنه گفت که قوم من نزد حضرت رسالت آمدند صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما را آچاست
که در زمستان آب دو قبیل را وفا میکند در تابستان کم میشود چنانچه ما را متفرق میباشد و بر سر آبهای مردم می باید رفت اکنون
آن چاههای که ما اینجا میرفتیم جماعتی از عادی اینجا زول کرده اند و ما را با بخارفتن هم هلاکت است دعا کن تا حق تعالی آب چاه ما را
زیادت کند زمستان و تابستان ما را کفایت بود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هفت سگ ریزه بطلبید و بدست مبارک
خود بسود و دعای خوانده بروی میداد و گفت این سگ ریزه پایگان یگان در آن چاه افکند و نام خداست تعالی را یاد کنید آن قوم بدان
عمل کردند چاه پیدا شد که هرگز نکرده معجزه دیگر جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنهما روایت می کند که بار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در سفر بودیم مرا گفت این مطهره را بردار و با من بیا بر فتم ناگاه دو درخت از دور پیدا شد میان آنها چهار گز تقریباً مسافت بود مرا گفت
پیش آن درخت رو بگویی تا بان دیگری بپرد بعد ازان بیکدیگر پیوستند و در آن قضای حاجت نمود بازان درختان بجای خود رفتند
بعد ازان سوار شدیم و میرفتیم زنی پیش آمد و با خود کودکی داشت و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر روز سه بار این کودک مرا
جنون طاری میشود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کودک را گرفت و در پیش بالای شتر خود نهاد و سه بار خطاب فرمود که انصایا عدد
الله و کودک را با زبان زن داد چون رفت بعد از حاجت با زبان موضع رسیدیم آن زن بان کودک آمد و دو گو سفند آورده التماس
نمود که هدیه وی قبول نماید و سوگند یاد کرد که ازان روز باز که به دولت قدموس مشرف شدیم در گمر آن فرزند را علت جنون روی نمود حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشارت فرمود کہ یک گوسفند قبول کنند و دیگری بآن ضعیفہ بگذارد و چون مقداری دیگری راہ رفتیم شتری پیش آمد
 و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سجود آمد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ مردمان را جمع کنید بعد ازان فرمود آن شتر ازان کیست
 جمعی از انصار گفتند کہ ازان ماست فرمود کہ باوی چه کردہ اید گفتند کہ میت سالست کہ باو آب می کشیم و اکنون خواستیم کہ او را ذبح
 کنیم از ما بگریخت فرمود کہ او را بین بغ و شید گفتند ازان تست یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ازان من است پس باوی نمویی
 کہنید تا اجل وی فرسود آنگاه مسلانان گفتند ما سزاوارتریم کہ ترا سجده کنیم گفت نمی شاید کہ مخلوق را سجده کنیم و اگر این شتر استی بہرینہ
 ز نان شوہران خود را سجده کردند معجزہ دیگر نقلست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی را بجای فرستاد آن شخص از آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دروغی گفت و سخن کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ بود بوی نسبت کرد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیرا
 دعای بد کرد آن شخص را یافتند مردہ و شکمش دریدہ بر جادفن کردند ویرا خاک قبول نکرد معجزہ دیگر ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ فرمود کہ روز
 ابر بود و مادر مسجد بودیم ہمہ اصحاب جمع شدند چنان گمان بردیم کہ نماز پیشین بیگاہ میشود ناگاہ اعرابی درآمد و گفت ہنوز نماز نگاہارہ
 گفتیم ہنوز حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ اند تنبیہ کن برخاست و گفت الصلوۃ والسلام علیک یا رسول اللہ جہ
 ازان خاموش نشست چون فرصتی برآمد غضبناک و چوبی در دست فرود آورد و گفت آواز دہنندہ کہ بود اعرابی برخاست و گفت
 من بودم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیر ازان چوب ادب فرمودہ و چون نماز گذاردیم و ابر کشادہ شد آفتاب ہمان زمان در میان
 گشتہ بود رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اعرابی کجاست اعرابی پیش آمد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود مرا ایذا کردی من با
 جلیس خود نشسته بودم و بجای جاتی از حاجات پروردگار خود مشغول بودم بدستی کہ سلیمان بن داؤد علیہما السلام بکار ہای از کار ہا
 دنیا مشغول بود حق تعالی برای وی آفتاب را نگذارد کہ آن وقت در گذرد و با من چگونہ این کند کہ من در آن وقت نماز میگذاردیم بعد
 ازان اعرابی را گفت کہ چوبی بر تو زدم قصاص کن اعرابی گفت قصاص نمیکنم فرمود کہ آنرا بمن بخش گفت من محتاج ترم بآن پس
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا زوی بیک شتر بخرد و فرمود العدل من در بکہ جل جلالہ معجزہ دیگر جعیل بن نخعی
 رضی اللہ عنہ گوید کہ در بعضی از غزوات بودم و اسی ضعیفہ لاغری داشتم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا زبانیہ ہمایون برترک اسپ
 من فرود آورده گفت اللهم بارک لہ فیہا دیگر سران اسپ را گاہ نمی توانستم داشت کہ برہمہ کس پیش کسی رفت و از نسل و سہ
 دوازده ہزار درم حاصل کردم معجزہ دیگر آورده اند کہ یکی از غزوات ناقد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غایب شد دعا کرد کہ خدا تعالی ناقد
 او را بازگرداند گرد بادی پیدا شد و آن ناقد را میدوانید تا بر د آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانید معجزہ دیگر خطلہ بن حنیفہ بن خذیم گوید
 کہ دست مبارک حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بر سر او رسید و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعا کرد بارک اللہ فیک راوی
 میگوید کہ ہر گاہ مردی را روی ورم کردی یا پستان گوسفندی بر آسیدی خطلہ نفس بردست خود دیدی پس دست خود بر سر خود
 نہادی و گفتی بسم اللہ علی برید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد ازان دست خود بران موضع مالیدی ورم و وجع آن دفع گشتی معجزہ
 دیگر شخصی بدست چپ چیزی میخورد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویرا گفت بدست راست چیزی خوری بہانہ کردہ بدروغ گفت
 بدست راست نمی توانم خورد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ نہ توانی خورد بعد ازان ہرگز دست راست وی بدہان نہ رسید
 معجزہ دیگر آورده اند کہ روزی ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نزد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت کرد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ

علیه وآله وسلم هر چه از تومی شنوم فراموش میکنم فرمود ای خود بگستران ابوهریره رضی الله عنه ردای خود بگسترانید رسول صلی الله علیه وآله
وسلم دست مبارک دراز کرد و یک بار یا سه بار از هوا چیزی گرفت و در ردای وی انداخت پس فرمود آنرا فرا هم گیر و بر سینه خود ابوهریره
رضی الله عنه آنرا فرا هم گرفته بر سینه خود نهاد و بعد از آن هر چه شنید دیگر فراموش نکرد معجزه دیگر هم از ابوهریره رضی الله عنه منقول است که
گفت مادر من مشرک بود و هر چند دلالت باسلام میکردم و پرا قبول نمیکرد یک روزی ویرا باسلام دلالت کردم نسبت بر رسول صلی الله علیه
وآله وسلم سخن گفت که آنرا مکره میداشتم گریان پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و قصه را باز گفتم و بعد از آن التماس نمودم تا دعا فرماید
که حق تعالی مادر مرا ایمان کرامت فرماید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اللهم اهدنا لهداهم ابوهریره بن ابوهریره میگویی که بیرون آدم تمام دور
را در یابم و بشارت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باور بگویم و اثر اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگویم چون
بدر خانه رسیدم در بسته بود آواز آب می آمد که غسل میکرد چون آواز من بشنید گفت ای ابوهریره با ما بجای باش تا بیایم بعد از آن که جامه
پوشید در را بکشاد و کلمه شهادتین عرض کرد خاطر من از آن عبا بیرون آمدنی الحال باز گشتم و از شادی میگریستم چنانکه اول بار از آن دعا
گر میگفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بشارت باد که دعای که در حق والده من تقدیم رسانیدی به محل اجابت رسید بعد از آن
گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دعا کن که خدای تعالی مرا و مادر مرا در دل بندگان خود دوست گرداند و ایشان نیز در دل ما
دوست گرداند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعا فرمود و هیچ مومن نام نشنوند مگر آنکه مرادوست دارد معجزه دیگر نقل است که امیر
المومنین علی رضی الله عنه فرمان حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنان وارد گشت که خطاب کرد که تا ناگاه آنحضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم سوار شود زمین رو در فرمود که ای علی چون بفلان عقبه برسی که نزدیک زمین است و بران بالا روی خواهی دید مردمان را که
استقبال تو کرده باشند آنجا خطاب بسنگ و کلوخ و درخت کرده گویی که یا محمد و یا پدر و یا شجر رسول الله یقرکم السلام میر میفرماید
کرم الله وجهه که چون بان عقبه بالا رفتیم دیدم که مردمان روی من آورده می آیند گفتم السلام علیکم یا محمد یا پدر و یا شجر رسول
الله یقرکم السلام خروش و غلغله از زمین برآمد که علی رسول الله السلام چون آن جماعت این واقعه مشاهده کردند همه
ایمان آوردند معجزه دیگر نقل است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم با امیر المومنین ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم روزی بخانه ابوالمهیثم
بن العیثان رفتند وی گفت مرحبا بر رسول الله و اصحابه صلی الله علیه وآله وسلم من همیشه دوست میداشتم که رسول صلی الله علیه و
آله وسلم و یاران وی رضی الله عنهم جمعین بخانه من آیند و نزد من چیزی باشد که بخارایشان کنم و فی الواقع که نزد من چیزی بود اما بر
همسایگان قسمت کردم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو کردی مرا جبرئیل در حق همسایه چندان وصیت کرد که مرا گمان شد
که شاید همسایه از همسایه میراث برد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نظر فرمود دید که در یک جانب سرای ابوالمهیثم درخت
خرماست فرمود که ای ابوالمهیثم اذن میکنی از آن درخت خرما بگیرم ابوالمهیثم گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن درخت
خشک که هرگز خرما بار نیاورده است دیگر اختیار از پیش تست رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی او را در آن درخت خیر
بسیار ظاهر خواهد کرد پس فرمود ای علی قدحی آب بیار یاورد از آن آب بیاشامید و قدری مطنمضه کرد و بران درخت ریخت
از آن درخت فی الحال خوشهای خرما در آن ریخت بعضی خرما خشک و بعضی خرما تر چندان که در بایست بود پس حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که این از جمله آن نعمتهاست که شمار در قیامت از آن نخواهند پرسید معجزه دیگر از امیر المومنین علی کرم الله وجهه

منقولست گفت من ملازم رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودم جماعتی قریش نزد او آمده گفتند که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو کار عظیم
دعوی کرده و مدعی در میان آورده که هیچ کس از آبا و اجداد تو آن دعوی نکرده اند و آن دین در میان نیاورده اگر چنانچه از امور خاقه عادت
خیزی بر ما ظاهر گردانی که ما را معلوم شود که منبای کار تو بر نبوت است و رسالت نه سحر و کذب و ضلالت هر آینه که طریق متابعت تو مسلوب
داریم و از سنن سنین تو بیچ و دقیقه نامری نگذاریم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که مطلوب شما چیست گفتند آنکه این درخت را
بخوانی تا از بیخ برآید و اشارت بدختی کردند که در آن نزدیکی بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که حق تعالی بر همه ممکنات قادر
ست اگر این کند شما با و ایمان می آرید و بر وحدانیت گواهی میدید مشرکان گفتند آری حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من بشما
باز نمایم آنچه طلب میکنید و میدانم که در شما خیر نیست در میان شماست آنکه در قلب او را بیفکنند یعنی کسی از کشتگان معرکه بدر که در آن نزد
به فرموده رسول صلی الله علیه وآله وسلم در چاه انداختند و در میان شماست شخصی که از خراب را بمن جمع کند ابو سفیان بن حرب آنگاه
خطاب کرد که ای درخت اگر بخدای عزوجل و بر روز آخرت ایمان داری و میدانی که من رسول خدا و ندیم با جمل ریشها از زمین برآو نزد
من آی و در پیش من بایست باذن خداستعالی علی گوید سوگند بان خدای که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برانستی بخلق فرستاده که آن
درخت از بیخ برآید متوجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم شد از حرکت وی آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغ تا آن زمان
که پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و بشاخ بلندترین خود برآمد بر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سایه انداخت و بعضی از شاخها
خود بردوش من افکند و من بر جانب یمن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بودم چون مشرکان صورت حال دیدند گفتند ای
محمد صلی الله علیه وآله وسلم یک نیمه درخت بجای خود باز گرد و نیوی دیگرش پیش تو بایستد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اشارت
کرد درخت یک نیمه نیوی بجای خود باز رفت یک نیمه دیگر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و دیگر ذره انما من نبودند که نصف فتنه نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باز
آید و نصف مانده بجای آورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اشارت نمود و فرمود باز آمد و ایستاده بر رفت من گفتم لا اله الا الله محمد رسول الله من نخستین
مؤمنم تو یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آرم که این درخت بجز در فرمان خداستعالی کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از آن که من این کلمات را بر زبان
را ندیم مشرکان گفتند محمد صلی الله علیه وآله وسلم ساحر است و سبک است در جادویی و تصدیق او کند خرد چین کس و مقصود ایشان از آن کس من بودم
معجزه دیگر نقل است که چون حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه بنی ثعلبه به مدینه مراجعت فرمود روزی شتری نزد آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آنشور و صلی الله علیه وآله وسلم از صاحب پرسید که بیچ میدانید که این شتر چه میگوید جابر انصاری رضی الله
عنه گفت که آنشور و صلی الله علیه وآله وسلم حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که این شتر را خبر میدهد که صاحب من مرا کار می فرمود تا این زمان که بر
شدم و پشت من ریش گشته اکنون میخواهد که مرا بکشد و گوشت من بفرودند آنگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم با جابر گفت با این شتر
همراه نزد صاحب او برو او را نزد من بیا رجاء بر گفت بخدا سوگند که من مالک انمی شما هم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که همین شتر
ترا دلالت کند جابر گوید که من با شتر رفتم تا بنزد حنظل رسیدم و گفتم کدام یک از شما صاحب مالک این شتر است شخصی از ایشان گفت
منم گفتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم مرا بطلب تو فرستاده آن شخص اجابت نموده من و او شتر هر سه نزد حضرت آیدیم حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم با صاحب حمل فرمود که شتر تو چنین و چنین میگوید گفت این سخن راست است یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و سلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که او را بمن فروش گفت بی بها از آن تست فرمودنخواهم بگیرم پس رسول صلی الله علیه وآله

و صحبه وسلم آن شتر را بخريد و در نوامی مدینه بصحرای سرد او را چرامیکرد و راوی میگوید که اگر کسی خواستی از ما جانی رفتی بر خصمت حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم بران شتر سواری نمودی جای گرفت که بانگ فرستی جواحت او را دیدم که هموار شده بصحت مبدل شده بود معجزه دیگر آورده اند که جمعی از بنی مخزوم اتفاق نمودند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حین اشتغال بنماز بقتل آوردند در میان ایشان بود ابو بکر بن هشام و ولید بن المغیره لعنهما الله و المنسران و بهنگامی که در میان رکن عراقی و رکن شامی حضرت علیه الصلوٰة والسلام با دای صلوٰة قیام می نمود و ولید متوجه وی گشت خواست که بموجب اتفاق عمل کند چون بان موضع رسید آواز قرآن خواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نمیدید لاجرم خائب و خاسر باز گشت قوم این حال اعلام کرد بعد از آن ابو بکر با جمعی چند باخافتند و ایشان نیز آواز قرآن خواندن رسول صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند و ذات مقدس را نمیدیدند و چند نوبت بر صوب آواز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفته از موضع صلوٰة تجاوز کردند چنانچه قرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از عقب میشنیدند و چون دانستند که عنایت سبحانی و الطاف ربانی متوجه خواجگ کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم متحیر و مایوس بمساکن خود باز گشته قال الله سبحانه و تعالی و جعلنا من بین یدیم سدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهولاء یبصرون معجزه دیگر روایت است از امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه که مردی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معروض داشت که مراد تفرکی بود و مدتی شد که او را در فلان رود انداخته ام چه عادت عرب در جا بیت آن می بود که دختران خود را طلاق می ساختند آن مرد التماس نمود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا فرمایند تا دختر وی زنده گردد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طمس او مبذول کرده بکنار رود خانه رفت دخترک را بنا می که داشت آواز داد فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی و تقدس آن دخترک بقدرت الهی از رود خانه بیرون آمد و گفت لبیک و سعید یک یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او خطاب کرد که پدر مادرت سلمان شده اند میخواهی که ترا بایشان باز هم دخترک جواب داد که مرا حاجت بیدر و مادر بیت زیرا که خدای خویش را سبحانه و تعالی به نسبت خویش مهربان تر یافتم از ایشان معجزه دیگر نقل است که نعمان بن شریک انصاری گوید که شخصی از اهل اسلام در مدینه وفات یافت او را به تخت پوشیده نمایانیدند زنان بگرد او درآمدند فغان و فریاد میکردند در آشتی آواز و صیبت بگوش ایشان رسید که خاموش باشید که جامه از او بیش باز کردید بزبان فصیح و بیان صریح می گفت که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم النبیین کان ذلک فی الکتاب مسطورا بعد از آن گفت صدق یعنی راست گفت نگاه اسامی بعضی صحابه کرام بر زبان راند و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمته وبرکاته بعد از ادای این کلمات بحال نخستین خود باز گشته وفات یافت معجزه دیگر روایتی است که از عثمان حنیف رضی الله عنه نا مینائی بار رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دعا فرمای تا حق تعالی از دشمنی چشم مرا باز دهد آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بوضو ساختن دو رکعت نماز بگذار بعد از آن دعا کن بار خدا یا از تو میخواهم پیغمبر ترا که نبی الرحمة است علیه الصلوٰة والسلام تو شفیع می آرم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از شفاعت نزد پروردگاری بر من حجاب نا مینائی چشم از من بگیر خدایا بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حق من قبول فرمای راوی میگوید که نا مینا بفرموده رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده مغضی المرام یعنی اعمی بصر مبدل گشت از مقام خود باز گشت معجزه دیگر نقل است که دو زنده نهر کافرازمین بامتحان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بکه آمدند و با خود تی براه آورده بودند بعل نام و آن بت را عظیم میدانستند و آن بت را بالای کوه نهادند و او را با لباسها طبع گردانیده بودند و انواع زمینت علی فرین و علی ساخت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با استقبال آن قوم بیرون آمدند و ایشانرا بتوجید و دین اسلام خواندند ایشان

از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلب معجزہ نمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش ایشان بت پس را از لباسها معرأ ساختند بعد
 از ان عصای مبارک بر رسول نهاد و فرمود من انایا هبل ان هبل بقدرت رب العالمین حل ذکره تکلم در آمد و گفت انت رسول اللہ رب
 السموات تو رسول خدای که پروردگار آسمانهاست کفار از غایت تعجب همه یکبار سجود در آمدند چون سر از سجود برداشتند سر دوازده
 هزار کس زبان کلمه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله کشادند و گویند آیت کریمه فسوف یاتی الله
 بقوم یجهدون و یصونه در باره ایشان نازل شد معجزه دیگر آورده اند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جمعی از یاران رضی اللہ
 عنہم به یقیق غرقد تشریف برده بودند گرگ پیش آمد و با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکلم در آمد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم سباع این وادی در ان بطن حوالی مجتمع گشته اند و ما بر کم رسالت بخدمت تو فرستاده اند و مضمون رسالت آنکه بامت خود مشورت
 فرمای تا آنچه مصلحت ایشان باشد هم بران مقرر گردان و رزق ما را حضرت حق تعالی در گوشت دو اب نهاده و حیات باز بسته بر ذ
 اکنون از جمله دو اب خویش از برای ما آنچه طعمه مصلحت دانند معین ساخته جدا سازند و ما بران قانع ایم که هر کدام لاغر و ضعیف ترست
 بما دهند و دست تعرض ما را از خورد و اعلی کوتاه گردانند بعد از ان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب شورت فرموده سخن
 ذب با ایشان گفت اصحاب گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی در دو اب ما زکوة فرموده و ما بادای او قیام می نمایم
 از برای سباع نصیبی مقرر و خطی معین خالی از اشکال نیست حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که ای من تیر بدان قرار گرفته که شما میگوید بعد
 از ان روی بگرگ آورده فرمود که هیچ وجهی دیگر هست و رای آنچه گفتی تا بران قرار دیم گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وجهی دیگر
 یاران من چنین گفته اند که ما را تو هم از نفرین تست تو زبان مبارک از دعای بد بر نا نگاه دار ما را باز بگذار تا آنچه نصیب ما باشد حق تعالی بما
 میرساند برین معنی اتفاق نمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اصحاب خود را بگوی که من نفرین شما زبان نکشایم و لیکن از برای شما
 نصیبی مقرر نمی کنم هر چه رزق شما باشد از دو اب و انعام ما حق تعالی ابشار سازد آن گرگ شادمان دان شود می گفت الحمد لله
 الذی قد کفانا دعوة النبی صلی الله علیه و آله و سلم معجزه دیگر ان عباس رضی اللہ عنہما روایت میکند از ابو سفیان بن حرب
 که گفت من زوقبصر بودم آنجا اوصاف کمال محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از قیصر و ملازم او بسیار شنیدم بعد از ان که از انجا باز گشتم بهر جانور
 که میرسیم می شنیدم که زبان فصیح می گفت لا اله الا الله محمد رسول الله ناگاه با پی رسیدم که از صاحب خود گریخته بود و روی
 بیابان نهاده میرفت خواستم که او را بگیرم روی بسوی من کرده بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله من گفتم عجیب ازین اسپ که سخن میگوید
 اسپ با من گفت که ازین عجیب تر خواهی بینی گفتم آری گفت آنست که حق تعالی ترا آفریده و تا با کنون رزق تو از سخن قسمنا
 بینهم شام و چاشت و خورد و دشت بی تغلل و نقصان تو رسانیده و تو از گفتن این کلمه طیبه ابامی نمائی و با خدا و رسول و ایمان
 نمی آری من گفتم کیست رسول الله او گفت محمد رسول الله علیه الصلوٰة و السلام النبی العربی القرشی الهاشمی الابطحی المکی المدنی
 صاحب التاج و المدی و من گفتم این سخن از کجا میگوید گفت پروردگار من حل و علل در دل من الهام نموده تا دانستم ام که خدا یکی
 است و محمد رسول اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معجزه دیگر نقل است که روزی حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با حصین
 گفت که ای حصین سلسان شو قبول نکرد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این تبی کرداری در پستی بدن او سادرت می نمائی اگر با من
 در سخن در آید ایام می آری حصین گفت مدت پنجاه سال است که بعبادتت این اقدام نموده ام که با من هرگز یک سخن نگفته با تو

چگونه سخن گوید دیگر باره فرمود اگر با من سخن گوید مسلمان میشود گفتاری پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روی به بنت آورد فرمود
إنا الصمد من انا ای بت من کیستمت گفت انت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حصین بوعده وفا فرموده در حال کلمه گوینان
و در سلک اهل ایمان منخرط گشت معجزه دیگر اسامین زید رضی الله عنه گوید که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم حج میرفت در راه زنی
پیش آمد کودکی بردوش و سلام کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این کودک پسر من است از آن روز که متولد شده بروحتم
طاری میشود چنانچه کسی را جن بگیرد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن کودک را زوی بستاند و آب بدان کودک انداخت و گفت لخرج
عد والله انی رسول الله پس ویرا مادرش داد و گفت بعد ازین از آن رحمت خیزی نمینی چون از حج مراجعت فرمود بهمان موضع
رسید آن زن آمد و گوسفندی بریان کرده آورده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من مادر آن کودکم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و سلم استفسار حال فرزند کرد و گفت از آن روز باز روی آن واقعه طاری نشد بعد از آن اسامه گفت که بمن اشارت فرمود یا ایسم ذراع این
بریان من ده یک ذراع را بوی دادم خود بزرگوار بود که یا ایسم ذراع او را بمن ده دوام باز فرمود که یا ایسم ذراع او را بمن ده گفتم یا رسول الله یک
گوسفند را دو ذراع پیش منی باشد فرمود که این اگر نمی گفتی هر چند که من از تو ذراع می طلبیدم از آن گوسفند ذراع میرست تا تو بمن دادی
بعد از آن فرمود یا ایسم بیرون رو بین که بیج پناهی می یابی از برای قضای حاجت بیرون آدم و بختو چندان ترود نمودم که مانده شدم و بیج
پناهی نیافتم باز ششم و صورت حال بیان نمودم فرمود بیج درخت و سنگ دیدی گفتم آری یک جاسه درخت خرما دیدم و سنگ چند در جاسه
آن بود فرمود پیش آن درختها و سنگها رو بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که فرایم آیند تا مرا پناهی باشد فتم و پیغام رسانیدم
سوگند بان خدای که ویرا برستی بخلق فرستاده که گویا می نیم آن درختها را اینجا از زمین کشیده و دوامن کشان می آمدند تا بیکدیگر طعن میشدند
چنانکه گویا یک درخت شدند گویا میدیدم آن سنگها را که بر یکدیگر چسبیده می گشتند و چون دیواری شدند پیش آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آدم و آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود که آب بردار بر دوشم و پیش از وی رتم و آب اینجا بنهادم و چون وضو ساخت و بخیمه باز
آمد و گفت یا ایسم پیش آن درختها و سنگها برو بگوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که هر یک بجای خود باز گردید سوگند
بان خدای که ویرا برستی بخلق فرستاده که می نیم آن درختها را که باز در آن کشان بجای خود باز گشتند و بحالت اولی خود باز گردیدند معجزه
و دیگر جمیل اسمی رضی الله عنه میگوید که در بعضی غزوات مکر بودم و اسی ضعیف و لا غرور شتم رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا زین خود نمود
و بر اسی من زد اسی من جولان و فریب شد چنانچه بر همه سپان زفقاز یادتی میکرد معجزه دیگر قتاده بن یحیی بن عثمان پیش رسول صلی الله علیه
و آله وسلم آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود بر روی وی فرود آورد وی پیرو عمر شده بود و در همه اعضای وی اثر پیری
پدید آمده مگر در روی وی راوی میگوید که در وقت مردن وی پیش وی رتم زنی از پس پشت من بگذشت روی آن زن را در روی
قتاده دیدم چنانکه در آئینه بیند معجزه دیگر اصبح بن سنان رضی الله عنه روایت کند که روزی فاطمه رضی الله عنها با حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم از جماعت شکایت میفرمود گفت ای پدر هر بان من اولاد با پدر فرزندان سه روز است طعام نخورده ایم حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک بر آورده دعا فرمود اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران خلونذا
از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بفرست یعنی از مانده جنت چنانچه از برای مریم می فرستادی بعد از آن خطاب فرمود که ای فاطمه رضی
نهان خانه خود درای و نگاه کن تا چمی مینی فاطمه در آمد حسن و حسین با وی رضی الله عنهم و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عقب در آمد

می بیند کاسه مصلح بجا هر نهاده و در آن کاسه شریذ و قطعه از گوشت پخته و بر بالای آن ترتیب داده بوی از وی بر شمال مشک می دید پس
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اباسم آله محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخورید بنام خدای محمد صل ذکره صلی الله علیه و آله و سلم روایت
 است هفت شبانه روز آن طعام بر آن متوال دهن خانه نهاده بود و از آن طعام درین مدت تناول میفرمودند و از آن یک لقمه کم نشد و در
 امیر المومنین حسن از خانه بیرون آمد و لقمه از آن گوشت در دست وی بود زنی یهودیه او را پیش آمد و گفت ای اهل بیت جمع این گوشت
 شمارا از کجا رسیده است حسن دست دراز کرده تا آن نواله را حواله یهودیه کند از غیب آن لقمه را از دست وی ربودند و آن کاسه را نیز بالا
 برد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سوگند بآن خدای که مرا بر استی خلعت پیغامبری پوشانیده که اگر ایشان اظهار این معنی نمی نمودند
 تا مدت حیات ایشان آن طعام منقطع نمی شد معجزه دیگر اعرابی نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد عبادت بردوش و آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان یاران نشسته بود اعرابی گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما کدام است گفت صاحب وجه
 از هر اعرابی رو ب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده گفت ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو پیغامبری بگویی که با من چیست فرمود اگر
 بگویم ایمان می آری گفت آری فرمود بواوی فلان میگذاشتی و در اینجا کبوتری دیدی که مراد او بچه بود تو آن هر دو بچه کبوتر را برداشتی مادر ایشان
 بیاید و چونه های خود را هر چند در آن حوالی طلبید نیافت چون بغیر از تو در آن وادی ندیده آمده خود را بر تو میزند اعرابی عبادت خود بکشاد چنان بود که آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود گویند که آن کبوتر در آن مجلس حاضر آمد و خود را بر آن کبوتر بچه ها افکند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا بر آنرا
 که ازین حال تعجب کنید بدستی و راستی که خدا تعالی ببنده خود در صحن توبه او خود مهربان ترست از نیک کبوتر چونه های خود بعد از آن بفرمود
 تا اعرابی آن کبوتر بچه ها را آزاد کرد و بدولت اسلام مشرف گشت معجزه دیگر نقل است که فضل آب وضوی حضرت مقدس نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم بروی زینت بنت ام سلمه رضی الله عنها مالیدند و چهره او بان آب روشن گردانیدند و او صغیره بود در حین اونوری مستودع
 گشت که تا نو سال از عمر او گذشته بود و او هنوز جوان و نورانی چنین بود معجزه دیگر نقل است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بطبیید و مرا بخلافت دلالت فرمود نفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امور خلافت بن دلالت میفرمایند
 و قصدا و اجرای حدود بر من پوشیده است و علم آن ندارم و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا بخوابانید و پای مبارک خود بر شکم من مالید بعد از آن
 مرا نشانید و دهان مرا بکشاد و آب دهان خود را در دهان من انداخت و بگله چند تکلم کرد که من فهم آن نکردم بعد از آن فرمود برو در میان اهل یمن
 حکم کن امیر فرمود بان خدای که او را بر استی بخلق فرستاده که از آن روز تا ما روز پنج خیزی در امر قضا بر من مشکل نیفتاد معجزه دیگر چون فلان
 بنت اسد مادر علی ابن ابی طالب فوت شد امیر فرمایند که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آدم و از فوت مادر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 را واقف گردانیدم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فوت او اندوگین شدند و گفتند وی مرا مادرها کرده و نیکوهای از وی درباره خود مشاهده
 کردم که از عمر خود ندیده ام و ردای خود بام سلمه داد تا او را بان ردای شدی سازد و پیراهن خود فرستاد تا او را بان مندرع گرداند و فرمود که چون
 از غسل فارغ شوی مرا واقف گردانید چون تکفین و تجسیر وی نمودند او را بر سر بر نهاده نمازگاه آوردند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی
 نماز گذارد و او را بلند در آورد و ساعتی مکث فرمود بعد از آن ندا کرد یا فاطمه بنت اسد جواب داد لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود دیدی آنچه من ضامن آن شده بودم گفت نعم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی ترا خیرای خیر داد هم در حیات و
 هم در مات بعد از آن از قبر وی بیرون آمد و خاک بروی راست کرد یکی از قریش پیش آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

آنچه با صاحب قبر اکنون معاظمت نمودید با هیچکس مثل این معاظمت پیش نبرده بودید هم در زمانه هم طول مناجات در قبر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 که اوروزی نزد من نشسته بود من این آیت بروی میخوانم **لقد جئتمونا فرادا كما خلقناكم اول مرة** وی از من سوال کرد که معنی فرادا
 چیست من گفتم که یعنی برهنه و مجرد از لباس او گفت و اسوانا بهی حال دران برهنگی من از حق تعالی درخواست کردم که عورت و ظاهر
 نگرداند و کفن و برادر قبر نیز نراند بعد از ان طرفه آمدن منکر و نگیرد در قبر پرسید من کیفیت آمدن و طریق ایشان از وی بیان کردم او گفت و اغوشاه
 بالله منهما فریاد خواهم باشد تعالی از ایشان من از حق تعالی مسالت نمودم منکر و نگیرد بیات نیکو و برحق بروی نماید و قبر و برایشاده و
 مفتح گرداند و او را با کفن او حشر کند حق تعالی قبول فرمود اکنون در قبر از وی آن سوال کردم هل دایت ما صمنت لك دیدی آنچه من
 ضامن شده بودم وی جواب من داد که آری جزاك الله عن خير الجزاء فی المصائب والممات و بعد از ان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 دست مبارک بر سر موضع او کشید تا بقدم موضع او حق تعالی برکت دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که گواشاه گردانید
 در قفا الله بفضله ما یحب و یرضاه معجزه دیگر روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر شانی بگذشت که میگفت
 ان شهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسیدند که ای راعی تو خداست یا را
 چگونه شناختی گفت نظر کردم درین گوسفندان با آنکه معدوده چند اند بی حافظی نیستند و محتاج اند برای این هفت طبقه آسمان و زمین آنچه
 درین اینها اند بی صانع و حافظی چگونه باشد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صانع را شناختی در رسالت را آنچه شناختی راعی گفت
 پیوسته از جانب فوق میشنومیم کسی میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و ندانی که از فوق آید غالب ظن آنست که راست است
 بعد از ان راعی گفت چنان گمان می برم که محمد رسول الله توئی حضرت فرمود چنین است گفت حاجتی دارم فرمود بگوی گفت می خواهم که
 ازین گوسفندان که حق من است از مزد شانی خود حاصل کرده ام کی از برای تو ذبح کنم و ترا هماننداری نمایم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود من مامورم با جابت دعوت که اگر با شد راعی قصد بزی کرد که بگیرد و بکشد بزگ گفت که مرا کمش که بچه شیر خواره دارم بزه دوم
 را گرفت او نیز گفت که بچگان دارم بز سوم را بلرقت و ذبح کرد از راعی پرسیدند که آن دو بز را چرا گذاشتی و این سوم را کشتی گفت آن هر دو
 عذر گفتند و این سوم گفت که مرا همین فخر بس که وجود من در عروق و اعصاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آید و بدل ما تحلیل اعضا
 و اجزا را و گردد معجزه دیگر انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود از علمای
 یهود و از احبار ایشان به حبیب نام و پسرے داشت مسمی به باب و مر این فرزند را حسن صورت و کمال سیرت جمع بود و هم بخلق و هم خلق
 باقران خویش تفوق داشت اتفاقاً روزی در خزانه پدر خویش درجی دید از زر سرخ مهری از مشک بروی نهاده تا کسی بر آنچه در ویست مطلع
 نگردد و پس غضبناک از آنجا بر آمد چون پدر او را خشمناک دید کیفیت احوال سوال کرد گفت ای پدر در بی دیدم مقفل در توست که با وجود محبت
 و کمال شفقت نسبت با من مرا با آنچه در ویست واقف نکردی و از من پوشیده داشتی پدر گفت ای فرزند سوگند بخدا که دران درج نه جواهر
 قیمتی که از تو از در بیع دارم ولیکن درتی چند است در وی نام اعرابی مثبت ساخته و چون ترا مجالست علماء و تفهیم کلمات میسر گردد ببطاعت
 آن تکلم حاصل آید برین معنی آن هنگام واقف گردی سبب خفای آن از تو همین بوده است روزی حبیب شرب خمر مشغول بود
 بهباب فرصت شینست و البته چراغی در دست در خزانه پدر درآمد و مهران درج برداشت و چون سر آن درج بکشاد نوری ساطع
 شد که بر نور چراغ فایق آمد بعد از ان دید در ورق سفید بروی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته بعد از ان اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ذیل آن ثبت بود کہ این محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کشادہ روپوشه ابرو کث اللحمیه باشد خوشحال آن کس کہ زمان او را
 در یابد و کلام او را استماع نماید حالانکہ کلام وی قرآنست و دین او اسلام و بندگان را بخدای تعالی بخواند و از ملامت کفتنگان ترسد چون
 نظر سپہاب بران کتاب افتاد و محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ضمیر او کشنگن گشته آن ورق در بر سر و دیده مالید و بوسه بروی میداد و میگفت
 و احمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ای کاش بدانم کہ در آسمانی یا با فرشتگانی یا در بجاری و یاد براری و اظهار سوگواری چندان نمود کہ از بهوش خود
 بیهوش شد بعد از فرصتی مادر آمدہ فرزند را بیهوش دید او را در برگرفته پیش پدر رسانید پدر چون سپر ابدان حال دید کیفیت مستی در وی متناثر
 گشته روی در روی وی مالیدن گرفت و بوسه بر حسین او میداد و میگفت و بر غنیمان فرزند اظهار تحسیر و تحزن می نمود تا بعد از آن کہ فرزند
 بیهوش باز آمد پدر را بر بالین خویش مخون و غمگین دید زبان بفرین وی بکشد و گفت ہرگز روشنی چشم نہ بینی و در کبر سن خویش بر حمت الہی جل و علا
 مشرف نگردی رو با خدا کہمرا تعلیم کفر میکنی و از متابعت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام و از شریعت و تقوی نمائی چون پدر از سپسین سخن بشنید
 غضب بروی استیل یافته باید او ضرب فرزند پرداخت و سوی سر وی گرفته سرش بر زمین میزد و خاک بر حسین وی می افشانند چون این اوضاع را او
 پدر جہ اعلی رسید حی بن اخطب و کعب بن اشرف و ابو لبابہ از برای شفاعت بخانہ جلیبب درآمدند و چون مبالغہ او در ایذای فرزند دیدند
 او را بخرافت نسبت نموده ہر چند از ان کار منع میکردند در تغذیب فرزند حریص تر میشد ان جماعت از گناہ فرزند سوال کردند گفت گناہ حسود
 قتل اوست تا او را نکشم دست از او باز نخواہم داشت بعد از ان گفت کہ وی بجد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورده و دین آبا و اجداد خویش
 ہر جو گردانیدہ ہمہ ایشان زبان نصیحت فرزند بکشد اند و گفتند ای فرزند ہمہ مردم دین و ملت از ما تعلیم میگیرند و خلائق بما اقتدا نمایند و با شد
 کہ ترک متابعت مادادہ دین مجہول اختیار کنی سپہاب گفت من از طریقہ مع وجہ و شریعت منسوخہ انحراف نموده دین تویم و طریق تویم
 محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اختیار کرده ام و بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورده ام چندانکہ ایشان از نصایح ششیطانہ باو
 اقبال نمودند و از قبول آن ابائی نمود تا مشایخ یہود برین معنی اتفاق نمودند چون نشوونمای وی بناز تویم تقدیم رسیده و مصائب و حوادث
 روزگار گرم و سرد چنان ندیدہ لاجرم نصیحت از جار نمی پذیرد و تدبیر این ہم چنان می نماید کہ او را از مرادات و مہویات او تمام باز دارے
 بفتون ریاضت و صنوف مجاہدانش مستحق گردانی تا از محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین او تبرا نموده و سر بخط استقامت نہادہ قدر
 دین آبا و اجداد بداند و با از حد کلیم خویش نگذارد جلیبب گفت کہ طریقہ ریاضت و سبیل تغذیب وی بر چه منوال خواهد بود گفتند با سپہاب
 فاخرہ از بروی بیرون کن و پلاسی در وی پوش و او را در خانہ تاریک محبوس گردان و در آن خانہ را بگل استوار کردہ ہر سہ روز یک
 نان جوین و کوزه آب شور از وزن باو فرست تا قدر تنہات و تکلفات دانستہ ضرورتا بفراوان قیام نماید و از آنچه مکروه تست بکلی دست
 بردارد جلیبب رای آن ابالہ را صواب و مستحق دانستہ آن فقیر مظلوم را در زاویہ منطلی مقید گردانید و با چہ یہود تعیین نمودند ان وظیفہ او را
 مقرر ساخت ان چہارہ کہ بان نان و آب خوی نہ داشت با وجود مجامعت از خوردن و آشامیدن عاجز آمدہ میگردست روزی پدر او
 گریان دید از وی پرسید کہ اگر از دین محدث طول گشته بدین تویم و ملت قدیم خویش گشتہ تنبہ کن گفت ای پدر گمان میکنم کہ این گریہ من از
 ناخوش آب و طعام است بلکہ از اشتیاق دیدار محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام است پدر باز بہ قسم سوگند گردانید کہ ترا این گونه عذاب معذب
 میگردانم تا از دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انحراف نموده بدین یہودی انحراف نمائی پس گفت ہیہات ہیہات قدر سخح حب
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قلبی فلا استطيع ان اتبع منہ بدرستی کہ ہر و محبت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجز در ضمیر

من را بخ گشته که از آن نبر تواند نمود بیت محبت تو چنان رفته است از رگ و پوست که روز مرگ هم از استخوان نخواهد رفت و چون اشتداد
 ریاضت و مجامعتش نهایت رسید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم را شفیع ساخته از او بسا لطیفات جل ذکره سه چیز مسألت
 نمود این دعا بر زبان راند اللهم محقق علی محمد و حق محمد علیک طیب لی طعامی و اعذب لی شرابی و وضح لی ظلمتی ای
 خدای منرا و او پرستش بحق محمد صلی الله علیه و آله وسلم که طعام مرا خوش و آب مرا شیرین و ظلمت مرا نورانی گردان حق تعالی مسألت و مبدول
 داشته هر چه خواسته بود مقرون با جابت گشت تا گویند که چندین سال برین و تیره بگذشت تا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مکه بمکه
 هجرت فرمود و این خبر در میان شهر منتهی گشت حلیب بعضی از رعای و غلامان خود را بطلبید و تعلیق بعنق شان نموده که اگر آنچه شمارا فرماید
 بقدیم رسانید از مال من آزاد باشی ایشان تلقی بقبول نموده گفتند هر چه فرمائی بالراس و العین بدان قیام نمایم گفت سبب فرزندان است
 اما من از وی بیزارم میخواهم صبح برید و هر کار که از آن دشوار تر نیست با و فرماید بعد از آن غلی بگردن او نهاده و زنجیر پیرای وی و او را
 بغلامان خود سپرد تا او را چوپانی فرماید و روز گو سفند میخورد و شب تا برون با سبانی میکرد و او را بکارهای دشوار تکلیف می نمود و نقل است
 که شبی بود مظلم و ابر تیره بزریر یکدیگر مترکم باران متقاطر و صواعق سنوا تر و نار اشتیاق جمال محمدی صلی الله علیه و آله وسلم در کانون سینه آن
 فرزند ارجنه مشتعل شد و آرزوی دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ضمیر نیر لوستقل آمد روی نیاز بجانب قدس الهی آورده و عرض
 اشتیاق بملاقات حضرت رسالت پناهی کرده این نیز ندی معروض میداشت اللهم انت انزلت المطر من السماء لقی به
 الارض و نسقی به العباد من خلقك اللهم انه قد اشتد شوقی الی محمد طال حزنی اللهم فارحمنی و من علی بالنظر
 علی وجهی صلی الله علیه و آله وسلم یعنی ای بار خدایا تو میفرستی باران از آسمان تا زمین را بآن زنده میگردانی و بندگان خود را بآن
 آب دهی ای بار خدایا بدستی که شوق من بیدار محمد صلی الله علیه و آله وسلم شد او یافته و اندوه من دراز کشیده خدایا بر من رحمت کن و منت
 بر جان من نهاده دیده من بشا پده دیدار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شرف گردانی آورده اند که چون این دعا بر زبان راندن غل گریه
 وی بیفتاد و زنجیر از پای وی گسیخت و باشارت منبیا غیبی روی بصوب مدینه نهاده روان شد و گویند از آن مقام تا مدینه هشتاد فرسنگ
 بود حق تعالی از برای وی زمین را در نور دید تا صبح اعلام زرافشان حمشید در آن سر پرده لاجوردی قام بر بام چهار آشام اجرام برافراشت
 سبب بد ترجمه عمار بن دانه انصاری رسیده و سر بز انوی تفکر مخزون نشسته از وی استفسار احوال نمود و گفت ای پدر بیت مرا معنی
 است که پیدائی توانم کرد و حکایت دل شیدائی توانم کرد و عمار گفت ای جوان ترا سوگند میدهم بیدار محمد صلی الله علیه و آله وسلم که مرا از حال
 خود خبر گردان تا آن مقدار که توانم در ز فیه خاطر گویم و آنچه آشکارا کرد نیست بر تو بنوشم چون جوان نام محمد صلی الله علیه و آله وسلم شنید
 زار زار بگریست و گفت ای عزیز تو دیدار محمد صلی الله علیه و آله وسلم باین چشم دیده عمار گفت آری جوان گفت بحق محمد صلی الله علیه و آله وسلم
 که نزدیک من آی چون عمار پیش سبب آمد سبب بر خاست و روی بر دیدهای عمار ماییدن گرفت و بوسه بر چشم وی میداد وی گفت
 جان من فدای دیده که بیدار محمد صلی الله علیه و آله وسلم شرف گشته و سرم بر پای پسندیده که راه محمد صلی الله علیه و آله وسلم قدمی بر گرفته

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانے	سر برای تو گردن من و سر گردانے	سر سری از سر کوی تو نخواهم برخاست
کار دشوار بگیرند بدین آسانے	خام را طاقت پروانه پر سوخته نیست	تا ز کارنا نبود قوت جان افشانے
چون عمار از آن فرزند ارجنه خلوص عقیدت مشاهده کرد دست شفقت از آستین مرحمت بیرون آورده در گردن مرا نقش در آورد		

اور انہوں نے شہای مشفقانہ بنواخت و سپہاب را بہ صحبت سید ابرار رسانید	ختم آن کخطہ کہ شتاق بیاری برسد
آرزو مند نگاری کناری برسد	کہ خزان دیدہ بود سپر بہاری برسد
عزت وصل نداند مگر آن سوختہ	چون طالب مطلوب رسید عاشق جمال

معشوق بدینی الحال حیرت ایزد رب العالمین جل و علا در رسید و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم رب لغرت سلام میرساند و سپہاب را بیگوید دوست دارید بدستی کہ او نژاد دوست میدارد در بیان امت خود چون او عاشق دیگر نمی بانی کہ در طریق عشق و محبت تو طاعت بسیار کشیده در بار بلا و محبت تو طریقہ ایوب صبور زریده و اہل اشارت در کلمہ احب سپہا با فائز بیک بیگویند کہ اگر گوی بر آنکہ محبت عاشق سبب است محبت معشوق را بلکہ محبت محب علامت محبت محبوب است کہ تا ازان جانب محبت تحقیق نہ پذیرفته

از نجاب ظہور ننمودہ چنانچہ حضرت مولوی قدس سرہ در مثنوی فرمودہ است نظم	ہرچ عاشق خود نباشد عشق جو	گر نہ معشوقش بود جویاے او
لیک عشق عاشقان تن نہ کند	چون درین دن برق مہر و صیبت	اندازن دل دست بیدلی کہ کسیت
دزل تو مہر حق چون شد دو تو	بہج بانگ کف زدن ناید بدر	از یکی دست تو میدست دگر
تشنہ می نالد کہ کو آب گو ار	جذب بست این عطش در جان ما	ما ازان او و او ہسم زان ما
حکمت حق ہم قضا و ہم قدر	عاشقی گر زین سر و گردان سر	عاقبت ما را بدان شہ رہبرست
طت عاشق ز ملتہا جداست	ہرچ گویم عشق را شرح و بیان	چون معشوق ہم تحمل باشم ازلن
عقل در ترشش جو خوردن گنجنت	آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی و مناب

قد تم الكتاب و ختم الخطاب

والحمد لله على التوفيق واستغفر الله من كل تقصير غفرانك دينا واليك المصير نعم المولى ونعم النصير سبحان ربك رب العزت عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين چنین گوید ناظم این درو جامع این سیر عالی مخبر سید البشر و الشفیع الشفیع یوم الحضر صلوة اللہ و سلامہ علیہ کہ موصوم است بمعارج النبوة فی مدارج الصوة العبد الضعیف المحتاج الی العفوالاہ معین بن الحاج محمد انصاری عصم المناہی کہ برضا از ارباب فضایل سریر اصحاب شمایل مخفی نیست کہ از منقلقات سباحث میلادیدہ و مکملات سیرت حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معجزات ظاہرہ و علامات باہرہ و اخلاق حمیدہ و اوضاع پسندیدہ و عبادات فاضلہ عادات کاملہ و اوراد و اوقات و احوال را و منقلقات و منسوبات بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردایات متنوعہ و حکایات متفرعہ در صحاح و مسابہ و غیر آن بہ ثبوت پیوستہ تفصیل در سلک بیان در آوردن از حیز امکان خارج است و احاطہ مجموع آن نمودن متقدران نمودن حجتی ازان رحمة عدل نہ در اطالت باطل رسیدہ و نہ در ایجاز و اختصار باخلال بنجامیدہ درین کتاب عالی خطاب مبین و معین گشت فان القلیل یدل علی الکثیر و الجرعة یدل علی القدر و الخفة تدل علی السیر و اگرچہ دستور اہل سیر و تواریخ بدین مقرر گشتہ کہ بعد از ذکر احوال حضرت سید المرسلین علیہ الصلوٰۃ والسلام بیان واقعات خلفاء راشدین و احوال الہدیین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بر سبیل تزییل نمودہ کمیل کتاب خود میفرمودہ اند و تمہید مقدمات از برای ہمین واقعات کلیہ و جزئیہ ایشان می نمودند و داعی را نیز داعیہ آن بود کہ اقتدا بآن بزرگان کردہ و اعتصام بحبل متین ایشان نمودہ و ذکر گریال این دفتر مرقوم رقم کلک بیان بسازد و نہ ذکر احوال و اوضاع خلفای اربع و بیان

الطوار و اوصاف المذنبات عشری فی اللہ عنہم اجمعین تفصیل و تمیز پر از دو خلعت کلام و انی المرام را بطراز اعزاز ذکر آن صاحب دوزن و نظر
 فامامت مدید بود و عهد بعید که قلم مشکین رقم بر قسطاس کا فور اساس تفسیر بحر الدر را بر سیل نسویر مرقوم ساخته بود و به تبیض آن نیز پرداخته و قریب
 بحدت سی و پنج سال لطائف نکات و احادیث روایات و حکایات ثقات و انشاءات شراة از نتایج افکار کبار که نظر این فقیر بمقدار میرسیده
 بران پیغوده و آنچه از فکر بکر این بی بضاعت کلک بنان در سلک بیان میکشیده بران مستزاد می نمود تا از نقول خطب و اصول و شعب و نصاب
 شفیقه و طابع رشیده از جواهر مشهور آراسته و جواشی آرا موزوم عواشی ساخته فاما این لالی شمبه و نقود و فینه آن از خزینه اتقام سلک نظام
 نارسیده همچنان مشهور زبور مانده بود و طالبان حقایق تفسیر راغبان دقایق تاویل که به تبیض آن بغایت راغب می بودند و بحجت است کتاب
 و فاتر آن کتاب تعیین کاتب می نمودند و چنین اشارت میفرمودند که کتاب معارج النبوة را بذاکر معجزات خاتم النبیین صلوات اللہ و سلامه
 علیهم اجمعین مختوم سازند و بعد از آن بانام و تبیض تفسیر بحر الدر پر از دوتا آن بحر موج را در میان عتبان رواج روی تمام حاصل آید و آری
 تفسیر و اصحاب تذکیر را از سایر تعابیر عبارت و اشارت مستغنی گرداند بنا برین معنی ختمت هذا الكتاب و اختتمه و الا ان شرعت علی قوانین ارباب
 السیر عند اتقام نصاب نفیهم فی الدعاء و السؤال و طلب النوال من الیه ذی الافضال و المامول من کرمه ان یعطینی ما یحب و یرضی و یتقنی
 ما علی الدین المرتضی و یرزقنی الصدق و الصفا متابع رسول المصطفی صلی اللہ علیہ و آله و صحبه اجمعین الابرار فی جمیع احوال الیوم لقیات
 بشفاعت نبی کما شرفنا بحبته و محبة خلفائه و اهل بیته و ذرئیه و اکھم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم
 رب العالمین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی عباد اللہ الصالحین من اهل السموات و الارضین و اصلی و سلم علیہ و علیہم تسلیما کثیرا عیالی الیوم الدین

آغاز مساجد

<p>خداوند اکریم کردگار را چو هستی در کرم بی مثل و مانند خداوند ابداً بی مثل است با فعالیت کز اول تا با حشر بحق سالکان کوی اثبات بان سلطان تخت بادشاهی رسولی کو امام نسبیا بود خداوند این محبوب حضرت چو دستم که سایل بی وسیله اگر چندین وسیله نیست قابل ترا بنخواهم ای سلطان داور منگویم مرانها جدا کن</p>	<p>تویی پروردگار بے مدارا فقیر از تو گرفتارم پسند بهر یک از صفات برکات صفات ذات را آمد مظاهر بغواصان بگرد دولت ذات بان آئینه ذات اسلمی مقیم اندر مقام کسب یا بود کز وستان که می آراست نظر نمی یابد عطایای جزئیله بنا شد بر کریان کار مشکل بحق او که حاجاتم بر آور خدایا حاجت جمله واکن هر آنکس کین عار گوید آیین</p>	<p>اگر چه از دو عالم بے نیازی تویی سلطان ما جمله فقیران بحق حرمت اسماء حسنی با تباری که بر صنعت دلیل اند بحق سرور اولاد آدم بان شاهنشاه ملک مؤبد بصورت گرچه چو رشک عین بود ترا چون در حقیقت او شفیع است کتابی ساختم در سیرت او که در پیش سلیمان تخفیه مور هر آنچه از بهر خود خواهم خدایا چو حاجات از سر خلاص خواهم بختش هم اجابت کن تبیین</p>	<p>ولیکن مغلسان را دلنوازی بدست نفس اما راه سیران کزان جمله است اعظم اسم سما سلوک راه عرفان را سبیل اند بان مقصود از ایجاد عالم بان سالار دین دار محمد بمسئول رحمتی للعالمین بود مرا هم در حقیقت او شفیع است به تخفیه بروم اندر حضرت او نباشد عیب کامله در معصوم شریک اند اندلان جمله بر ایما مرا از بهر عالم خاص خواهم</p>
--	--	---	--

مناجات دیگر

<p>خدا یا در عدم آسوده بودم نمیدانم که من معذور بودم ز نام اختیار از دست دادم مرا از نیستی چون هست کردی براه خدمت تقدیم فرمای چنانم دارا اندر حق شناسی چو حکمت بر بد و نیک است تا قدر اگر چه نیک و اگر بد هر چه هستم تنم هر چند از گل آفرینیدی زوی صد در بسوی تن کشادی بد ریای حقیقت آشنائی ترا با خود چنان نزدیک دیدم جلای دل چو از نور تکلی است تو اندر چشمه دل مهر سر و بر</p>	<p>ز از لوث حدوث آلوده بودم چه حکمت داشتی اندر وجودم کز ان بستان بدین زندان ختام بزیر بار محنت پست کردی ز علم من لدن تسلیم فرمای که ناید بر زبانم ناپاسی چه تدبیر آورد عقل معاصر بجهت آنکه از جان حق پرستم ز نور خویشین در دل دیدی ز جان در دل و صد روزن نهایی می شد مرا زان روشنائی که سر وحدت از خود می شنیدم از ان دل آینه دیدار مولی است پس آنکه سر از ان در بار آور</p>	<p>از ان ضیق عدم آرد و بیرون من را با اختیار خویش بودم چو آردوی بدین یرم با گراه چنان دانم که ره واضح نماید در ایام حیاتم آن چنان دار حجاب نفس من از پیش بردار چون رضی بقدر تو گشتم اگر چه تیرگی بسیار دارم بی تیغ غیر تم بشکافتی جان ز هر روزن فروغ نور عرفان مراد پر تو نور محبتلی هر وقتیکه در آینه دل ز عرش فرشت و بحر و بر چه جوی برین در ذات خود نور تجلی</p>	<p>بصحرای وجودم صنع بی چون از ان منزل تجاوز کی نمودم هر آنچه آید ز من خود عدل من خواه وجودم با عدم راجع نماید که مور را نباشد از اسن آزار فریب عقل و در اندیشش بردار تو هم راضی شوی از تخمی که گشتم ز ایمان صد هزار انوار دارم بجای جان شدی در سینه همای همی تا بد بدل از روزن جان بقرب خویشین دار دستلی نظر کردم تو بودی در مقابل تو هم از خود بجوگر تو توانی که واقف گردی از سر مدلی</p>
--	---	--	---

مناجات سوم

<p>خدا یا از من کار سے نیاید مرا از نیستی من ده ریائی چو خلعت دادیم عریان نسازی دوران ساعت که جانم بر آبید بدن رنجور جان بچو در دل خون گنا مان هر یکی مانند کوهی ز خیرانی بمانده دیده خیره ره اند پیش و مرکب مانده از کار خدا یا رحم کن بر جان زارم دلم را ده ز هر نور سعادت چو از تن مرغ جان آید پرواز</p>	<p>بده حالی که از قالم رباید بستی خودم ده آشنائے بلیه جمل سرگردان نسازی گوی پرواز روح از قالب آید بصد حسرت بیاید رفت بیرون ز هر کوهی بدل دارم ستوای نموده روز روشن شام تیره دل از بار غم حسرت گران بار که جز لطف تو غمخواری ندارم ز بانم رابہ تلقین شهادت بشاخ سدره سائش نغمه پرداز</p>	<p>مرا از پیش خود یک بار بر بار چو نور معرفت در دل نهادی در توفیق کن بیوی من باز خوشی و راحت دنیا گذشته ز یار محرمی کاند تو آسید ز هر سود درنگا بود ز شیطان ریاض عشق را نصرت نما ده نزاران زخما از ضربت غم بلطف خود از ان دریا خونخوار که تا دل در حریم وصل پوید فرست از روضه جنت طابک</p>	<p>که تا از پرده بیرون آید اسرار در عرفان بروی جان کشادی بزم قرب خود دورم مینداز بساط انبساط اندر نوشته که جانم را ز یک محنت باید که تا بریاید از دل نقد ایمان ز عمر رفته جز حسرت نمانده بدل که صد یکی را نیست هم سلامت گشتی جان را بردن آرز زبان هم نکته توحید گوید با استقبال روحم یا ارایک</p>
---	---	--	---

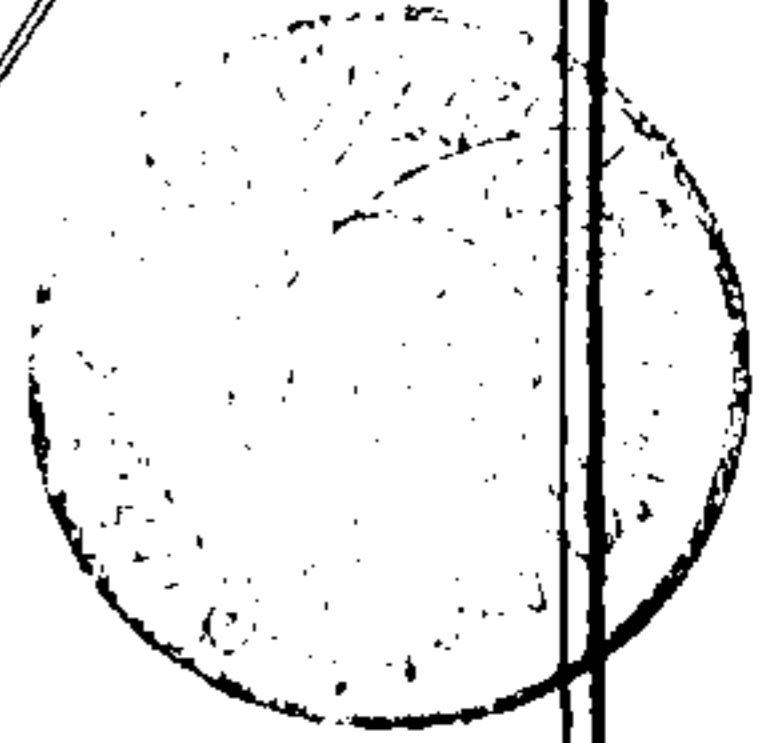
خبر - تمنا - الطبع

حد و تنای بجد و شکر و سپاس لا تخصی و لائقه نثار استناد کبریا و حرم سرای خدا که زینت امر او است اشرافان بزبور انوار تنافی حال است و صد هزاران هزار صلوات
 تحیات نثار بارگاه سرور دنیا و سما جمالی که رونق بازار استاقان بسرایه سودگی وصال و دنیا و عقبی ملک و ملکوت غیب و شهادت با سایر ممکنات جمیع کائنات
 پیشکش محض است و خلق پروردگار عزوجل از اهل آسمان و زمین سلام و چاکر و سید المرسلین خاتم النبیین شفیع الذنوب احمد مصطفی محمد صلی الله علیه و آله
 و اصحابه و اولیاد ائمه اجمعین اما بعد برضا راز ارباب بصائر مخفی و محتجب مباد که عروج دل و جان بر شرفات عالی ارکان سندی قبل و صعود روح
 و روان بر غسفات رفیع البیان قصر وصول تفحص اخبار و تتبع آثار رسید ابرار است و ترقی بمدارج فتوت لطریق تعالی بمعارج نبوت بمطالعہ کتبہا
 سیر اخلاق سد و راخیا است پس ادراک حال برکات اشکال آنحضرت سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم ضرور و لازم بنا علیہ
 سلف صالحین در ضبط احوال سید المرسلین کتب مبسوطه بزبان عربی و فارسی تصنیف و تالیف نموده اند از آنجمله این کتاب است سنی بمعارج النبوة
 فی مدارج القنوة از عالم نبیل فاضل طویل قدوة المحققین زبدة المدققین لا محمد معین مروی رحمہ الله الولی اگر بیدہ انصاف در ادوات
 کمال این نسوہ عدیم المثال نظر کنی گوئی انجیست که از دقائق شمیمہ احمدیہ برپسرخ فہوم بافت و شمیمت که از حقائق سیرت محمدیہ بر فلک
 علوم شارقست غریبیت که گریوارہ قصص صحیحہ پیکانداخته و محلی بجلی سخن نویی گردیده متضمن است بر یک مقدمہ و چهار رکن و یک تمہ رکن اول
 در بیان ایجاد نور آنحضرت جلوه نموده و رکن ثانی در حالات ولادت آنسر و رکن ثالث در واقعاتی که از سال ولادت تا وقت
 هجرت آن سید عالم بوجود آمده و رکن چهارم بذکر هجرت و واقعاتی که از زمان هجرت تا یوم وفات او در آورده و مقدمہ بر هجرت
 تحمیدات و لغوات خمیسره و تمہ بزخارف خارق عادات آنسر و مرتب گشته و چون این کتاب بلوغ زمانہ

مقبول هر خاص و عام اهل اسلام است در ہند چند نبوت بخلعت طبع مملع گردیده و از کثرت شایقین نسوہ اذان
 نمازہ و تعطشان زلالش عطش و ہیمان شان باز و یاد رسیده درین ایام مہینت التیام ازین جوہرات
 مصد حسنات منظر فیوضات سر آمد سوداگران نامد افخر التجار روزگار مرجع صغیرہ کبیرہ مدوح برنا
 و پیر راہی غفران رب رحیم عالی جناب قاضی عبدالکریم مالک مطیع کرمی و فتح الکریم خلف اشرف الحاج
 قاضی نور محمد صاحب مرحوم موطن بلنیر بصیحو تام و تفتیح بالاکلام فی نسوہ در مطبع
 نامی کرمی واقع بمبئی بجا ایکنہ دلائل رود قاضی بلذنگ ۱۱۰۸ ہجری بزیور
 طبع مزین گشتہ شایع گردید کج اند شایقین بلکنین
 بانفد دل و جان بیاند و خسریداری
 نموده ساعی را بدعا خیر باد فرمایند

والتوفیقی
 ملا محمد علی

طابع : عبدالرشید الملک پریسہ شایعہ طبعہ لاہور



العارف الكبير الحضرة الاعلى شير محمد المشرق قبوري ابن الصالح عمر بن الدين ولد رحمه الله تعالى سنة
 الهجرية اثنتين وثمانين بعد الالف و المائتين بقصبة شرق بور من مضرت شيخو بورة بايع علي يد العارف
 الوحيد الولي الكامل امير الدين بقصبة كوتاه الشريف من مضافات شيخو بورة واجيز عن فضيلته بالاجازة
 العامة والخلافة التامة في سلسلة التقشيدية فخرج سماء الترشيد والارشاد اهتدى عن ارشاده خلق كثير من
 الشرق والغرب رحد رحمه الله الى دار الاخرة ثالث ربيع الاول سنة الهجرية سبع واربعين بعد الالف وثلثمائة
 قد سجلت في احواله الشريفة كتب مفصلة اثمرها خريز المعرفة وانقلاب الحقيقة وفي هذا الارض صرح اخيه العزيز
 خرقمياں غلام الله المعروف ثاني لاثاني رحمه الله عليه الذي هو خليفة استفاض من فيضه دخل كثير